اما ان ذلك مشكك بل استمر واثبت على ذلك فان الممارسة لشيء والملازمة له تورث الكمال في ذلك الشيء فاذا فرغت عن النظر في المبحث
الاول بالطريقة المهدية اليها الهادية الى الحق فانظر في المبحث الثاني من اوله الى آخره على الوجه الذي اريناك فان ظهر عليك ان القصور في
نفسك باق بعد بان لم تجد مدعا او شيئا من القوادح فلا تفتر جدك وجهدك في النظر والمطالعة بل اثبت فانظر في المبحث الثالث
على ذلك الوجه وهكذا الى ان يتم الكتاب فان حصل لك الكمال فذلك والا فاعادة الى كتاب آخر فآخر الى ان حصل لك الكمال ونعم بك
محال لقابل الفيضان الكمالات عليها ولا تياس من فضل الله فانك ايها العاقل لست من الذين قد محاهم المخطئون عن دفاترهم وفضل الله
على الخلق اوسع من خواطرهم واذا وقع جدك وجهدك في المطالعة على هذا النهج والطريق المذكور سنة او اكثر الى سنتين لا اظنك ان لا تترقى بل اجزم ان
تترقى في المطالعة الى وجه تقدر على تمييز المقبول من الاحكام عن المردود منها فاذا صرت مقتدرا كامل القدرة على ذلك الطريق بحيث لا يحوم حولك
قصور ولا خطأ وفتور فارتق الى حيث خلقت نوعا او شخصا له من المراتب العالية من الكمالات النفسية التي هي معرفة الله تعالى ذاتا وصفة
حيث قال تعالى وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون اي ليعرفون **خاتمة** اعلم ان الشارح والمحشي اذا زاد على الاصل شيئا فالزائد لا يخلو اما ان يكون
بحثا او اعتراضا او تفصيلا لما اجمله او تكميلا لما انقصه واهمله والتكميل ان كان ماخوذا من كلام سابق او لاحق فابراز والا فاعتراض فعلى الاولين
اما تفسير لما ابهمه فان كان بكلمة اي او بالبيان او بالعطف فتفسير باللفظ وان كان بكلمة يعني او بما يرادفه فتفسير بالمعنى الظاهر وصيغ الاعتراض مشهورة
ولبعضها محل اشارك فيه الآخر فيرد ما اشتق منه لما لا مدفع له بزعم المعترض ويتوجه والمشتق منه ما احتم منه ونحو ان قلت مما هو بصيغة المعلوم شرطا لما
تحقق له الجواب مع قوة في البحث ونحو ان قيل لما مع ضعف فيه وقد يقال ونحوه لما فيه ضعف شديد ونحو لقائل لما فيه ضعف ضعيف وفيه بحث
ونحوه لما فيه قوة سواء تحقق الجواب ولا وصيغة المجهول ماضيا كان او مضارعا او لا يبعد ويمكن كلها صيغ التمريض يدل على ضعف مدخولها بحثا
كان او جوابا واقول وقلت لما هو خاصة القائل وقد اشتهر من الاساتذين ان لا يبعد ات شرح الكافية للشيخ الاجل الكامل في الكل الشيخ عبد الرحمن
الجامي قدس سره من خواصه وكذا قد يقال ات شرح المواقف للسيد السند سند الكل في الكل له خاصة واختيار صيغ التمريض في مواضع منها رفع الله قدرهما
واذا قيل حاصله او محصله او تحريره او تنقيحه او نحو ذلك فذلك اشارة الى قصور في الاصل واشتماله على حشو وايهام وتراهم يقولون في مقام
اقامة شيء مقام آخر مرة نزل منزلته واخرى انيب منابه واخرى اقيم مقامه فالاول في اقامة الاعلى مقام الادنى والثاني بالعكس والثالث
في المساواة واذا رأيت واحدا منها مكان الآخر فهناك نكتة وانما اختاروا في الاول التفعيل وفي الاخيرين الافعال لان تنزيل الاعلى
مكان الادنى يحوج الى العلاج والتدريج وربما يختم البحث بنحو تامل فهو اشارة الى دقة المقام مرة والى خدشة فيه اخرى سواء كان
بفيه او بدونها الا في مصنفات العلامة مولانا جلال الدين الدواني نور الله مرقده فانه بفيه اشارة الى الثاني وبدونها الى الاول وهو
اصطلاح جديد له على ما نقله عنه بعض تلامذته مختص به غير متجاوز عنها قد فرغ من تاليفه احقر عباد الله القوي عليم الله بن
عبد الرزاق الحنفي حامدا ومصليا في السادس من شهر شوال سنة في مكة المعظمة حرسها الله تعالى عن الآفات وصلى وسلم على اكرم الخلائق
افضل الصلوات واكمل التسليمات والحمد لله حمد الشاكرين في جميع الاحوال والافعال تمّ

بسم الله الرحمن الرحیم

تهذیب منطق فصیح حمد حکیمیست که بوضع صناعت میزان برای تمییز فکر صحیح از فاسد عقل عقلا را قوت کامل عنایت فرموده و تحریر کلام بلیغ ثنای عبدیست که نتیجه مقدمه ایجاد صور کائنات و شکل اول تمامی اشکال موجودات را فضیلت تامه بر سائر انواع و اجناس عالم کبری و صغری مرحمت نموده صلی الله علیه و آله واصحابه وسلم که آل عظامش معرف دین و ایمان اند و اصحاب کرامش موصل بتصدیق و ایقان سور رحمت و رضوان بر روح پر فتوح اکابر علما که بر قوانین فلسفیه که مخالف اصول دینیه است از جان ضوابط منضبطه پرداختند و بنا بر دانستن اصطلاح باکتساب علوم عقلیه بمقدار ضرورت طالب را اجازه ساختند لاسیما این منطق اسلامی مروج فی زماننا که کدامی قانونش منافی دین مبین نیست و ضابطه از ضوابطش مخالف شرع متین نی چنانچه قول حضرت محی الدین مخدومی مولانا جلال الدین رومی مبین این حال و شاهد صدق این مقال است جائی که میفرمایند شعر

منطق و حکمت نه بهر اصطلاح — گر بخوانی اندکی باشد مباح

و شارح میزان منطق بوجوب تحصیل این فن شریف رفته و باین خلاصه گفته که حکمت در ایجاد عقلا معرفت ذات و صفات او تعالی شانه است باستدلال از آثار و آیات و آن بر منطق موقوفست و معرفت ذات و صفاتش جل جلاله بر همگنان واجب پس تعلم منطق که موقوف علیه است بدرجه اولی واجب باشد و مؤید اوست آنچه امام المفسرین سند المحدثین شیخ المتصوفین و المتزهدین مقبول الادانی والاعالی حجة الاسلام امام غزالی رضی الله عنه وارضاه و جعل الجنة مثواه در احیاء العلوم حواله قلم افاضت نگار فرموده

که در منطق بحث از وجه دلیل و شرط آن و وجه حد و شرط آنست و این هر دو در علم کلام داخل ست و در جای دیگر افادت نموده که علم
کلام بسبب حراستش قلوب عوام را از تخیلات فرق مبتدعه از صناعات واجبه علی الکفایه است انتهی و هرگاه این مقدمات را
ترتیب دهیم تعلم منطق واجب علی الکفایه ثابت شود و ازینجاست که تمامی علمای سلف و اکابر خلف ازین علم اعم العلوم عاری
نبوده اند و وجهش طحطاوی بدون اشارت بنقل از احیا آورده و گفته منطق معیار علم ست هرکه ادرا نمیداند علمش موثوق به نیست
و وجه بودن این علم اعم العلوم آنکه این علم در حقیقت قوانین گفتگوی ست که هریک از عالم و جاهل و شهری و دهقانی با همدیگر در معاملات
مینماید و مهما امکن میخواهد که بر طرف ثانی در گفتگو حجت برآید تا وقتیکه سلسله گفتگو موافق این قوانین در واقع مسلسل میباشد احدی
مغلوب نمیگردد و وضعش از خطای فکری مصون و محفوظ میماند و هرگاه از یکی سخنی مخالف این قوانین بوقوع می آید عاجز شده خموشی
می ورزد و دیگری بران در گفتگو می چیرد و ارسطو بتدوین آن قوانین حاصره پرداخته و بمنطق موسوم ساخت زیراکه حکمای متقدمین
بسبب کمال ذکاوت محتاج بتدوین این علم نبوده اند و بعلت نهایت فطانت التفات باکتسابش نموده چنانکه امروز ما مردم بعلم
محاوره اردو در گفتگو حاجت نداریم و روی توجه بسوی استحصالش نیاریم و قوانین مدونه برای ناواقفان زبان اردو ست خلاصه
که منطق قوانین جاریه هر زبان ست اختصاص بزبانی ندارد و جواز تعلم هر زبان از احادیث نبوی ثابت ست پس تعلم قوانین آن نیز جائز
خواهد بود و بعضی اکابر که باین فن اعتنا نداشتند بسبب ذکاوت خود از قبیل تحصیل حاصل انگاشتند زیرا چه دو طائفه را تحصیل این علم
نباید یکی بلید که در فهمش نیاید دوم ذکی که او را تطویل لاطائل نماید باقی ماند زمره اوساط الذهن بر ایشان اکتساب این فن از
اهم واجبات ست چنانکه از کتب معتبره تصریحی بدان رفته و آنچه در کتب فقهیه ممانعت باین فن وارد شده مراد ازان منطقی ست
که مملو از شبهات معتزله است که براه راست نیستند ورنه ذکر قواعد و ضوابط و جزئیات منطق از فلسفه نیست چنانکه در طحطاوی
مذکور ست نه این منطق اسلامی که امروز رواج دارد و اگر ممانعت مذکوره را نسبت بتوغل و انهماک در فن منطق تصور کرده شود تمامی
علوم سوای علوم دینیه شریک و سهیم منطق هستند و حق همانست که آنچه خاتم المفسرین قدس سره العزیز بجواب استفتائی تحریر
فرموده اند و عمده افادت نموده اند لله درهم و ضوعف اجرهم خلاصه اش آنکه مثل منطق ما نا بمثل شمشیر ست که اگر طیاری آن
باراده رهزنی و قتل و ایذا و نهب و غارت اموال بندگان خداست تمامی اوقات صرف طیاری محسوب معصیت و اگر بنیت نصرت
دین و دفع مظالم و حفاظت بنی آدم ست هر ساعت ترتیبش معدود عبادت همچنین تحصیل این فن اگر بنیت رد قوانین منضبطه
دین اسلام ست سراسر گناه و عذابست و اگر بعزم تایید اصول مقرره دین و ابطال ضوابط کفر و الحاد ست سراپا خیر و ثواب انتهی
و اگر نیک تصور نموده شود و تاملی کرده آید فرقی میان این علم و علوم دینیه نمی برآید چه تحصیل این علوم هم اگر بغرض الزام علمای ربانی
و فضلای حقانی و اکتساب دنیا و نام آوری و خلل اندازی در اصول مقرره اسلام و مسائل حقه شرعیه است نیک نگردد و اگر بفحوای
کلام خیر الانام انما الاعمال بالنیات بنیت عمل صالح و امر بالمعروف و نهی عن المنکر ست خیر و طالبش مثاب و چون ضرورت تعلم این
فن نیز بهمگنان ثابت شد و در تحصیل کتب قدیمه و حواشی جدیده طلبه علوم باوجود صرف مدتهای دراز و تضییع اوقات دیریاز نفع

فراوان برسیدار نیده و مهارت تامه بمراعات قوانین در مواضع الازم الرعایة و قوت استخراج امثله جدیده سوای امثله معینه مذکوره
رسائل فن پیدا نمی آرند و معلمان بر طریقه مستمره با مثله که در کتب سلف اندراج یافته سخن میرانند و متعلمان هم بتبعیت
شان بربیان امثله متداوله و اقوال متعارفه اکتفا ورزیده از ترقی استعداد باز میمانند و اگر کسی را احیانا سرمایه کمال
استعداد حاصل آید با وجود ذهن و ذکاوت در تحصیلش عمری باید و محنتی شاید و تا هذا الآن کسی از متقدمین و متاخرین
بجهت رفع این خرابیها ضابطه ایجاد نفرموده و قاعده اختراع ننموده که در اندک زمان طلبه علوم از ان قوت مسائل منطقیه
بانحای شتای جدیده حاصل نمایند و قدرت صرف آنها در هر عبارت و هر زبان بهم رسانند لهذا اقل انام امیدوار مغفرت غفار منعام
الهی بخش نام ترجمه اللهم اغفر توفیق انجام این کار دشوار را که امریست تازه و جدید و ماخذش بجز اختراع ذهن فقیر کسی
ندیده و نشنیده از میسر حقیقی مسالت نموده و بعروه وثقای تاییدش متمسک بوده در مضمار دشوار گذار حل ترکیب شرح تهذیب
عبدالله یزدی حسب ضوابط منطقیه شدیز قلم همت را بعنان فصاحت بیان سپردم و بعبارت فارسی بعد تحریر بزبان اردو
از سواد به بیاض آوردم زیرا که بر طبق اصل اگر این هم بعبارت عربی مرقوم گشتی بسبب دقت فهمش سر رشته مقصود اصلی
که طلبه را در فهم مطالب آسانی دست دهد از دست رفتی و اگر بنظر آسانی بزبان اردو مسطور گردیدی فائده عام و بهره تامش
سوای مردمان هند آن هم مختص ببلادی چند دیگر اهل ولایت را نرسیدی ناچار بحکم خیر الامور اوسطها زبان فارسی را که باعتبار
دقت و سهولت میان عربی و اردو دست مناسب دیدم و بنظر رعایت کلیت قواعد منطقیه تحریر این تمرین منطق را بعبارت
فارسی پسندیدم تا افادتش مختص ببلاد هند نبود بلکه در پنجاب و دکن و ایران و توران وغیره عام گردد و اگر استاد شفیق تلمیذ باتمیز
خود را یک روز درس شرح تهذیب دهد و روز دیگر این حل ترکیب تعلیم نماید در چند روز و چند ورق مسائل ضروریه محفوظ خاطرش شود
و بر صرف قوانین منطقیه در هر زبان قادر گردد و استعدادش اضعافا مضاعفه بیفزاید و در هر عبارت بوجه نیکو شهسب تیز گام فهمش
بجولانگاه ترتیب موصل تصوری و تصدیقی قصب السبق از اقران خود در رباید و چون درین کتاب تعلیم نوآموز منظور است و آن
بتدریج نافعتر بود لهذا در تحریر ترکیبها و لا سهولت بکار رفت من بعد مسائل مشکله نوشته آمد تا بخاطر گرفتن آسان شود و تحقیق و تقیید
عام و قیقی گردد و نافع تمام زمانی شود که بنام نامی پاینده فلک سخن گستری مهر درخشنده سپهر هنر پروری مربع نشین چار بالش حلم و کمال
مسند گزین محفل خرد و اقبال شمع روشن کن شبستان منقولات مشتری جواهر گران بهای معقولات فرمان روای ممالک علوم شرعیه سریر
آرای کشور فنون لطیفه فرمان ده مملکت امارت و غریب نوازی ناظم شهرستان قدر شناسی و غربا پروازی سر آمد ملای مفسرین قافله سالار محدثین قطعه

وزهرهٔ کیوان دون مکانه — وبرایه النجم المنیر تحیرا
تنشق من انواره حجب الدجی — وتسر من جیدها فقدة الوری

عالیجناب معلی القاب نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر المخاطب بنواب والاجاه امیر الملک دام اقباله بالمجد و التفاخر بنظر پرستاران
سرادق عظمت و جلالت و دربانان سراپرده ابهت و ابالت زینت بخش اورنگ سلطنت و شهریاری رونق افروز دیهیم مملکت و جهانداری دام

کامگار اقلیم عدل و دادگستری + رئیسهٔ نامدار خطهٔ دانش و انصاف پروری + ضابطهٔ ضوابط ممالک + منجی خلائق از ورطات مهالک + ملکهٔ ملکی ملکات + مالکهٔ قدسی صفات + عادلهٔ بی عدیل + ناظمهٔ فقید المثیل + ملاذ صنادید زمان + مرجع جهابذ عصر و اوان + سکندر حشمت + جهانگیر سطوت قطعه

بلقیس روزگار که بخت بلند حال | تا زد بر آستانهٔ جاهش بچاکری
گردی ز خاک درگه گردون قباب او | بر فرق سروران جهان کرده افسری

مقنن قوانین جهانبانی + موجد آئین گیتی ستانی + شعشعهٔ مهر عالمتاب کشورکشائی + پیرایهٔ عرائس فرمانروائی + تاجدار اقلیم شرف نوازی و رعیت پروری + وارثهٔ ملک و دیهیم سکندری + گوهر افزای افسر و اورنگ + پرده کشای چهرهٔ دانش و فرهنگ + نسرین شاداب حدیقهٔ فر و بهروزی + شمشاد بلند قامت بوستان فتح و فیروزی + خسرو شهرستان شیرین کلامی + شاه جهان رفعت و بلند نامی + غرهٔ ناصیهٔ کامگاری + قرهٔ باصرهٔ نامداری + قمر طلعت عطارد ضمیر + ناهید بهجت خورشید نظیر + کیوان رفعت و مشتری تدبیر + بهرام صولت و فلک سریر + قیصر اقبال و کسری جلال + روشنک نوال و نوشابه خصال + بلقیس احتشام + آلنقوا احترام + گردون جناب انجم خدم + اوج آسمان علو همم رانی اعظم + امیر بنت امیر بنت امیر + رئیسهٔ عالیه نواب شاهجهان بیگم صدر آرای ریاست بلدهٔ بهوپال + لا زالت بدور اقبالها ما طلع الشمس و لمع الهلال + جلوهٔ ظهور پذیرد + و لباس اجابت در بر گیرد + نظر بر ان برای نذر حجابان بارگاه عصمت پناه نام نامیش باسم گرامی تحفهٔ شاهجهانی نهادم + و باميد قبولیت پیش حضور فیض ظهور فرستادم + از انجا که نونهال سخن را بآبیاری بذل و نوال او نشو و نمائیست + و گوهر علم و فن را از جوهر شناسی کمال او قدر و آبروئی + گل مراد را بدامن مقصود چیدم + و نقد تمنا را در آستین آرزو دیدم + یعنی بنظر قدردانی و هنرپروری باعطای صله پسند فرمود و بغرض نفع رسانی و فیض گستری برای طبع کنانیدن این تحفه حکم نمود + پس بحکم الکنایة ابلغ من التصریح سزاوار آنست که شکرانهٔ این در عبارتی ادا کرده آید + که دران مقدار صله هم جلوه ظهور نماید + در شکر این عطیه اگر هزار قلم بر گیرد و سپاس گزاری هزار سال هزار در هزار زمزمه سنجی نماید از عهدهٔ یکی از هزار بر نیاید + پس آن به که کام و زبان بیان را بحلاوت دعا چاشنی گیر سازم + و ترشح تقریر را بمضمار این تحیت بتازم شعر

الهی تا جهان را نام باشد در جهان باشی | بملک جاه و حشمت فیض بخش و حکمران باشی

و آنچه اعطایا طلبا را شوق تحصیل و ذوق تکمیلش عنایت فرماید + و بملاحظهٔ فوائدش توفیق استفاده کرامت نماید + امید از ناظرین با انصاف آنکه هر گاه ازین تحفه نفعی بردارند در حق صاحبش بترقیات دارین هزاران دعاها فرمایند + و اگر جائی استبعادی متوهم شود و از اصول مقررهٔ این فن عرض کنند اگر مطابق افتد سبب آن اقبال و قبولیت مالک دانند + ورنه بر هر نظر انداخته علت آن ایجاد بی ماخذ و نتیجهٔ نامی شهرت محرر تصور نمایند شعر

سخنی نیست که دروی نبود پست و بلند | کو کلامی که بود جمله لطیفت پسند

و هر گاه عنوان بر جای باعث قبولیت و رواج کتاب ختم گردید وقت شروع مقصود رسید لهذا متوکلا علی الله مقصود شروع میشود و باقبال الله اتصال ممدوحهٔ معظمه دامت ریاستها بالحشمة و الاقبال و صینت عن الانقلاب و الزوال ابتدای این اختراع محض نموده می آید و چون افتتاح کتاب الخ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

## الديباجة في حمد الله تعالى

قوله الحمد لله افتتح كتابه بحمد الله بعد التسمية اتباعا لخير الكلام واقتداء بحديث خير الانام عليه وعلى آله الصلوة والسلام فان قلت حديث الابتداء مروي في كل من التسمية والتحميد فكيف التوفيق قلت الابتداء في حديث التسمية محمول على الحقيقي وفي حديث التحميد على الاضافي او على العرفي او في كليهما على العرفي والحمد هو الثناء باللسان على الجميل الاختياري نعمة كان او غيرها والله علم على الاصح للذات الواجب الوجود المستجمع لجميع صفات الكمال ولدلالته على هذا الاستجماع صار الكلام في قوة ان يقال الحمد مطلقا منحصر في حق من هو مستجمع لجميع صفات الكمال

التركيب
الصفحة المهندسة
بهندسة

صغری دیده وجه حملیه و بدیه و موجبه گذشت

الترکیب للصفحة المهندسة

[illegible]

چنانکه در بیجا بر افراد و جه که معقد است عام است

و افراد معهد یعنی حصصی باشند و افراد حصصی

ذهنی بود نیز ایجاد آن عبارت است از طبیعت

و بایست که با تحقق تقیید باید که تقیید در آن داخل

و قید از ان خارج بود و هرچه تقیید در ان داخل

باشد ذهنی است و این افراد [illegible] ذهنی

[illegible] فی الذهن [illegible] محض ذهنیت بلکه تحقق

فی الذهن است و تفصیل این معنی بجای خود

[illegible]

الترکیب

المصنفة المهندسة

بهندسة ۱۳۰۲

هو کل لانه علی ما یوصل الی المطلوب کیف یوصل الی المقصد تصدیقیة جیبه کلیه بتیره هلیه موجبه شد وهو الکلو والقنیش عکس

الترکیب للصفحة المهندسة بمسئلة ۱۳

## الذي هدانا

من حيث هو كذلك فكأنه كدعوى الشيء ببينة وبرهان ولا يخفى لطفه قوله الذي هدانا الهداية قيل هي الدلالة الموصلة اي الايصال الى المطلوب وقيل هي اراءة الطريق الموصل الى المطلوب والفرق بين هذين المعنيين ان الاول يستلزم الوصول الى المطلوب بخلاف الثاني فان الدلالة على ما يوصل الى المطلوب لا يلزم ان تكون موصلة الى ما يوصل فكيف يوصل الى المطلوب والاول منقوض بقوله تعالى واما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى اذ لا يتصور الضلالة بعد الوصول الى الحق والثاني منقوض بقوله تعالى انك لا تهدي من احببت فان النبي عليه السلام كان شأنه اراءة الطريق والذي يفهم من كلام المصرح في حاشية الكشاف ان الهداية لفظ مشترك بين هذين المعنيين وح يظهر اندفاع كلا النقضين ويرتفع الخلاف من البين ومحصول كلام المص في تلك الحاشية ان الهداية يتعدى الى المفعول الثاني تارة بنفسه نحو اهدنا الصراط المستقيم وتارة بالى نحو والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم وتارة باللام نحو ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم فمعناها

في حمد الله تعالى

الديباجة في حمد الله ونعت رسوله

سواء الطريق وجعل لنا التوفيق خير رفيق والصلوة والسلام

على الاستعمال الاول هو الايصال وعلى الباقيين ارادة الطريق قوله سواء الطريق
اي وسطه الذي يفضي لسالكه الى المطلوب البتة وهذا كناية عن الطريق المستوي
اذ هما متلازمان وهذا مراد من فسره بالطريق المستوي والصراط المستقيم ثم المراد به
ما في نفس الامر عموما او خصوص ملة الاسلام والاول اولى لحصول البراعة الطائفة
بالقياس الى قسمي الكتاب قوله وجعل لنا الظرف اما متعلق بجعل واللام
للانتفاع كما قيل في قوله تعالى جعل لكم الارض فراشا او برفيق ويكون تقديم
معمول المضاف اليه على المضاف لكونه ظرفا والظرف مما يتوسع فيه
ما لا يتوسع في غيره والاول اقرب لفظا والثاني معنى قوله التوفيق هو
توجيه الاسباب نحو المطلوب الخير قوله الصلوة هي بمعنى الدعاء اي طلب الرحمة واذا
اسند الى الله تعالى تجرد عن معنى الطلب ويراد به الرحمة مجازا

التركيب
الصفحة المهملة
سنة ١٣١٢

بیان الشکل الاول النسبی

ان کان وقت اراده من متعلقات موضوع علیه السلام جملی ارادة الطریق بحیث جمل من لغات کمال ... قضیه ... جلیه ... کلیه ... صغری ... من مسلمات ... ارادة الطریق کلیت ... بیان ... کلیت وجزئیت ... سور ... بیان ... الطریق موضوع ماخوذ از محمول ... عنه نفی الارادة محمول صغری ... زیرا که بر تقدیر ... صغری ... بیان ارادة الطریق ... عنه قضیه ... خارجیه موجبه ... نفی الارادة ...

باکبری ضرب اول شکل اول و قیاس صحیح مفید یقین ... تسلیم ... کبری نتیجه حاصل ... الاولی ... المطلوب والنقیض

اجتماع ... دوست وهمه ... از سور کلیت ...

16

# الترکیب للصفحة المهندسة بهندسة

مطلق ... کلیت و جزئیت ... زیرا که ... نیست و مطلقه قضیه است که در ان نصیح جهت نبود و جهت کیفیت نفس الامری نسبت محمول بموضوع را گویند و آن یا ضرورت یا دوام یا امکان یا امتناع و این کیفیات ماده قضیه نام دارد ... دیم چه در ان تصریح جهت نبود ... موسوم میشود ... قضیه یعنی و الصلوة ... الموضوع

فایده ان الکتاب ... موضوع محمول قضیه ... جدید است موضوع ... کلیه کل الداخل معرف ... حقیقت ... بلحاظ عموم مراد می باشد ... صفحه ۱۲ قال المصلح ... و السلام موضوع علی ... محمول ... ان الحمد خارجی ... و قضیه ... بلحاظ ... ان و ... حقیقت ...

صفحه ۱۲ قال المصلح و جعل محمول ... در ان راجع بالذی موضوع لنا التوفیق ... متعلق بمحمول قضیه ... موصول بواسطه عطف ... صفحه ۱۲ قوله الظرف اما متعلق بمحمول ... و اما ... احتمال تعلق بنا بر التوفیق ... صفحه ۱۲ قوله و اللام ... محمول و قضیه ...

یکی محمول ... مطابق قضیه ... مثل ... متعلق بمحمول ... این قضایا بقیاس ... میشود و لازم ... صفحه ۱۲ قوله قوله المحمول موضوع ... و التوفیق متعلق بمحمول ... قضیه ... صفحه ۱۲ قوله التوفیق موضوع و معرف ... الاسباب ...

التركيب
الصفحة المعينة
بهندسة

صفحه ٢٠ قال
تحقيق در تمامى اوصاف ١٢ تحفه
صفحه ٢٠ قال التصريح و على آله و صحبه الذين
محمول و موضوع قضيه الصلوة والسلام
صفحه ٢٠ قوله محمول و تعريض و آن
و قضيه شخصيه مثلا والصلوة متعلق محمول
صفحه ٢٠ قوله الصلوة موضوع
الرحمة و بمعنى الدعاء معرف

موضوع صفحة لتعليقه ... محمول مردود المفهوم و قضيه حمليه مردوده ١٢ تحفه

الترکیب
الصفحة المهندسة بهندسة

الديباجة في نعت الرسول صلعم

على من ارسله هدى هو بالاهتداء حقيق

قوله على من ارسله لم يصرح باسمه عليه السلام تعظيما واجلالا له وتنبيها على انه
فيما ذكر من الوصف بمرتبة لا ينبغي ان يذهب منه الا اليه واختار من بين الصفات
هذه لكونها مستلزمة لسائر الصفات الكمالية مع ما فيه من التصريح بكونه عليه السلام مرسلا
فان الرسالة فوق النبوة فان المرسل هو النبي الذي ارسل اليه دين وكتاب قوله هدى اما
مفعول له لقوله ارسله وح يراد بالهدى هداية الله حتى يكون فعلا لفاعل الفعل المعلل به او
حال عن الفاعل او عن المفعول وح فالمصدر بمعنى اسم الفاعل او بقي اطلق على ذي الحال
مبالغة نحو زيد عدل قوله هو بالاهتداء مصدر مبني للمفعول اي بان يهتدى به والجملة صفة
لقوله هدى او يكونان حالين مترادفين او متداخلين ويحتمل الاستيناف ايضا وقس على هذا

ونوره به الاقتداء يليق وعلى آله واصحابه الذين سعدوا في مناهج الصدق بالتصديق وصعدوا في معارج الحق بالتحقيق

قوله نوره مع الجملة التالية قوله به متعلق بالاقتداء يليق فان اقتدائنا عليه السلام انما يليق بتلاوته فانه كمال لنا لاله وتقديم الظرف لقصد الحصر والاشارة الى ان ملته ناسخة لملل سائر الانبياء عليهم السلام واما الاقتداء بالائمة فيقال انه اقتداء به حقيقة او يقال الحصر اضافي بالنسبة الى سائر الانبياء عليهم السلام قوله وعلى آله اصله اهل بدليل اهيل خص استعماله في الاشراف وآل النبي عترته المعصومون قوله واصحابه هم المؤمنون الذين ادركوا صحبة النبي عليه السلام مع الايمان قوله مناهج جمع منهج وهو الطريق الواضح قوله الصدق الخبر والاعتقاد او اطابق الواقع كان الواقع ايضا مطابقا له فان المفاعلة من الطرفين فمن حيث انه مطابق للواقع بالكسر يسمى صدقا ومن حيث انه مطابق له بالفتح يسمى حقا وقد يطلق الصدق والحق على نفس المطابقة ايضا قوله بالتصديق متعلق بقوله سعدوا اي بسبب التصديق والايمان بما جاء به النبي عليه السلام قوله وصعدوا في معارج الحق يعني بلغوا اقصى مراتب الحق فان الصعود على جميع مرتبة يستلزم ذلك قوله بالتحقيق ظرف لغو متعلق بصعدوا الكلام او مستقر خبر لمبتدأ محذوف اي هذا الحكم متلبس بالتحقيق اي متحقق

الديباجة
النعت منقبة الآل والاصحاب

التركيب

الصفحة المهندسة

٢٠+٢٣

بهندسة

التركيب
للصفحة المهندسة
٢٣+٢٤
المهندسة

الديباجة في وصف هذا الكتاب

## وبعد فهذا غاية تهذيب الكلام في تحرير المنطق والكلام

قوله وبعد هو من الظروف الزمانية ولها حالات ثلاث لانها اما ان يذكر معها المضاف اليه اولا وعلى الثاني فاما ان يكون نسيا منسيا او منويا فعلى الاولين معربة وعلى الثالث مبنية على الضم قوله فهذا هذه الفاء اما على توهم اما او على تقديرها في نظم الكلام وهذا اشارة الى المرتب الحاضر في الذهن من المعاني المخصوصة المعبر عنها بالالفاظ المخصوصة او تلك الالفاظ الدالة على المعاني المخصوصة سواء كان وضع الديباجة قبل التصنيف او بعده اذ لا وجود للالفاظ المرتبة ولا للمعاني في الخارج فان كانت الاشارة الى الالفاظ فالمراد بالكلام الكلام اللفظي وان كانت الى المعاني فالمراد به الكلام النفسي الذي يدل عليه الكلام اللفظي قوله غاية تهذيب الكلام حمله على هذا اما بناء على المبالغة نحو زيد عدل او بناء على ان التقدير هذا الكلام مهذب غاية التهذيب فحذف الخبر واقيم المفعول المطلق مقامه واعرب باعرابه على طريق مجاز الحذف قوله في تحرير المنطق والكلام لم يقل في بيانهما لما في لفظ التحرير من الاشارة الى ان هذا البيان خال عن الحشو والزوائد والمنطق آلة

وتقريب المرام من تقرير عقائد الاسلام جعلته تبصرة لمن حاول التبصر

لدى الافهام وتذكرة لمن اراد ان يتذكر من ذوي الافهام

قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطاء في الفكر والكلام هو العلم الباحث عن احوال المبدأ والمعاد على نهج قانون الاسلام **قوله** وتقريب المرام بالجر عطف على التهذيب اي هذا غاية تقريب المقصد الى الطبائع والافهام والحمل على طريق المبالغة او على تقدير مضاف التقريب **قوله** من تقرير عقائد الاسلام بيان للمرام والاضافة في عقائد الاسلام بيانية الاسلام عبارة عن نفس الاعتقاد وان كان عبارة عن مجموع الاقرار باللسان والتصديق بالجنان والعمل بالاركان او كان عبارة عن مجرد الاقرار باللسان فالاضافة لامية **قوله** جعلته تبصرة تحصيل التجوز في الاسناد وكذا قوله تذكرة **قوله** لدى الافهام بالكسر اي تفهيم الغير اياه او تفهيمه للغير للمتعلم والثاني للمعلم **قوله** من ذوي الافهام بفتح الهمزة جمع فهم والظرف الثاني اي من ذوي حال عن فاعل يتذكر او متعلق بيتذكر بتضمين معنى الاخذ والتعلم اي يتذكر آخذا او متعلما من ذوي الافهام

## الديباجة في وصف هذا الكتاب

# التركيب للصفحة المهندسة ٢٤+٢٧ بهندسة

التركيب
المصنف المهندسة
٢٦+٢٨
مهندسة

سيما الولد الاعز الحفي الحري بالاكرام سمي حبيب الله عليه التحية والسلام

لازال له من التوفيق قوام ومن التأييد عصام وعلى الله التوكل وبه الاعتصام

## القسم الاول في المنطق

الضمير يحتمل الوجهين **قوله** سيما السي بمعنى المثل يقال هما سيان اي مثلان فاصل سيما لا سيما فحذف لا في اللفظ لكنه مراد وما زائدة او موصوفة او موصولة هذا اصله ثم استعمل بمعنى خصوصا وفي ما بعده ثلثة اوجه **قوله** الحفي الشفيق **قوله** الحري اللائق **قوله** قوام اي ما يقوم به امره **قوله** التأييد اي التقوية من الايد بمعنى القوة **قوله** عصام اي ما يحفظ به امره من الزلل **قوله** وعلى الله قدم الظرف ههنا للحصر في فواصل رعاية السجع ايضا **قوله** التوكل هو التمسك بالحق والانقطاع عن الخلق **قوله** الاعتصام وهو التشبث والتمسك **قوله** القسم الاول لما علم ضمنا في قوله في تحرير المنطق والكلام ان الكتاب على قسمين لم يحتج الى التصريح بهذا فصح تعريف القسم الاول بلام العهد لكونه معهودا ضمنا وبهذا اندفع ما يقال ان المقدمة فههنا المعلوم وجودها سابقا فلم تكن معهودة فلذا نكرها وقال مقدمة **قوله** في المنطق فان قيل ليس القسم الاول الا المسائل المنطقية فما وجه الظرفية قلت يجوز ان يراد بالقسم الاول الالفاظ والعبارات وبالمنطق المعاني فيكون المعنى ان الالفاظ في بيان المعاني ويحتمل وجوها اخر والتفصيل ان القسم الاول عبارة عن ههنا ك في المعاني والالفاظ فافهم ١٢ عبد النبي ١٢ تحفه شاهجهاني دام اقبال صاحبها

## مقدمة في تمهيد بيان الحاجة الى المنطق

# مقدمة العلم

احد المعاني السبعة اما الالفاظ او المعاني او النقوش او المركب من الاثنين او الثلثة والمنطق
عبارة عن احد معان خمسة اما الملكة او العلم بجميع المسائل او القدر المعتد به الذي يحصل
به العصمة او نفس المسائل جميعا او نفس القدر المعتد به فيحصل من ملاحظة الخمسة مع السبعة
خمسة وثلثون احتمالا لا يقدر في بعضها البيان وفي بعضها التحصيل وفي بعضها التحصيل
حيثما وجده العقل السليم مناسبا **قوله** مقدمة اي هذه مقدمة يبين فيها امور ثلثة رسم
المنطق وبيان الحاجة اليه وموضوعه وهي ماخوذة من مقدمة الجيش والمراد منها ههنا
ان كان الكتاب عبارة عن الالفاظ والعبارات طائفة من الكلام قدمت امام المقصود
لارتباط المقصود بها ونفعها فيه وان كان عبارة عن المعاني فالمراد من المقدمة طائفة
من المعاني يوجب الاطلاع عليها بصيرة في الشروع وتجويز الاحتمالات الاخر في الكتاب يستدعي
جوازها في المقدمة التي هي جزءه لكن القوم لم يزيدوا على الالفاظ والمعاني في هذا الباب **قوله** العلم اما تصور

| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| 〃 | 〃 | 〃 | 〃 | 〃 | ايضا | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| 〃 | 〃 | 〃 | 〃 | 〃 | ايضا | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| 〃 | 〃 | 〃 | 〃 | 〃 | ايضا | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| 〃 | 〃 | 〃 | 〃 | 〃 | ايضا | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| 〃 | 〃 | 〃 | 〃 | 〃 | ايضا | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## التركيب للصفحة المهندسة

۳۶+۲۸

بهندسة

التركيب
للصفحة المهندسة
٣١+٣٢
بهندسة

تشنيج ست يعني
لا مور متعددة بدون النسبة
كتصور زيد او مع نسبة كه مجرد از حكم زيد
جز است تعال دارد كه هر يك مساوي نقيض
يعني است يعني تامة لا يصح السكوت
عليها التصور غلام زيد او نسبة كه مجرد از خبر
او نيز متضمن وجز است كه ميان دو منافي
در صدق وكذب هم درست يعني التشابه
كتصور الضرب او تعريف مدركة ادراك
والوهم والادراك كتصور زيد وتصور زيد

لا باعتبار المتعلق ومذهب المتاخرين منهم الى التثليث وقالوا ان اجزاء القضية المحكوم عليه والمحكوم به والنسبة التقييدية ثبوتية كانت او سلبية سموها بالنسبة الحكمية التي هي مورد

## مقدمة في تمهيد بيان الحاجة الى المنطق

**ان كان اذعانا للنسبة فتصديق والا فتصور**

الحاصلة من الشيء عند العقل او المصرح لم يتعرض لتعريفه اما لكفاية التصور بوجه ما في مقام التقسيم واما لان تعريف العلم مشهور مستفيض واما لان العلم بديهي التصور على ما قيل **قوله** ان كان اذعانا للنسبة اي اعتقادا بالنسبة الخبرية الثبوتية كالاذعان بان زيدا قائم او السلبية كالاعتقاد بانه ليس بقائم فقد اختار مذهب الحكماء حيث جعل التصديق نفس الاذعان والحكم دون المجموع المركب منه ومن تصور الطرفين كما زعمه الامام الرازي واختار مذهب القدماء حيث جعل متعلق الاذعان والحكم الذي هو جزء اخير للقضية هو النسبة الخبرية الثبوتية او السلبية لا وقوع النسبة الثبوتية التقييدية او لا وقوعها اذ المصنف لم يشر الى تثليث اجزاء القضية في مباحث القضايا **قوله** والا فتصور سواء كان ادراكا لامر واحد كتصور زيد او لامور متعددة بدون نسبة كتصور زيد وعمرو او مع نسبة غير تامة لا يصح السكوت عليها كتصور غلام زيد او تامة انشائية كتصور اضرب او خبرية مدركة بادراك غير اذعاني

او هو عبارة عن الاذعان والحكم اختلفوا في ان متعلق الاذعان النسبة الخبرية الثبوتية او السلبية او وقوع النسبة

مقدمة في تمهيد بيان الحاجة الى المنطق

ويقتسمان بالضرورة والاكتساب بالنظر وهو ملاحظة المعقول لتحصيل المجهول

كما في صورة التخييل والشك والوهم **قوله** يقتسمان الاقتسام بمعنى اخذ القسمة فمعنى اقتسامهما اي اقتسم التصور والتصديق كلا من صنفي الضرورة اي الحصول بلا نظر والاكتساب اي الحصول بالنظر فيأخذ التصور قسما من الضرورة فيصير ضروريا وقسما من الاكتساب فيصير كسبيا وكذا الحال في التصديق فالمذكور في هذه العبارة صريحا هو انقسام الضرورة والاكتساب الى التصور والتصديق ويعلم انقسام كل من التصور والتصديق الى الضروري والكسبي ضمنا وكناية وهي ابلغ واحسن من التصريح **قوله** بالضرورة اشارة الى ان هذه القسمة بديهية لا تحتاج الى تجشم الاستدلال كما زعمه القوم وذلك لانا اذا رجعنا الى وجداننا وجدنا من التصورات ما هو حاصل لنا بلا نظر كتصور الحرارة والبرودة ومنها ما هو حاصل لنا بالنظر والفكر كتصور حقيقة الملك والجن وكذا من التصديقات ما يحصل بلا فكر كالتصديق بان الشمس مشرقة والنار محرقة ومنها ما يحصل بالنظر كالتصديق بان العالم حادث والصانع موجود **قوله** وهو ملاحظة المعقول اي النظر توجه النفس نحو الامر المعلوم لتحصيل امر غير معلوم وفي العدول

التركيب

للصفحة المهندسة

٣٥+٣٢

بهندسة

التركيب

للصفحة المهندسة

٣٤٢٣٤٢٣٥

بهندسة

وقد يقع فيه الخطأ فاحتيج

عن لفظ المعلوم الى المعقول فوائد منها التحرز عن استعمال اللفظ المشترك في التعريف ومنها التنبيه على ان الفكر انما يجري في المعقولات اعني الامور الكلية الحاصلة في العقل دون الامور الجزئية فان الجزئي لا يكون كاسبا ولا مكتسبا ومنها رعاية السجع قوله وقد يقع فيه الخطأ بدليل ان الفكر قد ينتهي الى نتيجة كحدوث العالم ثم فكر آخر الى نقيضها كقدم العالم فاحد الفكرين خطأ حينئذ لاستحالة والا لزم اجتماع النقيضين فلابد من قاعدة كلية لو روعيت لم يقع الخطأ في الفكر وهي المنطق فقد ثبت احتياج الناس الى المنطق في احترازهم عن الخطأ في الفكر بثلث مقدمات الاولى ان العلم اما تصور واما تصديق والثانية ان كلا منهما اما ان يحصل بلا نظر او يحصل بالنظر والثالثة ان النظر قد يقع فيه الخطأ فهذه المقدمات الثلث تفيد احتياج الناس في التحرز عن الخطأ في الفكر الى قانون وذلك هو المنطق وعلم من هذا التعريف المنطق ايضا بانه قانون تعصم مراعاته الذهن عن الخطاء في الفكر فمنها علم امران من الامور الثلثة التي وضعت المقدمة لبيانها بقي الكلام في الامر الثالث وهو تحقيق ان موضوع المنطق ماذا فاشار اليه بقوله وموضوعه المعلوم آه

مقدمة في بيان الحاجة الى المنطق

## مقدمة في بيان الحاجة الى المنطق وتعريفه وموضوعه

الى قانون يعصم عنه وهو المنطق وموضوعه المعلوم التصوري والتصديقي من حيث انه يوصل الى مطلوب تصوري

قوله قانون القانون لفظ يوناني او سرياني موضوع في الاصل لمسطر الكتاب وفي الاصطلاح قضية كلية يعرف منها احكام جزئيات موضوعها كقول النحاة كل فاعل مرفوع فانه حكم كلي يعرف منه احوال جزئيات الفاعل قوله موضوعه موضوع العلم ما يبحث فيه عن عوارضه الذاتية والعرض الذاتي ما يعرض الشيء اما اولا وبالذات كالتعجب اللاحق للانسان من حيث انه انسان او بواسطة امر مساو لذلك الشيء كالضحك الذي يعرض حقيقة للمتعجب ثم ينسب عرضه الى الانسان بالعرض المجاز فافهم قوله المعلوم التصوري الخ اعلم ان موضوع المنطق هو المعرف والحجة اما المعرف فهو عبارة عن المعلوم التصوري لكن لا مطلقا بل من حيث انه يوصل الى مجهول تصوري كالحيوان الناطق الموصل الى تصور الانسان واما المعلوم التصوري الذي لا يوصل الى مجهول تصوري فلا يسمى معرفا والمنطقي لا يبحث عنه كالامور الجزئية المعلومة نحو زيد وعمرو واما الحجة فهي عبارة عن المعلوم التصديقي لكن لا مطلقا

فيسمى معرفا او تصديقي فيسمى حجة **فصل** دلالة اللفظ على

تمام ما وضع له مطابقة وعلى جزئه تضمن وعلى الخارج التزام

بل من حيث انه يوصل الى مطلوب تصديقي كقولنا العالم متغير وكل متغير حادث الموصل الى

التصديق بقولنا العالم حادث ثم اما لا يوصل كقولنا النار حارة مثلا فليس بحجة والمنطقي لا ينظر فيه

بل يبحث عن المعرف والحجة من حيث انهما كيف ينبغي ان يرتبا حتى يوصلا الى المجهول **قوله** فان معرف

لانه يعرف ويبين المجهول التصوري **قوله** حجة لانها تصير سببا للغلبة على الخصم والحجة في اللغة الغلبة فهذا

من قبيل تسمية السبب باسم المسبب **قوله** دلالة اللفظ قد علمت ان نظر المنطقي بالذات انما هو في المعرف

والحجة وههنا من تعليل المعاني الا الالفاظ الا انه كما تعارف ذكر الحد والغاية والموضوع في صدر كتب المنطق ليفيد

بصيرة في الشروع كذلك تعارف ايراد مباحث الالفاظ بعد المقدمة لتعيين على الافادة والاستفادة وذلك

بان يبين معاني الالفاظ المصطلحة المستعملة في محاورات اهل هذا العلم من المفرد والمركب والكلي والجزئي والتواطي

والتشكيك وغيرها فابحث عن الالفاظ من حيث الافادة والاستفادة وههنا انما كونان بالدلالة فلهذا ابتدأ بذكر الدلالة

التصورات

الدلالة واقسامها وتعريف

اقسامها

التصورات

الدلالة واقسامها واحكام اقسامها

الى البصر بحيث يكون البصر خارجا عنه العمى والبصر معلوما ايضا الى البصر شائعا كثيرا من غير قيام قرينة حتى يحمل على المجاز فافهم

## ولابد فيه من اللزوم عقلا او عرفا

وهي كون الشيء بحيث يلزم من العلم به العلم بشيء آخر والاول هو الدال والثاني هو المدلول الدال ان كان لفظا فالدلالة لفظية والا فغير لفظية وكل منهما ان كان بسبب وضع الواضع وتعيينه الاول بازاء الثاني فوضعية كدلالة لفظ زيد على ذاته ودلالة الدوال الاربع على مدلولاتها وان كان بسبب اقتضاء الطبع حدوث الدال عند عروض المدلول فطبعية كدلالة اح اح على وجع الصدر ودلالة سرعة النبض على الحمى

مفعول اقتضاء ١٢

وان كان بسبب امر غير الوضع والطبع فالدلالة عقلية كدلالة لفظ ديز المسموع من وراء الجدار على وجود اللافظ وكدلالة الدخان على النار فاقسام الدلالة ستة والمقصود بالبحث ههنا هي الدلالة اللفظية الوضعية اذ عليها مدار الافادة والاستفادة وهي تنقسم الى مطابقة وتضمن والتزام لان دلالة اللفظ بسبب وضع الواضع اما على تمام الموضوع له او على جزئه او على امر خارج عنه

قوله ولابد فيه اي في دلالة الالتزام قوله من اللزوم اي كون الامر الخارج بحيث يستحيل تصور الموضوع له بدونه سواء كان هذا اللزوم الذهني عقلا كالبصر بالنسبة الى العمى

التركيب

الصفحة الهندسة

٣٧+٣٨

بهندسة

التركيب

للصفحة المهندسة

٣٨ ٢١

بهندسة

ويستلزمها المطابقة ولو تقديرا ولا عكس والموضوع ان قصد بجزء منه الدلالة على جزء معناه فمركب

او مفرغا كالجزء بالنسبة الى الخاتم قوله وتستلزمها المطابقة ولو تقديرا اذ لا شك ان الدلالة الوضعية على جزء المسمى لازمة وفرع الدلالة على المسمى سواء كانت الدلالة على المسمى محققة بان يطلق اللفظ ويراد به المسمى ليفهم منه الجزء واللازم بالتبع او مقدرة كما اذا اشتهر اللفظ في الجزء او اللازم فالدلالة على الموضوع له وان لم تتحقق ههنا بالفعل الا انها واقعة تقديرا بمعنى ان لهذا اللفظ معنى لو قصد من اللفظ لكان الدلالة عليه مطابقة والى هذا اشار بقوله ولو تقديرا قوله ولا عكس اذ يجوز ان يكون للفظ معنى بسيط لا جزء له ولا لازم له فيتحقق حينئذ المطابقة بدون التضمن والالتزام وكذا لو كان له معنى مركب لا لازم له فيتحقق التضمن بدون الالتزام ولو كان له معنى بسيط له لازم تحقق الالتزام بدون التضمن فالاستلزام غير واقع في شيء من الطرفين قوله والموضوع اي اللفظ الموضوع ان دل الجزء منه على جزء معناه فهو المركب والا فهو المفرد فالمركب انما يتحقق من امور اربعة الاول ان يكون للفظ جزء والثاني ان يكون لمعناه جزء والثالث ان يدل جزء اللفظ على جزء معناه والرابع ان تكون هذه الدلالة مرادة فبانتفاء كل من القيود الاربعة

والا فيلزم ان يكون لاسماء النكرة الدالة باصل الكلمة على المعنى وبالتنوين على معنى آخر وكذا الاسماء المعربة الدالة باعرابها

عند النحاة ونياة وان اختلفت المادة فان قلت فعلى هذا يلزم ان يكون الكلمة مركبة لدلالة مادتها على الحدث وهيأتها

امّا تام خبرا وانشاء وامّا ناقص تقييدى او غيره والا فمفرد

وهو ان استقل فمع الدلالة بهيأته على احد الازمنة الثلثة

## التصورات
### المفرد وتعريفه واقسامه

يتحقق المفرد فللمركب قسم واحد وللمفرد اقسام اربعة الاول ما لا جزء للفظه نحو همزة الاستفهام والثانى والابطل الحصر ١٢

ما لا جزء لمعناه نحو لفظ الله والثالث ما لا دلالة لجزء لفظه على جزء معناه كزيد وعبد الله علما والرابع

ما يدل جزء لفظه على جزء معناه لكن الدلالة غير مقصودة كالحيوان الناطق علما للشخص الانسانى قوله التام المقصودة ١٢

اى يصح السكوت عليه كزيد قائم قوله خبر ان احتمل الصدق والكذب اى يكون من شانه ان يتصف بهما

بان يقال له صادق وكاذب قوله او انشاء ان لم يحتملها قوله واما ناقص ان لم يصح السكوت عليه

قوله تقييدى ان كان الجزء الثانى قيدا للاول نحو غلام زيد ورجل فاضل وقائم فى الدار قوله او غيره

ان لم يكن الثانى قيدا للاول نحو فى الدار وخمسة عشر قوله والا فمفرد اى ان لم يقصد بجزء منه الدلالة على

جزء معناه قوله وهو ان استقل فى الدلالة على معناه بان لا يحتاج فيها الى ضم ضميمة قوله بهيأته بان يكون بحيث اى فى اصل وضعه ١٢

كلما تحققت هيأته التركيبية فى مادة موضوعة متصرف فيها افهم واحدا من الازمنة الثلثة كهيأة نصر

التركيب

الصفحة المهندسة

٢١ + ٢٢

بهندسة

التركيب
للصفحة المهندسة
۲۵+۴۲
بهندسة

[illegible]

كلمة فبدونها اسم والا فاداة وايضًا ان اتحد معناه فمع

تشخصه وضعا علم وبدونه متواط

وهي الملتئمة من ثلثة حروف مفتوحة متوالية كلما تحققت فهم الزمان الماضي لكن بشرط

من الالتيام وهو اللصوق وبالفارسية پيوستگي ١٢

ان يكون تحققها في ضمن مادة موضوعة متصرف فيها فلا يرد النقض بنحو حبق وحجر قوله كلمة

في اصطلاح المنطقيين وفي عرف النحاة فعل قوله والا اي وان لم يستقل في الدلالة فاداة

في عرف المنطقيين وحرف عند النحاة قوله وايضا مفعول مطلق لفعل محذوف اي

آض ايضا اي رجع رجوعا وفيه اشارة الى ان هذه القسمة ايضا لمطلق المفرد لا الاسم

اي رجع تقسيم المفرد رجوعا ثانيا ع ١٢

وفيه بحث فانه يقتضي ان يكون الفعل والحرف اذا كانا متحدي المعنى داخلين في العلم والمتواطي

والمشكك مع انهم لا يسمونهما بهذه الاسامي بل قد تحقق في موضعه انهما لا يتصفان بالكلية والجزئية

فتامل فيه قوله ان اتحد اي جنس معناه قوله فمع تشخصه اي جزئية قوله وضعا اي بحسب الوضع دون الاستعمال

فان ما يكون كليا في الاصل وشخصا في الاستعمال كاسماء الاشارة على راي المصرح لا يسمى علما

كلام القدماء واشار الى ما اختاره صاحب السلم وغيره من المتاخرين فخرج اسماء الاشارة من تعريف العلم بقوله وضعا فانها وان كان

التصورات
من اقسام المفرد
علم و متواط

الثاني فلا محالة يريد دفع ما يرد على هذا الحصر من انه يجوز ان لا يكون اللفظ استعمل في المعاني الكثيرة موضوعا لواحد منها فلا يكون

ان تساوت افراده و مشكك ان تفاوتت باولية او اولوية وان كثر فان

وضع لكل فمشترك والا فان اشتهر في الثاني فمنقول ينسب الى الناقل

وههنا كلام وهو ان المراد بالمعنى في هذا التقسيم اما الموضوع له تحقيقا او ما استعمل فيه اللفظ سواء وضع اللفظ له تحقيقا او تاويلا فعلى الاول لا يصح عد الحقيقة والمجاز من اقسام متكثر المعنى وعلى الثاني يدخل نحو كما في المجاز

اسد في الاشارة على مذهب المصنف في متكثر المعنى و يخرج عن متحد المعنى فلا حاجة في اخراجها الى التقييد بقوله وضعا قوله ان تساوت اي يكون صدق هذا المعنى الكلي على تلك الافراد على السوية قوله ان تفاوتت اي يكون صدق هذا المفهوم على بعض افراده متقدما على صدقه على البعض الآخر بالعلية او يكون صدقه على البعض اولى و انسب من صدقه على البعض الآخر و غرضه بقوله ان تفاوتت باولية او اولوية التمثيل فان التشكيك لا ينحصر فيهما بل قد يكون بالزيادة و النقصان او بالشدة و الضعف قوله وان كثر اي اللفظ ان كثر معناه المستعمل هو فيه فلا يخلو اما ان يكون موضوعا لكل واحد من تلك المعاني ابتداء بوضع على حدة او لا يكون كذلك و الاول يسمى مشتركا كالعين للباصرة والذهب والذات والركبة وعلى الثاني

التصورات
من المفرد مشكك و مشترك و منقول

التركيب
للصفحة المهندسة
٢٦ + ٢٩
بعونه سبحانه

التركيب
للصفحة المهندسة
٢٩ + ٥
بهندسة

التصورات

الكلي والجزئي وتعريفهما واقسام الكلي

والا فحقيقة ومجاز. فصل المفهوم ان امتنع فرض صدقه على كثيرين فجزئي والا فكلي

فلا محالة ان يكون اللفظ موضوعا لواحد من تلك المعاني اذ المفرد قسم من اللفظ الموضوع ثم انه ان استعمل في معنى آخر فان اشتهر في الثاني وترك استعماله في المعنى الاول بحيث يتبادر منه الثاني اذا اطلق مجردا عن القرائن فهذا يسمى منقولا وان لم يشتهر في الثاني ولم يهجر الاول بل يستعمل تارة في الاول واخرى في الثاني فان استعمل في الاول اي المعنى الموضوع له يسمى اللفظ حقيقة وان استعمل في الثاني الذي هو غير الموضوع له يسمى مجازا ثم اعلم ان المنقول لا بد له من ناقل عن المعنى الاول المنقول عنه الى المعنى الثاني المنقول اليه فهذا الناقل اما اهل الشرع او اهل العرف العام او اهل الاصطلاح الخاص كالنحوي مثلا فعلى الاول يسمى منقولا شرعيا وعلى الثاني عرفيا وعلى الثالث اصطلاحيا والى هذا اشار بقوله نسب الى الناقل قوله المفهوم اما يحصل في العقل واعلم ان ما يستفاد من اللفظ باعتبار انه فهم منه يسمى مفهوما وباعتبار انه قصد منه يسمى معنى وباعتبار ان اللفظ دال عليه يسمى مدلولا قوله فرض صدقه الفرض ههنا بمعنى

اشارة الى ان الاستعمال شرط لكون اللفظ حقيقة او مجازا ١٢ ع

على كثيرين في الخارج لكنه لا يمتنع فرض صدقها على كثيرين بالشركة اي مفهوما تاما. عبد النبي بزيادة ١٢ تحفه

اولا يكون بل يكون صدق كلي من جانب واحد فقط قال على الثاني فاما ان يكون الصدق الكلي من الجانبين آه ولا يخفى على الناظر

امتنعت افراده او امكنت ولم يوجد او وجد الواحد فقط مع امكان الغير او امتناعه او الكثير مع التناهي وعدمه فصل الكليان ان تفارقا كليا فمتباينان والا فان تصادقا كليا من الجانبين فمتساويان

تجويز العقل الا التقدير فانه لا يستحيل تقدير صدق الجزئي على كثيرين قوله امتنعت افراده كشريك الباري قوله او امكنت اي لم يمتنع افراده فيشمل الواجب والممكن الخاص كليهما قوله ولم يوجد كالعنقاء قوله مع امكان الغير كالشمس قوله او امتناعه كمفهوم الواجب الوجود قوله مع التناهي كالكواكب السبع السيارة قوله او عدمه كمعلومات الباري تعالى وكالنفس الناطقة على مذهب الحكماء قوله الكليان آه اي كل كليين لا بد من ان يتحقق بينهما احدى النسب الاربع التباين الكلي والتساوي والعموم المطلق والعموم من وجه وذلك لانهما اما ان لا يصدق شيء منهما على شيء من افراد الآخر او يصدق فعلى الاول فهما متباينان كالانسان والحجر وعلى الثاني فاما ان لا يكون بينهما صدق كلي من جانب اصلا او يكون فعلى الاول فهما اعم واخص من وجه كالحيوان والابيض وعلى الثاني فاما ان يكون الصدق الكلي من الجانبين

التصورات
النسب الاربع بين الكليين ونقيضيهما

التركيب

الصفحة المهندسة ٣٥٠

بهندسة

الترکیب
الصفحة المهندسة
٥٢+٥٣
[illegible]

صفحه ٥٢ قوله
لو من جانب متعلق بتقدم کرفت
یعنی ان تصادقا کلیا سبب تعارف ان
من الجانبین فانه واخص طلقا ای فرعا
واخص مطلقا تا ای بتقدمه عدا الزوجية
صفحه ٥٣ قوله المحمول موضوع متعدد ای
باعتبار وتقیضها کلیا

[illegible]

ونقيضاهما كذلك او من جانب فاعم واخص مطلقا

او من جانب واحد صدق على الاول فهما متساويان كالانسان والناطق وعلى الثاني فهما اعم واخص مطلقا كالحيوان
والانسان فمرجع التساوي الى موجبتين كليتين نحو كل انسان ناطق وكل ناطق انسان ومرجع التباين
الى سالبتين كليتين نحو لا شيء من الانسان بحجر ولا شيء من الحجر بانسان ومرجع العموم والخصوص مطلقا
الى موجبة كلية موضوعها الاخص ومحمولها الاعم وسالبة جزئية موضوعها الاعم ومحمولها الاخص نحو
كل انسان حيوان وبعض الحيوان ليس بانسان ومرجع العموم والخصوص من وجه الى موجبة جزئية وسالبتين
جزئيتين نحو بعض الحيوان ابيض وبعض الحيوان ليس بابيض وبعض الابيض ليس بحيوان **قوله ونقيضاهما**
يعني ان نقيضي المتساويين ايضا متساويان اي كل ما صدق عليه احد النقيضين صدق عليه النقيض الآخر
والا لصدق احدهما بدون الآخر فيصدق مع عين الآخر ضرورة استحالة ارتفاع النقيضين فيصدق
عين الآخر بدون عين الاول لامتناع اجتماع النقيضين هذا خلف التساوي بين العينين مثلا لو صدق
اللاانسان على شيء ولم يصدق عليه اللاناطق لصدق عليه الناطق فيصدق الناطق بدون

ونقيضاهما بالعكس والاعم من وجه وبين نقيضيهما تباين جزئي

بدون الانسان هذا خلف قوله ونقيضاهما بالعكس اي نقيض الاعم والاخص مطلقا اعم واخص

مطلقا لكن بالعكس بين فنقيض الاعم اخص ونقيض الاخص اعم يعني كل ما صدق عليه نقيض الاعم صدق

عليه نقيض الاخص وليس كل ما صدق عليه نقيض الاخص صدق عليه نقيض الاعم اما الاول فلانه لو صدق

نقيض الاعم على شيء بدون نقيض الاخص يصدق مع عين الاخص فيصدق عين الاخص بدون عين الاعم

هف مثلا لو صدق اللاحيوان على شيء بدون اللاانسان لصدق عليه الانسان لانه لو لم يصدق

عليه اللاانسان لزم ارتفاع النقيضين وهو ممتنع فهناك صدق الحيوان لاستحالة اجتماع النقيضين فيصدق

الانسان بدون الحيوان وهف اما الثاني فلانه قد ثبت ان كل نقيض الاعم نقيض الاخص لو كان كل

نقيض الاخص نقيض الاعم لكان النقيضان متساويين فيكون نقيضاهما اعني العينان متساويين

وقد كان العينان اعم واخص مطلقا هف قوله والاعم من وجه اي ان لم يتصادقا كليا من الجانبين

واخص من وجه قوله تباين جزئي اي التباين الجزئي هو صدق كل من الكليين بدون الاخر في الجملة فان صدقا

المتصورات
النسب الاربع بين الكليين ونقيضيهما

التركيب
الصفحة المهندسة
٥٤+٥٦+٥٨
ببيندسه

على النقيض الاعم والاخص من وجه متعلق آن و قضيه حمليه ١٢ صفحه ٥٢ قوله والثانى موضوع ان تصور التباين الجزئى موضح

التركيب
للصفحة المهندسة
٥٨

| | كالمتباينين | |
|---|---|---|

معا ايضا كان بينهما عموم من وجه وان لم يتصادقا معا اصلا كان بينهما تباين كلي فالتباين الجزئي يتحقق في ضمن العموم من وجه وفي ضمن التباين الكلي ايضا ثم ان الامرين اللذين بينهما عموم من وجه قد يكون بين نقيضيهما ايضا العموم من وجه كالحيوان والابيض فان بين نقيضيهما وهما اللاحيوان واللاابيض ايضا عموما من وجه وقد يكون بين نقيضيهما تباين كلي كالحيوان واللاانسان فان بينهما عموما من وجه وبين نقيضيهما وهما اللاحيوان والانسان مباينة كلية فلهذا قالوا ان بين نقيضي الاعم والاخص من وجه تباينا جزئيا العموم من وجه والتباين الكلي فقط قوله كالمتباينين اي كما ان بين نقيضي الاعم والاخص من وجه مباينة جزئية كذلك بين نقيضي المتباينين تباين جزئي فانه لما صدق كل من العينين مع نقيض الآخر صدق كل من النقيضين مع عين الآخر فصدق كل من النقيضين بدون الآخر في الجملة وهو التباين الجزئي ثم انه قد يتحقق في ضمن التباين الكلي كالموجود والمعدوم فان بين نقيضيهما وهما اللاموجود واللامعدوم ايضا تباينا كليا وقد يتحقق في ضمن العموم من وجه كالانسان والحجر فان بين نقيضيهما وهما اللاانسان واللاحجر عموما من وجه فلذا قالوا ان بين نقيضيهما مباينة جزئية حتى يصح في الكل ... ايضا ... اخر ذكر نقيضي المتباينين

التصورات
النسب الاربع بين الكليين ونقيضيهما

وقد يقال الجزئي للاخص من الشيء فهو اعم

بوجهين الاول قصد الاختصار بقياسه على نقيض الاعم والاخص من وجه والثاني ان تصور التباين

الجزئي من حيث انه مجرد عن خصوص فرديه موقوف على تصور فرديه اللذين هما العموم من وجه والتباين

الكلي فقبل فرد فرديه كليهما الاتيان ذكره قوله وقد يقال الجزئي الخ يعني ان لفظ الجزئي

كما يطلق على المفهوم الذي يمتنع ان يجوز العقل صدقه على كثيرين كذلك يطلق على الاخص

من شيء فعلى الاول يقيد بقيد الحقيقي وعلى الثاني بالاضافي والجزئي بالمعنى الثاني اعم

منه بالمعنى الاول لان كل جزئي حقيقي فهو مندرج تحت مفهوم عام واقله المفهوم والشيء

والامر ولا عكس اذ الجزئي الاضافي قد يكون كليا كالانسان بالنسبة الى الحيوان ولك ان تحمل قوله

وهو اعم على جواب سؤال مقدر كان قائلا يقول الاخص على ما علم سابقا هو الكلي الذي يصدق عليه

كلي آخر صدقا كليا ولا يصدق هو على افراد الآخر كذلك فالجزئي الاضافي لا يلزم ان يكون كليا بل

قد يكون جزئيا حقيقيا فتفسير الجزئي الاضافي بالاخص بهذا المعنى تفسير بالاخص فاجاب

بقوله وهو اعم اي الاخص المذكور ههنا اعم من المعلوم سابقا ومنه يعلم ان الجزئي بهذا المعنى

اعم من الجزئي الحقيقي فعلم بيان النسبة التزاما وهذا من فوائد بعض مشايخنا طاب الله ثراه

التصورات

الجزئي الاضافي وتعريفه

التصورات

الاول من الكليات الخمسة

الجنس

والكليات خمس الاول الجنس هو المقول على كثيرين مختلفين بالحقائق في جواب ما هو فان كان الجواب عن الماهية وعن بعض المشاركات هو الجواب عنها وعن الكل فقريب كالحيوان والا فبعيد كالجسم النامي

قوله والكليات خمس الكليات التي لها افراد بحسب نفس الامر في الذهن او في الخارج منحصرة في خمسة انواع واما الكليات الفرضية التي لا تصدق لها خارجا ولا ذهنا فلا يتعلق ليبحث عنها غرض يعتد به ثم الكلي اذا نسب الى افراده المحققة في نفس الامر فاما ان يكون عين حقيقة تلك الافراد وهو النوع او جزء حقيقتها فان كان تمام المشترك بين شيء منها وبين بعض آخر فهو الجنس والا فهو الفصل ويقال لهذه الثلثة ذاتيات او خارجا عنها ويقال له العرضي فاما ان يختص بافراد حقيقة واحدة او لا يختص فالاول هو الخاصة والثاني هو العرض العام فهذا دليل انحصار الكليات في الخمس قوله المقول اي المحمول قوله في جواب ما هو اعلم ان ما هو سؤال عن تمام الحقيقة فان اقتصر في السؤال على ذكر امر واحد كان السؤال عن تمام الماهية المختصة به فيقع النوع في الجواب ان كان المذكور شخصيا او الحد التام ان كان المذكور حقيقة كلية وان جمع في السؤال بين امور كان السؤال عن تمام الماهية المشتركة بين تلك الامور ثم تلك الامور ان كانت متفقة الحقيقة كان السؤال عن تمام الحقيقة المتفقة المتحدة

قوله عن تمام الحقيقة المراد من الحقيقة ههنا الماهية

الاضافي الخ فلا يرد ان بين قوله دائما يكون نوعا حقيقيا الخ وبين قوله ويجوز ايضا تحقق الحقيقي بدون الاضافي منافاة

**الثاني النوع وهو المقول على كثيرين متفقين بالحقائق في جواب ما هو**
**وقد يقال على الماهية المقول عليها وعلى غيرها الجنس في جواب ما هو ويختص**
**باسم الاضافي كالاول بالحقيقي وبينهما عموم من وجه لتصادقهما على الانسان**

في ذلك الا هو فيقع النوع ايضا في الجواب وان كانت مختلفة الحقيقة كان السؤال عن تمام الحقيقة المشترك بين تلك الحقائق المختلفة وقد عرفت ان تمام الذاتي المشترك بين الحقائق المختلفة هو الجنس فيقع الجنس في الجواب فالجنس لا بد ان يقع جوابا عن الماهية وعن بعض الحقائق المختلفة المشاركة اياها في ذلك الجنس فان كان مع ذلك جوابا عن الماهية وعن كل واحد من الماهيات المختلفة المشاركة لها في ذلك الجنس فالجنس قريب كالحيوان حيث يقع جوابا للسؤال عن الانسان وعن كل ما يشاركه في الماهية الحيوانية وان لم يقع جوابا عن الماهية وعن كل ما يشاركها في ذلك الجنس فبعيد كالجسم حيث يقع جوابا عن السؤال بالانسان والحجر ولا يقع جوابا عن السؤال بالانسان والشجر والفرس مثلا قوله الماهية المقول اي الماهية المقول في جواب ما هو فلا يكون الا كليا واتيا لماهية الاخر بها والصنف كالتركي والشخص مثلا خارجان عنها فالنوع الاضافي لا يكون الا نوعا حقيقيا مندرجا تحت جنس كالانسان تحت الحيوان واما جنسا مندرجا تحت جنس آخر كالحيوان تحت الجسم النامي فالاول يتصادق فيه النوع الحقيقي والاضافي وفي الثاني يوجد الاضافي بدون الحقيقي ويجوز ايضا تحقق الحقيقي بدون الاضافي فيما اذا كان النوع بسيطا لا جزء له يكون جنسا له وقد مثل بالنقطة وفيه مناقشة

التصورات
الثاني من الكليات الخمسة
النوع

كيف وقد عرفت النقطة بانها عرض الخ ... قوله مناقشة المناقشة تستعمل في الاعتراض الساقط ... ان الكلام في المثال ...

قوله فقيع النوع قضية حملية تالى مقدم آينده ... تالى محذوف مقدم آينده

التركيب
للصفحة المهندسة
٥٩
بهندسة

صفحه ٥٩

[illegible]

هر یک مرکب ناقص تقییدی متعلق بمتعلق خود یا محمول موضوع محذوف ۱۲ تحفه

[illegible]

الترکیب
للصفحة الهندسة
پیشانیه

[illegible]

وسالبتین ومتاخرین افزودن قید لا دوام ذاتی تا عرفیه عامه گردد ناممکن ۱۲ صفحه ۶۱ قوله وفی الثانی لوحدة الاصناف الخ قضیه حملیه در احتمالات مثل قضیه سابقه بشرح تقدم

۱۲

التركيب
للصفحة المهندسة
٦٥+٦٠
لهندسة

الترکیب

الصفحة المهندسة

٦٥+٦٦

وتفاوتهما في الحيوان والنقطة ثم الاجناس قد تترتب متصاعدة
الى العالي كالجوهر ويسمى جنس الاجناس والانواع متنازلة
الى السافل ويسمى نوع الانواع وما بينهما متوسطات

وبالجملة فالنسبة بينهما هي العموم من وجه قوله والنقطة النقطة طرف الخط والخط طرف السطح والسطح طرف
الجسم فالسطح غير منقسم في العمق والخط غير منقسم في العرض والعمق والنقطة غير منقسم في الطول والعرض والعمق
فهي عرض لا تقبل القسمة اصلا واذا لم تقبل القسمة اصلا لم يكن لها جزء فلا يكون لها جنس وفيه نظر فان عدم
قبول الانقسام في الخارج لا يستلزم عدم الاجزاء العقلية فيجوز ان يكون للنقطة جزء عقلي هو
جنسها وان لم يكن لها جزء في الخارج قوله مترتبة متصاعدة بان يكون الترقي من الخاص الى العام وذلك بان يكون
الجنس يكون اعم من الجنس وهكذا الى جنس ليس فوقه جنس وهو العالي وجنس الاجناس كالجوهر قوله متنازلة بان
يكون التنزل من العام الى الخاص لكن لا بجميع النوع يكون اخص من النوع وهكذا الى ان ينتهي الى نوع لا نوع
تحته وهو السافل ونوع الانواع كالانسان قوله وما بينهما متوسطات اي ما بين العالي والسافل في سلسلتي
الانواع والاجناس يسمى متوسطات فما بين الجنس العالي والجنس السافل اجناس متوسطة وما بين
النوع العالي والنوع السافل انواع متوسطة هذا ان رجع الضمير الى مجرد العالي والسافل وان عاد الى الجنس العالي

المقصود الثالث من الكليات الخمسة النوع

## الثالث الفصل وهو المقول على الشيء في جواب اي شيء هو في ذاته

والنوع السافل المذكورين صريحا كان المعنى ان ما بين الجنس العالي والنوع السافل متوسطات اما جنس متوسط فقط كالنوع العالي او نوع متوسط فقط كالجنس السافل او جنس متوسط ونوع متوسط معا كالجسم النامي ثم اعلم ان المصنف لم يتعرض للجنس المفرد والنوع المفرد اما الان الكلام فيما يترتب والمفرد ليس داخلا في سلسلة الترتيب او لعدم تيقن وجودهما قوله اي شيء اعلم ان كلمة اي موضوعة ليطلب بها ما يميز الشيء عما يشاركه فيما اضيف اليه هذه الكلمة مثلا اذا ابصرت شيئا من بعيد وتيقنت انه حيوان لكن ترددت في انه هل هو انسان او فرس او غيرهما تقول اي حيوان هو فيجاب بما يخصصه ويميزه عن مشاركاته في الحيوانية اذا عرفت هذا فنقول اذا قلنا الانسان اي شيء هو في ذاته كان المطلوب ذاتيا من ذاتيات الانسان يميزه عما يشاركه في الشيئية فيصح ان يجاب بانه حيوان ناطق كما يصح ان يجاب بانه ناطق فيلزم صحة وقوع الحد في جواب اي شيء هو في ذاته والتمييز يلزم ان لا يكون تعريف الفصل مانعا لصدقه على الحد وهذا ما استشكله الامام الرازي في هذا المقام واجاب صاحب المحاكمات بان معنى اي وان كان بحسب اللغة طلب المميز مطلقا لكن ارباب المعقول اصطلحوا على انه يطلب به مميز لا يكون مقولا في جواب ما هو وبهذا يخرج الحد والجنس البعيد والحق ان للطريقة مسلكا آخر ادق واحسن

الترکیب
للصفحة المهندسة
بهندسة

التركيب

للصغرى المهملة

بهيئة سالبة

فان ميزه عن المشاركات في الجنس القريب فقريب والا فبعيد واذا نسب الى ما يميزه فمقوم والى ما يميز عنه فمقسم والمقوم للعالي مقوم للسافل

وهو ان الانسان عن الفصل الا بعد ان نعلم ان للشيء جنسا بناء على ان ما لا جنس له لا فصل له واذا علمنا ان للشيء جنسا فتطلب ما يميزه عن مشاركاته في ذلك الجنس فنقول الانسان اي شيء هو في ذاته فتعين الجواب بالناطق او غيره فكلمة اي في التعريف كناية عن الجنس المعلوم الذي تطلب ما يميز الشيء عن مشاركاته في ذلك الجنس ومن ههنا فلا اشكال قوله فقريب كالناطق بالنسبة الى الانسان حيث يميزه عن المشاركات في جنسه القريب الحيوان قوله فبعيد كالحساس بالنسبة الى الانسان حيث يميزه عن المشاركات في الجنس البعيد وهو الجسم النامي قوله واذا نسب الفصل له نسبة الى الماهية التي هو فصل مميز لها ونسبة الى الجنس الذي يميز الماهية عنه عن بين افراده فهو بالاعتبار الاول يسمى مقوما لانه جزء للماهية ومحصل لها وبالاعتبار الثاني يسمى مقسما لانه بانضمامه الى هذا الجنس يحصل قسما او عدما ويحصل قسما آخر كما ترى في تقسيم الحيوان الى الحيوان الناطق والحيوان الغير الناطق قوله والمقوم للعالي اللام للاستغراق اي كل فصل مقوم للعالي فهو فصل مقوم للسافل لان مقوم العالي جزء للعالي والعالي جزء للسافل وجزء الجزء جزء فمقوم العالي جزء للسافل ثم انه يميز السافل عن كل ما يميز العالي عنه فيكون جزءا مميزا له وهو المعني بالمقوم وليعلم ان المراد بالعالي ههنا

المقصود الخاصة والعرض العام وتعريفهما

ولا عكس و المقسم بالعكس الرابع الخاصة وهو الخارج المقول على ما تحت حقيقة واحدة فقط الخامس العرض العام وهو الخارج المقول عليها وعلى غيرها وكل منهما

كل جنس او نوع يكون فوق آخر سواء كان فوقه آخر او لم يكن كذا المراد بالسافل كل جنس او نوع يكون تحت آخر سواء كان تحته آخر او لم يكن حتى ان الجنس المتوسط عال بالنسبة الى ما تحته وسافل بالنسبة الى ما فوقه قوله ولا عكس كليا يعني انه ليس كل مقوم للسافل مقوما للعالي فان الناطق مقوم السافل الذي هو الانسان وليس مقوما للعالي الذي هو الحيوان قوله والمقسم بالعكس اي كل مقسم للسافل مقسم للعالي ولا عكس اي كليا اما الاول فلان السافل قسم من العالي فكل ما حصل للسافل قسما فقد حصل للعالي قسما لان قسيم القسم قسم واما الثاني فلان الحساس مثلا مقسم للعالي الذي هو الجسم النامي وليس مقسما للسافل الذي هو الحيوان قوله وهو الخارج اي الكلي الخارج فان المقسم معتبر في جميع مفهومات الاقسام واعلم ان الخاصة منقسم الى خاصة شاملة لجميع افراد ما هي خاصة له كالكاتب بالقوة للانسان والى غير شاملة لجميع افراده كالكاتب بالفعل للانسان قوله حقيقة واحدة نوعية او جنسية فالاول خاصة النوع والثاني خاصة الجنس فالماشي خاصة للحيوان وعرض عام للانسان فافهم قوله وعلى غيرها كالماشي فانه يقال على حقيقة الانسان وعلى غيره من الحقائق الحيوانية قوله كل منهما اي كل واحد من الخاصة والعرض العام وبالجملة الكلي الذي هو عرض لافراده اما لازم واما مفارق اذ لا يخلو اما ان يستحيل انفكاكه عن معروضه او لا فالاول هو اللازم

## التصورات
### تقسيم العرض العام والخاصة الى اللازم والمفارق

ان امتنع انفكاكه عن الشيء فلازم بالنظر الى الماهية او الوجود
بين يلزم تصوره من تصور الملزوم او من تصورهما الجزم
باللزوم وغير بين بخلافه والا فعرض مفارق

والثاني هو التاني تم اللازم ينقسم تقسيمين احدهما انه اي لازم الشيء اما لازم له بالنظر الى نفس الماهية
مع قطع النظر عن خصوص وجوده في الخارج او في الذهن وذلك بان يكون هذا الشيء بحيث كلما تحقق في الذهن
او في الخارج كان هذا اللازم ثابتا له واما لازم له بالنظر الى وجوده اي الى خصوص وجوده الخارجي او الذهني
فهذا التقسيم بالحقيقة تقسيمان فاقسام اللازم بهذا التقسيم ثلثة لازم الماهية كزوجية الاربعة ولازم الوجود
الخارجي كاحراق النار ولازم الوجود الذهني ككون حقيقة الانسان كلية وهذا القسم يسمى معقولا
ثانيا الثاني ان اللازم اما بين او غير بين والبين له معنيان احدهما اللازم الذي يلزم تصوره
من تصور الملزوم كما يلزم تصور البصر من تصور العمى هذا البين بالمعنى الاخص وغير البين
اللازم الذي لا يلزم تصوره من تصور الملزوم كالكتابة بالقوة للانسان والثاني من معنى البين
هو اللازم الذي يلزم من تصوره مع تصور الملزوم والنسبة بينهما الجزم باللزوم كزوجية الاربعة فان
العقل بعد تصور الاربعة والزوجية ونسبة الزوجية اليها يحكم جزما بان الزوجية لازمة لها وذلك
البين بالمعنى الاعم وغير البين هو اللازم الذي لا يلزم من تصوره مع تصور الملزوم والنسبة
بينهما الجزم باللزوم كالحدوث للعالم فهذا التقسيم الثاني بالحقيقة تقسيمان لان القسمين الحاصلين

فانا اذا تصورنا الحدوث والعالم والنسبة بينهما لا يكفي للجزم باللزوم بينهما بل يحتاج الى الوسط والدليل برهان ١٢

يدوم او يزول بسرعة او يطوء ختاتمة مفهوم الكلي
يسمى كليا منطقيا ومعروضه طبعيا والمجموع عقليا وكذا
الانواع الخمسة والحق ان وجود الطبعي بمعنى وجود اشخاصه

على كل تقدير انما يسميان بالبين غير البين قوله يدوم كحركة الفلك فانها دائمة لا تنفك وان لم تمتنع انفكاكها عنه بالنظر الى ذاته قوله بسرعة كحمرة الخجل وصفرة الوجل قوله او بطوء كالشباب قوله مفهوم الكلي اي ما يطلق عليه لفظ الكلي يعني المفهوم الذي لا يمتنع فرض صدقه على كثيرين يسمى كليا منطقيا فان تقسيم الكلي بهذا المعنى قوله ومعروضه اي ما يصدق عليه هذا المفهوم كالانسان والحيوان يسمى كليا طبيعيا في الطبائع يعني في الخارج على ما يجيء قوله والمجموع المركب من العارض والمعروض كالانسان الكلي والحيوان الكلي يسمى كليا عقليا اذ لا وجود له الا في العقل قوله وكذا الانواع الخمسة يعني كما ان الكلي يكون منطقيا وطبيعيا وعقليا كذلك الانواع الخمسة يعني الجنس والنوع والفصل والخاصة والعرض العام تجري في كل منها هذه الاعتبارات الثلثة مثلا مفهوم النوع اعني الكلي المقول على كثيرين متفقين بالحقيقة في جواب ما هو يسمى نوعا منطقيا ومعروضه كالانسان والفرس نوعا طبعيا ومجموع العارض والمعروض كالانسان النوع نوعا عقليا وعلى هذا فقس البواقي بل الاعتبارات الثلثة تجري في الجزئي ايضا فانا اذا قلنا زيد جزئي فمفهوم الجزئي اعني ما يمتنع فرض صدقه على كثيرين يسمى جزئيا منطقيا ومعروضه زيد اليسمى جزئيا طبعيا والمجموع اعني زيد الجزئي يسمى جزئيا عقليا قوله والحق ان وجود الطبعي بمعنى وجود اشخاصه

التصورات
الكلي اما منطقي او طبعي
او عقلي

التركيب

الصفحة المهندسة

بهندسة

الترکیب

المصفحة المهندسة

۷۲ + ۷۵

بهندسه

المقصد الثالث

تعريف المعرف وشرطه واحكامه

يفهم من ظاهر التعريف ان الحمل مفيد لتصور المعرف والتصديق لا يفيد التصور وجوابه ان الحمل ليس للافادة بل للحصول

فصل معرف الشيء ما يقال عليه لافادة تصوره ويشترط ان يكون مساويا واجلى فلا يصح بالاعم والاخص والمساوي معرفة وجهالة والاخفى

لا ينبغي ان يشك في ان الكلي المنطقي غير موجود في الخارج فان الكلية من المفهومات في العقل ولذا كانت من المعقولات الثانية وكذا في ان العقلي غير موجود فيه فان انتفاء الجزء يستلزم انتفاء الكل وانما النزاع في ان الطبيعي كالانسان من حيث هو انسان الذي تعرضه الكلية في العقل هل هو موجود في الخارج في ضمن افراده ام لا بل الموجود فيه ليس الا الافراد والاول مذهب الحكماء والثاني مذهب بعض المتاخرين منهم المصنف فلذا قال الحق هو الثاني وذلك لانه لو وجد في الخارج في ضمن افراده لزم اتصاف الشيء الواحد بالصفات المتضادة ووجود الشيء الواحد في الامكنة المتعددة في آن واحد والحق ان وجود الطبيعي هو ان افراده موجودة وفيه تامل وتحقيق الحق في حواشي التجريد فانظر فيها قوله معرف الشيء لما فرغ من بيان ما يتركب منه المعرف شرع في البحث عنه وقد علمت ان المقصود بالذات في هذا الفن هو البحث عنه وعن الحجة وعرفه بانه ما يحمل على الشيء اي المعرف ليفيد تصوره اي تصور الشيء اما بكنهه او بوجه يمتاز عن جميع ما عداه ولهذا لم يجز ان يكون اعم مطلقا لان الاعم لا يفيد شيئا منهما كالحيوان في تعريف الانسان فان الحيوان ليس بكنه الانسان لان حقيقة الانسان هو الحيوان مع الناطق وايضا لا يميز الانسان عن جميع ما عداه لان بعض الحيوان هو الفرس وكذا الحال في الاعم من وجه واما الاخص اعني مطلقا فهو وان جاز ان يفيد تصوره تصور الاعم بالكنه

الذاتيات لا الامتياز عن جميع ما عدا المعرف وان كان هذا الاطلاع لمستلزما لذلك لا اعتبار ع ١٢ قوله او بوجه يمتاز وح يكون القصد الى هذا الامتياز واو لمنع الخلو فلا يرد ان القضية مانعة الخلو فلا يرد ان الاول يستلزم الثاني فلا يصح المقابلة فلا جرم ان كنت متقبلا فتقبل ١٢ التصحيح شاه جهاني دامت صاحبها بالاقبال على الاماني

تصوراتها مفيدة لتصور لوازمها مع انها تكون معرفات ... المراد في البعيد

**والتعريف بالفصل القريب حد وبالخاصة رسم فان كان مع الجنس القريب فتام والا فناقص ولم يعتبروا بالعرض العام**

او بوجه يمتاز عما عداه كما اذا تصورت الانسان بانه حيوان ناطق فقد تصورت الحيوان في ضمن الانسان باحد الوجهين لكن لما كان الاخص اقل وجودا في العقل واخفى في نظره وشان المعرف ان يكون اعرف من المعرف لم يجز ان يكون اخص ايضا وقد علم من تعريف المعرف بالمحمول على الشئ انه لا يجوز ان يكون مباينا للمعرف فتعين ان يكون مساويا له ثم ينبغي ان يكون اعرف من المعرف في نظر العقل لانه معلوم موصل الى تصور مجهول هو المعرف لا اخفى ولا مساويا في الخفاء والظهور **قوله** بالفصل القريب المعرف لابد ان يشتمل على امر يخص المعرف ويساويه بناء على ما سبق من اشتراط المساواة فهذا الامر ان ذاتيا كان فصلا قريبا وان كان عرضيا كان خاصة لا محالة فعلى الاول المعرف يسمى حدا وعلى الثاني رسما ثم كل منهما ان اشتمل على الجنس القريب يسمى حدا تاما ورسما تاما وان لم يشتمل على الجنس القريب بل اشتمل على الجنس البعيد او كان هناك فصل قريب وحده او خاصة وحدها يسمى حدا ناقصا ورسما ناقصا هذا محصل كلامهم وفيه ابحاث لا يسعها المقام **قوله** ولم يعتبروا بالعرض العام قالوا الغرض من التعريف اما الاطلاع على كنه المعرف او امتيازه عن جميع ما عداه والعرض العام لا يفيد شيئا منهما فلذا لم يعتبروه في مقام التعريف والظاهر ان غرضهم من ذلك انه لم يعتبروه انفرادا واما التعريف بمجموع امور كل واحد منها عرض عام لكن المجموع كتعريف الانسان بماش مستقيم القامة مثلا وتعريف الخفاش بالطائر الولود فهو تعريف بخاصة مركبة معتبرة عندهم

اقسام المعرف وعدم اعتبار العرض العام

هذه الاربعة في افادة الذاتيات وتمييز عما عداه كمالا ونقصانا ... قوله ابحاث اي اعتراضات اجوبتها منها ان الحد التام كالحيوان الناطق لا يجوز حمله على معرفه وهو الانسان لان الحمل يقتضي التغاير والحد التام عين المحدود فكيف يكون قسما من المعرف الذي اخذ الحمل فيه والجواب ان مصحح الحمل هو التغاير من وجه مع الاتحاد في الوجود ولا شك ان بين الانسان ...

التركيب

للصفحة المهندسة

٧٥ + ٧٦

بهندسة

التركيب
لصفحة المهندسة
٧٩+٦٧
ليهندسه

وقد اجيز في الناقص ان يكون اعم كاللفظي وهو ما يقصد به تفسير مدلول اللفظ **فصل** في التصديقات القضية قول يحتمل الصدق والكذب فان كان الحكم فيها بثبوت شئ لشئ أو نفيه عنه فحملية موجبة أو سالبة ويسمى المحكوم عليه موضوعا

به بعض المتأخرين **قوله** وقد اجيز في الناقص ان يكون اعم هذا اشارة الى اجازة المتقدمين حيث جوزوا التعريف بالذاتي الاعم كتعريف الانسان بالحيوان فيكون حدا ناقصا او بالعرض الاعم كتعريفه بالماشي فيكون رسما ناقصا بل جوزوا التعريف بالعرض الاخص ايضا كتعريف الحيوان بالضاحك لكن المتأخرين لم يعتدوا به لانه تعريف بالاخفى وهو غير جائز اصلا **قوله** كاللفظي اي كما اجيز في التعريف اللفظي ان يكون اعم كقولهم السعدانة نبت **قوله** تفسير مدلول اللفظ اي تعيين ما وضع اللفظ له من بين المعاني المخزونة في الخاطر فليس فيه تحصيل مجهول من معلوم كما في المعرف الحقيقي فافهم **قوله** القضية هو القول في عرف هذا الفن يقال للمركب سواء كان مركبا معقولا او ملفوظا فالتعريف يشمل القضية المعقولة والملفوظة **قوله** يحتمل الصدق والكذب الصدق هو المطابقة للواقع والكذب هو اللامطابقة او نه [illegible] المعنى لا يتوقف معرفته على معرفة الخبر والقضية فلا دور **قوله** موضوعا لانه وضع ليبنى عليه الحكم

هو المطابقة واللامطابقة انما هو الخبر فالدور باق قلنا لا نسلم الحصر لجريانهما في غير الخبر ايضا فان التصور قد يطابق الصورة

التصديقات
تعريف القضية وتقسيمها واقسامها

والمحكوم به محمولا والدال على النسبة رابطة وقد يستعار لها هو و الاقترانية

قوله محمولا لانه امر حمل محمولا لموضوعه قوله والدال على النسبة رابطة اي اللفظ المذكور في القضية الملفوظة التي تدل على النسبة الحكمية يسمى رابطة تسمية الدال باسم المدلول فان الرابطة حقيقة هي النسبة الحكمية وفي قوله والدال على النسبة اشارة الى ان الرابطة اداة لدلالتها على النسبة التي هي حرفي غير مستقل ثم اعلم ان الرابطة قد تذكر في القضية وقد تحذف فالقضية على الاول تسمى ثلاثية وعلى الثاني ثنائية قوله وقد يستعار لها هو اعلم ان الرابطة تنقسم الى زمانية تدل على اقتران النسبة الحكمية باحد الازمنة الثلثة وغير زمانية بخلافها ثم ان ذكر الفارابي ان الحكمة الفلسفية لما نقلت من اللغة اليونانية الى العربية وجد القوم ان الرابطة الزمانية في اللغة العربية هي الافعال الناقصة لم يجدوا في تلك اللغة رابطة غير زمانية تقوم مقام هست في الفارسية و استين في اليونانية فاستعاروا للرابطة الغير الزمانية لفظة هو وهي ونحوهما مع كونهما في الاصل اسماء لا ادوات فهذا ما اشار اليه بقوله وقد يستعار لها هو وقد يذكر للرابطة الغير الزمانية اسماء مشتقة من الافعال الناقصة نحو كائن وموجود في قولنا زيد كائن قائما وامير موجود شاعرا قوله الاقترانية اي ان لم يكن الحكم فيها بثبوت شيء لشيء او نفيه عنه فالقضية شرطية سواء كان الحكم فيها بثبوت نسبة على تقدير اخرى

## التصديقات
### تعريف اطراف القضية واسماؤها

التركيب
للصفحة المهندسة
٧٩ + ٨٠ + ١٣٠
بهندسة

التركيب

للصفحة المهندسة

٨٣ + ٨٤

كيهندسة

التصديقات

## اقسام الحملية باعتبار الموضوع

ويسمى الجزء الاول مقدما والثاني تاليا والموضوع ان كان شخصا معينا سميت القضية شخصية ومخصوصة وان كان نفس الحقيقة فطبيعية والا فان بين كمية افراده كلا او بعضا فمحصورة كلية او جزئية وما به البيان سورا والا فمهملة

او نفي ذلك الثبوت او بالمنافاة بين النسبتين او سلب تلك المنافاة فالاولى شرطية متصلة والثانية شرطية منفصلة واعلم ان حصر القضية في الحملية والشرطية على ما قرره المصنف عقلي دائر بين النفي والاثبات واما حصر الشرطية في المتصلة والمنفصلة فاستقرائي قوله مقدما لتقدمه في الذكر قوله تاليا لتلوه الجزء الاول قوله والموضوع الخ هذا تقسيم للقضية الحملية باعتبار الموضوع والملحوظ في الاقسام حال الموضوع فما يسمى موضوعه شخص شخصية وعلى هذا القياس ومحصل التقسيم ان الموضوع اما جزئي حقيقي كقولنا هذا انسان او كلي وعلى الثاني فاما ان يكون الحكم على نفس حقيقة هذا الكلي طبيعية من حيث هي هي او على افراده وعلى الثاني فاما ان يبين كمية افراد المحكوم عليه بان يبين ان الحكم على كلها او على بعضها او لا يبين ذلك بل يهمل فالاول شخصية والثاني طبيعية والثالث محصورة والرابع مهملة ثم المحصورة ان عين فيها ان الحكم على كل افراد الموضوع فكلية وان عين ان الحكم على بعض افراده فجزئية وكل منهما اما موجبة او سالبة ولابد في كل من تلك المحصورات الاربع من امر يبين كمية افراد الموضوع يسمى ذلك الامر بالسور

لا يمكن صدقها الا اذا كان المثبت له موجودا في الواقع اذ لا يمكن ان يصدق الحكاية بثبوت شيء لما هو معدوم

## التصديقات
## اقسام الحملية باعتبار الموضوع

**وتلازم الجزئية ولا بد في الموجبة من وجود الموضوع اما محققا فهي الخارجية او مقدرا فالحقيقية او ذهنا فالذهنية**

أخذ من سور البلد كما ان سور البلد محيط به كذلك هذا الامر محيط بما حكم عليه من افراد الموضوع فسور الموجبة الكلية هو كل ولام الاستغراق وما يفيد معناها من اي لغة كانت وسور الموجبة الجزئية هو بعض وواحد وما يفيد مفادهما وسور السالبة الكلية لا شيء ولا واحد ونظائرهما وسور السالبة الجزئية ليس كل وليس بعض وبعض ليس وما يساويها قوله وتلازم الجزئية واعلم ان القضايا المعتبرة في العلوم هي المحصورات الاربع لا غير وذلك لان المهملة والجزئية متلازمتان اذ كلما صدق الحكم على افراد الموضوع في الجملة صدق على بعض افراده وبالعكس فالمهملة مندرجة تحت الجزئية والشخصية لا يبحث عنها بخصوصها فانه لا كمال في معرفة الجزئيات لتغيرها وعدم ثباتها بل انما يبحث عنها في ضمن المحصورات التي يحكم فيها على الاشخاص اجمالا والطبيعية لا يبحث عنها في العلوم ايضا لان الطبائع الكلية من حيث نفس مفهومها كما هو موضوع الطبيعية لا من حيث تحققها في ضمن الاشخاص غير موجودة في الخارج فلا كمال في معرفة احوالها فانحصرت القضايا المعتبرة في المحصورات الاربع قوله ولا بد في الموجبة اي في صدقها من وجود الموضوع وذلك لان الحكم في الموجبة بثبوت شيء لشيء وثبوت شيء لشيء فرع ثبوت المثبت له اعني الموضوع فانما يصدق هذا الحكم اذا كان الموضوع متحققا موجودا اما في الخارج ان كان الحكم بثبوت المحمول له هناك او في الذهن كذلك ثم القضايا الحملية المعتبرة باعتبار وجود موضوعها ثلثة اقسام

المتصف بالصفات السابقة على الوجود كالامكان ونحوه ولهذا البعض المحققين تشبث بالاستلزام وانت تعلم ان الشبهة الثالثة باقية بحالها كما لا يخفى وبعضهم قالوا بالتفرع

تقسيمات القضية الحملية باعتبار حرف السلب

وقد يجعل حرف السلب جزءاً من جزء فتسمى معدولة وإلا فمحصلة وقد يصرح بكيفية النسبة فموجهة وما به البيان جهة وإلا فمطلقة

لان الحكم فيها اما على الموضوع الموجود في الخارج محققا نحو كل انسان حيوان بمعنى ان كل انسان موجود في الخارج حيوان في الخارج واما على الموضوع الموجود في الخارج مقدرا نحو كل انسان حيوان بمعنى ان كل ما لو وجد في الخارج كان انسانا فهو على تقدير وجوده في الخارج حيوان وهذا الوجود المقدر انما اعتبروه في الافراد الممكنة لا الممتنعة كافراد اللاشيء وشريك الباري واما على الموضوع الموجود في الذهن كقولك شريك الباري ممتنع بمعنى ان كل ما يوجد في العقل ويفرضه العقل شريك الباري فهو موصوف في الذهن بالامتناع وهذا انما اعتبروه في الموضوعات التي ليست لها افراد ممكنة التحقق في الخارج قوله حرف السلب كلا وليس وغيرهما مما يشاركهما في معنى السلب قوله جزء اي من الموضوع فقط او من المحمول فقط او من كليهما فالقضية الاولى معدولة الموضوع والثانية معدولة المحمول والثالثة معدولة الطرفين قوله معدولة لان حرف السلب موضوع للسلب النفي فاذا استعمل لا في هذا المعنى كان معدولا عن معناه الاصلي فسميت القضية التي هذا الحرف جزء منها معدولة تسمية الكل باسم الجزء والقضية التي لا يكون حرف السلب جزء من شيء فيها تسمى محصلة قوله بكيفية النسبة آه نسبة المحمول الى الموضوع سواء كانت ايجابية او سلبية تكون لا محالة مكيفة في نفس الامر والواقع بكيفية

## التصديقات الموجهات وشرحها واقسام البسائط

فان كان الحكم فيها بضرورة النسبة ما دام ذات الموضوع موجودة فضرورية مطلقة او ما دام وصفه فمشروطة عامة او في وقت معين فوقتية مطلقة

مثل الضرورة او الدوام والامكان او الامتناع وغير ذلك فتلك الكيفية الواقعة في نفس الامر تسمى مادة القضية ثم قد يصرح في القضية بان تلك النسبة بكيفية في نفس الامر بكيفية كذا فالقضية تسمى موجهة وقد لا يصرح بذلك فتسمى القضية مطلقة واللفظ الدال عليها في القضية الملفوظة والصورة العقلية الدالة عليها في القضية المعقولة تسمى جهة القضية فان تطابقا الجهة المادة صدقت القضية كقولنا كل انسان حيوان بالضرورة والا كذبت كقولنا كل انسان حجر بالضرورة قوله فان كان الحكم فيها بضرورة النسبة آه اي يكون الحكم في القضية الموجهة الثبوتية او السلبية ضرورية اي ممتنعة الانفكاك عن الموضوع على حد ربعة اوجه الاول نها ضرورية ما دام الموضوع موجودة نحو كل انسان حيوان بالضرورة ولا شئ من الانسان بحجر بالضرورة فتسمى القضية ح ضرورية مطلقة لاشتمالها على الضرورة وعدم تقييد الضرورة بالوصف العنواني او الوقت والثاني انها ضرورية ما دام الوصف العنواني ثابتا بالذات الموضوع نحو كل كاتب متحرك الاصابع بالضرورة ما دام كاتبا ولا شئ من الكاتب بساكن الاصابع بالضرورة ما دام كاتبا فتسمى ح مشروطة عامة لاشتراط الضرورة بالوصف العنواني وكون القضية اعم من المشروطة الخاصة كما يجئ والثالث انها ضرورية في وقت معين نحو كل قمر منخسف بالضرورة وقت حيلولة الارض بينه وبين الشمس ولا شئ من القمر بمنخسف بالضرورة وقت التربيع فتسمى ح وقتية مطلقة

التركيب

للصفحة المهندسة

٨٥ + ٨٦

بهندسة

التركيب
للصفحة المهندسة
٨٦+٨٩+٩٠
بهندسة

التصديقات الموجهات وشرحها واقسامها البسائط

او غير معين فمنتشرة مطلقة او بدا واما ما دام الذات فدائمة
مطلقة او ما دام الوصف فعرفية عامة او بفعليتها فمطلقة عامة

لتقييدها بالضرورة بالوقت عدم تقييد القضية باللادوام كما انها ضرورية في وقت من الاوقات كقولنا
كل انسان متنفس بالضرورة وقتا ما ولا شيء منه بمتنفس بالضرورة وقتا ما فتسمى منتشرة مطلقة لكون
وقت الضرورة فيها منتشرا اي غير معين عدم تقييد القضية باللادوام **قوله** فدائمة مطلقة الفرق بين
الضرورة والدوام ان الضرورة هي استحالة انفكاك شيء عن شيء والدوام عدم انفكاكه عنه وان لم يكن مستحيلا
كدوام الحركة للفلك ثم الدوام اعني عدم انفكاك النسبة الايجابية والسلبية عن الموضوع اما ذاتي او وصفي
فان كان الحكم في القضية بالدوام الذاتي اي بعدم انفكاك النسبة عن الموضوع ما دام ذات الموضوع
موجودة سميت القضية دائمة لاشتمالها على الدوام ومطلقة لعدم تقييد الدوام بالوصف العنواني وان كان
الحكم بالدوام الوصفي اي بعدم انفكاك النسبة عن ذات الموضوع ما دام موصوفا بالعنوان كما يقال كل
سميت عرفية لان اهل العرف يفهمون هذا المعنى من القضية السالبة بل من الموجبة ايضا عند الاطلاق فاذا قيل
كل كاتب متحرك الاصابع فهموا ان الحكم ثابت ما دام كاتبا وعامة لكونها اعم من العرفية الخاصة التي سيجيء ذكرها
**قوله** او بفعليتها اي بتحقق النسبة بالفعل فالمطلقة العامة هي التي حكم فيها بكون النسبة متحققة بالفعل اي
في احد الازمنة الثلاثة وتسميتها بالمطلقة لان المفهوم من القضية عند اطلاقها وعدم تقييدها بالضرورة
او بالدوام او غير ذلك من الجهات وبالعامة لكونها اعم من الوجودية اللادائمة واللاضرورية على ما سيجيء

تلك النسبة واقعا في زمان من الازمنة وهذا هو المطلقة العامة المخالفة للاصل في الكيف هذا التفسير لازم للمعنى المذكور للادوام

او بعدم ضرورة خلافها فممكنة عامة فهذه بسائط وقد تقيد العامتان والوقتيتان المطلقتان باللادوام الذاتي

قوله او بعدم ضرورة خلافها اي اذا حكم في القضية بان خلاف النسبة المذكورة فيها ليس ضروريا نحو قولنا لا شيء من الانسان بكاتب بالامكان العام فمعناه ان الكتابة غير مستحيلة له بمعنى ان سلبها عنه ليس ضروريا سميت القضية ممكنة لاشتمالها على الامكان وهو سلب الضرورة وعامة لكونها اعم من الممكنة الخاصة قوله فهذه بسائط اي القضايا الثمانية المذكورة من جملة الموجهات بسائط اعلم ان القضية الموجهة اما بسيطة وهي ما تكون حقيقتها اما ايجابا فقط او سلبا فقط كما مر من الموجهات الثمانية واما مركبة وهي التي تكون حقيقتها مركبة من ايجاب وسلب بشرط ان لا يكون الجزء الثاني فيها مذكورا بعبارة مستقلة سواء كان في اللفظ تركيب كقولنا كل انسان ضاحك بالفعل لا دائما فقولنا لا دائما اشارة الى حكم سلبي اي لا شيء من الانسان بضاحك بالفعل او لم يكن في اللفظ تركيب كقولنا كل انسان كاتب بالامكان الخاص فانه في المعنى قضيتان ممكنتان عامتان اي كل انسان كاتب بالامكان العام ولا شيء من الانسان بكاتب بالامكان العام والعبرة في الايجاب والسلب بالجزء الاول لانه هو اصل القضية واعلم ايضا ان القضية المركبة انما تحصل بتقييد قضية بسيطة بقيد مثل اللادوام واللاضرورة قوله العامتان اي المشروطة العامة والعرفية العامة قوله والوقتيتان اي الوقتية المطلقة والمنتشرة المطلقة قوله باللادوام الذاتي معنى اللادوام الذاتي ان النسبة المذكورة في القضية ليست دائمة ما دام ذات الموضوع موجودة فيكون نقيضها

التصديقات الموجهات وشرحها واقسام البسائط

التركيب
للصفحة المهندسة
٩٠ + ٩٣
بهندسة

التركيب
للصفحة الهندسة
٩٥ و ٩٤ و ٩٣
بهندسة

فتسمى المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة والوقتية والمنتشرة وقد

تقيد المطلقة العامة باللاضرورة الذاتية فتسمى الوجودية اللاضرورية

واقعا البتة في زمان من الازمنة الثلثة فيكون اشارة الى قضية مطلقة عامة مخالفة للاصل في الكيف موافقة في الكم فافهم قوله المشروطة الخاصة هي المشروطة العامة المقيدة باللادوام الذاتي نحو كل كاتب متحرك الاصابع بالضرورة مادام كاتبا لا دائما اي لا شيء من الكاتب بمتحرك الاصابع بالفعل قوله والعرفية الخاصة هي العرفية العامة المقيدة باللادوام الذاتي كقولنا بالدوام لا شيء من الكاتب بساكن الاصابع مادام كاتبا لا دائما اي كل كاتب ساكن الاصابع بالفعل قوله والوقتية والمنتشرة لما قيدت الوقتية المطلقة والمنتشرة المطلقة باللادوام الذاتي حذف من اسميهما لفظ الاطلاق فسميت الاولى وقتية والثانية منتشرة فالوقتية هي الوقتية المطلقة المقيدة باللادوام الذاتي نحو كل قمر منخسف بالضرورة وقت الحيلولة لا دائما اي لا شيء من القمر بمنخسف بالفعل والمنتشرة هي المنتشرة المطلقة المقيدة باللادوام الذاتي نحو قولنا لا شيء من الانسان بمتنفس بالضرورة وقتا ما لا دائما اي كل انسان متنفس بالفعل قوله باللاضرورة الذاتية معنى اللاضرورة الذاتية ان هذه النسبة المذكورة في القضية ليست ضرورية مادام ذات الموضوع موجودة فيكون هذا حكما بامكان نقيضها لان الامكان هو سلب الضرورة عن الطرف المقابل كما مر فيكون مفاد اللاضرورة الذاتية ممكنة عامة مخالفة للاصل في الكيف قوله الوجودية اللاضرورية لان معنى المطلقة العامة هو فعلية النسبة ووجودها في وقت من الاوقات واشتمالها على اللاضرورة فالوجودية اللاضرورية هي المطلقة العامة المقيدة باللاضرورة الذاتية نحو كل انسان متنفس بالفعل لا بالضرورة اي لا شيء من الانسان بمتنفس بالامكان العام فهي مركبة من مطلقة عامة وممكنة عامة احدهما موجبة والاخرى سالبة

لكونها مشتملة على معنى الوجود اي فعلية النسبة وعلى اللاضرورة الذاتية

القضايا الموجهات وتسمى اقسام المركبات

## او باللادوام الذاتي فتسمى الوجودية اللادائمة

او باللادوام الذاتي انما قيد اللادوام بالذاتي لان تقييد العامتين باللادوام الوصفي غير صحيح ضرورة

تنافي اللادوام بحسب الوصف مع الدوام بحسب الوصف نعم يمكن تقييد الوقتيتين المطلقتين باللادوام

الوصفي ايضا لكن هذا التركيب غير معتبر عندهم واعلم انه كما يصح تقييدهما اي العامتين باللادوام

الذاتي كذلك يصح تقييدهما باللاضرورة الذاتية وكذلك يصح تقييدهما بسوى المشروطة العامة من تلك

الجهات باللاضرورة الوصفية فالاحتمالات الحاصلة من ملاحظة كل من تلك الستة بالاربع

من تلك القيود الاربعة ستة عشر ثلثة منها غير صحيحة واربعة منها صحيحة معتبرة والتسعة الباقية صحيحة غير

معتبرة واعلم ايضا انه كما يمكن تقييد المطلقة العامة باللادوام واللاضرورة الذاتيين كذلك يمكن

تقييدها باللادوام واللاضرورة الوصفيين وهذان ايضا من الاحتمالات الصحيحة الغير المعتبرة وكما يصح

تقييد الممكنة العامة باللاضرورة الذاتية ليصح تقييدها باللاضرورة الوصفية وكذا باللادوام الذاتي او الوصفي

كما يكون في الممكنة الخاصة ١٢

لكن هذه الاحتمالات الثلثة ايضا غير معتبرة عندهم وينبغي ان يعلم ان التركيب لا ينحصر فيما اشرنا اليه بل سيجي الاشارة الى

بعض آخر ويمكن تركيبات كثيرة اخر لم يتعرضوا لها لكن المتفطن بعد التنبيه لما ذكرنا يتمكن من استخراج اي

قدر شاء نحو الوجودية اللادائمة هي المطلقة العامة المقيدة باللادوام الذاتي نحو لا شي من الانسان

بمتنفس بالفعل لا دائما اي كل انسان متنفس بالفعل فهي مركبة من مطلقتين عامتين احدهما موجبة والاخرى

وقد تقيد الممكنة العامة باللاضرورة من الجانب الموافق ايضا فتسمى الممكنة الخاصة وهذه مركبات لان اللادوام اشارة الى مطلقة عامة واللاضرورة الى ممكنة عامة مخالفتي الكيفية وموافقتي الكمية لما قيد بهما

## فصل

الشرطية متصلة ان حكم فيها بثبوت نسبة على تقدير اخرى او نفيها

---

قوله باللاضرورة من الجانب الموافق ايضا كما انه حكم في الممكنة العامة باللاضرورة عن الجانب المخالف فقد يحكم باللاضرورة من الجانب الموافق ايضا فتصير القضية مركبة من ممكنتين عامتين ضرورة ان سلب الضرورة من الجانب المخالف هو امكان الطرف الموافق وسلب ضرورة الطرف الموافق هو امكان الطرف المقابل فيكون الحكم في القضية بامكان الطرف الموافق وامكان الطرف المقابل نحو كل انسان كاتب بالامكان الخاص فان معناه كل انسان كاتب بالامكان العام ولا شيء من الانسان بكاتب بالامكان العام قوله وهذه مركبات اي هذه القضايا السبع المذكورة وهي المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة والوقتية والمنتشرة والوجودية اللاضرورية والوجودية اللادائمة والممكنة الخاصة قوله مخالفتي الكيفية اي في الايجاب والسلب وقد مر بيان ذلك في بيان معنى اللادوام واللاضرورة واما الموافقة في الكمية والجزئية فلان الموضوع في القضية المركبة امر واحد حكم عليه بحكمين مختلفين بالايجاب والسلب فان كان الحكم في الجزء الاول على كل الافراد كان في الثاني ايضا على كلها وان كان على البعض في الاول فكذا في الثاني قوله لما قيد بهما اي القضية التي قيدت بهما اي للادوام واللاضرورة يعني اصل القضية قوله على تقدير اخرى سواء كانت النسبتان ثبوتيتين او سلبيتين او مختلفتين فتجمع لنا كلها المركب مثلا كلما لم يكن زيد حيوانا لم يكن انسانا متصلة موجبة والمتصلة الموجبة ما حكم فيها باتصال النسبتين والسالبة ما حكم فيها بسلب اتصالهما نحو ليس البتة كلما كانت الشمس طالعة كان الليل موجودا

تتمة التصديقات الشرطية وتعريفها وتقسيمها

## التصديقات المنفصلة واقسامها وتعريفها

**لزومية ان كان ذلك بعلاقة والا فاتفاقية ومنفصلة ان حكم فيها بتنافي النسبتين او لا تنافيهما صدقا وكذبا معا وهي الحقيقية او صدقا فقط فمانعة الجمع او كذبا فقط فمانعة الخلو**

وكذلك اللزومية الموجبة ما حكم فيها بالاتصال بعلاقة والسالبة ما حكم فيها بانه ليس هناك اتصال بعلاقة سواء لم يكن هناك اتصال او كان لكن لا بعلاقة واما الاتفاقية فهي ما حكم فيها بمجرد الاتصال والتوافق من غير ان يكون ذلك مستندا الى العلاقة نحو كلما كان الانسان ناطقا فالحمار ناهق وليس كلما كان الانسان ناطقا كان الفرس ناهقا قوله بعلاقة وهي امر بسببه يستصحب المقدم التالي كالعلاقة بين طلوع الشمس ووجود النهار في قولنا كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود قوله بتنافي النسبتين سواء كانت النسبتان ثبوتيتين او سلبيتين او مختلفتين فان كان الحكم فيها بتنافيهما فهي منفصلة موجبة وان كان بسلب تنافيهما فهي منفصلة سالبة قوله وهي الحقيقية فالمنفصلة الحقيقية ما حكم فيها بتنافي النسبتين في الصدق والكذب كقولنا اما ان يكون هذا العدد زوجا او فردا او حكم فيها بسلب تنافي النسبتين في الصدق والكذب نحو قولنا ليس البتة اما ان يكون هذا العدد زوجا او منقسما بمتساويين والمنفصلة المانعة الجمع ما حكم فيها بتنافي النسبتين او لا تنافيهما في الصدق فقط نحو هذا الشيء اما ان يكون شجرا او حجرا والمنفصلة المانعة الخلو ما حكم فيها بتنافي النسبتين او لا تنافيهما في الكذب فقط نحو اما ان يكون زيد في البحر او ان لا يغرق قوله او صدقا فقط اي لا في الكذب او مع قطع النظر عن الكذب حتى جاز ان تجتمع النسبتان في الكذب وان لا تجتمعا وتقع المعنى الاول مانعة الجمع بالمعنى الاخص والثاني بالمعنى الاعم قوله او كذبا فقطا اي لا في الصدق ومع قطع النظر عن الصدق فالاول مانعة الخلو بالمعنى الاخص والثاني بالمعنى الاعم

التركيب
للصفحة المهندسة
94+95
بهندسة

التركيب
للصفحة المهندسة
٩٦+٩٧
بهندسة

## اقسام الشرطية المتصلة وتعريفها

وكل منهما عنادية ان كان التنافي لذاتي الجزئين والا فاتفاقية ثم الحكم في الشرطية ان كان على جميع تقادير المقدم فكلية او بعضها مطلقا فجزئية او معينا فشخصية والا فمهملة

---

قوله لذاتي الجزئين اي ان كانت المنافاة بين الطرفين اي المقدم والتالي منافاة ناشئة عن ذاتيهما في مادة تحققنا كالمنافاة بين الزوجية والفردية الا من خصوص المادة كالمنافاة بين السواد والكتابة في انسان مكون اسود وغير كاتب اذ يكون كاتبا غير اسود فالمنافاة بين طرفي هذه المنفصلة واقعة لا لذاتيهما بل بحسب خصوص المادة اذ قد يجتمع السواد والكتابة في الصدق او في الكذب في مادة اخرى فهذه منفصلة حقيقية اتفاقية وتلك عنادية قوله ثم الحكم الخ كما ان الحملية تنقسم الى محصورة ومهملة وشخصية وطبيعية كذلك الشرطية ايضا سواء كانت متصلة او منفصلة تنقسم الى المحصورة الكلية والجزئية والمهملة والشخصية ولا تتعقل الطبيعية ههنا قوله على جميع تقادير المقدم كقولنا كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود قوله فكلية وسورها في المتصلة الموجبة كلما ومهما ومتى وفي المنفصلة دائما وابدا ونحوهما وفي السالبة مطلقا فسورها ليس البتة قوله او بعضها مطلقا اي على بعض غير معين كقولنا قد يكون اذا كان الشيء حيوانا كان انسانا قوله فجزئية وسورها في الموجبة متصلة كانت او منفصلة قد يكون وفي السالبة كذلك قد لا يكون قوله فشخصية كقولنا ان جئتني اليوم فاكرمتك قوله والا اي وان لم يكن الحكم على جميع تقادير المقدم ولا على بعضها بان سكت عن بيان الكلية والبعضية مطلقا قوله فمهملة نحو اذا كان الشيء انسانا كان حيوانا قوله الا اتصال اي قبل دخول اداة الاتصال والانفصال عليها

التصديقات حكم طرفي الشرطية والتناقض

وطرفا الشرطية في الاصل قضيتان حمليتان او متصلتان او منفصلتان او مختلفتان الا انهما اخرجتا بزيادة اداة الاتصال والانفصال عن التمام

فصل التناقض اختلاف القضيتين بحيث يلزم لذاته صدق كل كذب الاخرى

قوله حمليتان كقولنا ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود فان طرفيه وهما الشمس طالعة والنهار موجود قضيتان حمليتان قوله او متصلتان كقولنا كلما كان ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود فكلما لم يكن النهار موجودا لم تكن الشمس طالعة فان طرفيه وهما قولنا ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود وقولنا كلما لم يكن النهار موجودا لم تكن الشمس طالعة قضيتان متصلتان قوله او منفصلتان كقولنا كلما كان دائما اما ان يكون العدد زوجا او فردا فدائما اما ان يكون العدد منقسما بمتساويين او غير منقسم بهما قوله او مختلفتان بان يكون احدى الطرفين حملية والاخرى متصلة او احدهما حملية والاخرى منفصلة او احدهما متصلة والاخرى منفصلة فالاقسام ستة وعليك باستخراج ما تركنا من الامثلة قوله عن التمام اي عن ان يصح السكوت عليهما وتحتمل الصدق والكذب مثلا قولنا الشمس طالعة مركب تام خبري محتمل للصدق والكذب لا نعني بالقضية الا هذا فاذا دخلت عليه اداة الاتصال مثلا وقلت ان كانت الشمس طالعة لم يصح ح ان تسكت عليه وتحتمل الصدق والكذب بل احتجت الى ان تضم اليه لك مثلا فالنهار موجود قوله اختلاف القضيتين قيد بالقضيتين دون الشيئين اما لان التناقض لا يكون بين المفردات على ما قيل واما لان الكلام في تناقض القضايا قوله بحيث يلزم خرج بهذا القيد الاختلاف الواقع بين الموجبة والسالبة الجزئيتين فانهما قد يصدقان معا نحو بعض الحيوان انسان وبعضه ليس بانسان فلم يتحقق التناقض بين الجزئيتين

التركيب
الصفحة المهندسة
٩٩ + ١٠٠
بهندسة

ضرب ثانی شکل اول قیاس اقترانی حملی جامع شرائط انتاج ست ۱۲ صفحه ۱۰ قوله ولا منفصلتان

بينهما الكمين موجبتين وسالبتين برطريق تدرا واثني مما تحقق التناقض بينهما موجبتين وسالبتين برطريق

التركيب
للصفحة المهندسة
١٠٠ + ١٠٣
بهندسة

وبالعكس ولابد من الاختلاف في الكم والكيف والجهة والاتحاد فيما عداها فالنقيض للضرورية الممكنة العامة

قوله وبالعكس اي يلزم من كذب كل من النقيضين صدق الاخرى فخرج بهذا القيد الاختلاف الواقع بين الموجبة والسالبة الكليتين فانهما قد تكذبان معا كقولنا لا شيء من الحيوان بانسان وكل حيوان انسان فلم يتحقق التناقض بين الكليتين الخ فقد علم ان النقيضين لو كانتا محصورتين يجب اختلافهما في الكم كما سيصرح به الشارح قوله ولابد من الاختلاف اي يشترط في التناقض ان يكون احدى النقيضين موجبة والاخرى سالبة ضرورة ان الموجبتين والسالبتين قد تجتمعان في الصدق والكذب معا ثم ان كانت النقيضتان محصورتين يجب اختلافهما في الكم كما مر ان كانتا موجهتين يجب اختلافهما في الجهة فان الضروريتين قد تكذبان معا كقولنا كل انسان كاتب بالضرورة ولا شيء من الانسان بكاتب بالضرورة والممكنتين قد تصدقان معا كقولنا كل انسان كاتب بالامكان العام ولا شيء من الانسان بكاتب بالامكان العام قوله والاتحاد فيما عداها اي يشترط في التناقض اتحاد النقيضين فيما عدا الامور الثلثة المذكورة اعني الكيف والكم والجهة وقد ... انه الاتحاد في ضمن الاتحاد في امور ثمانية قال قائلهم شعر

| | وحدت موضوع و محمول و مكان | | در تناقض هشت وحدت شرط دان |
|---|---|---|---|
| | قوت و فعل است در آخر زمان | | وحدت شرط و اضافت جزو و كل |

قوله فالنقيض للضرورية اعلم ان نقيض كل شيء رفعه فنقيض القضية التي حكم فيها بضرورة الايجاب

التصديقات
نقائض الموجهات البسيطة

## والدائمة المطلقة العامة وللمشروطة العامة الحينية الممكنة وللعرفية العامة الحينية المطلقة

والسلب هو قضية حكم فيها بسلب تلك الضرورة وسلب كل ضرورة هو عين امكان الطرف المقابل
فنقيض ضرورة الايجاب هو امكان السلب ونقيض ضرورة السلب هو امكان الايجاب ونقيض
الدوام هو سلب الدوام وقد عرفت انه يلزمه فعلية الطرف المقابل فرفع دوام الايجاب يلزمه فعلية
السلب وسلب دوام السلب يلزمه فعلية الايجاب فالممكنة العامة نقيض صريح للضرورية المطلقة
والمطلقة العامة لازمة لنقيض الدائمة المطلقة ولما لم يكن لنقيضها الصريح وهو اللادوام مفهوم محصل
معتبر من القضايا المتعارفة المتداولة قالوا النقيض الدائمة هو المطلقة العامة ثم اعلم ان نسبة
الحينية الممكنة الى المشروطة العامة كنسبة الممكنة العامة الى الضرورية فان الحينية الممكنة هي التي حكم فيها بسلب
الضرورة الوصفية اعنى الضرورة مادام الوصف عن الجانب المخالف فيكون نقيضا صريحا لما حكم فيها بالضرورة
الموافق بحسب الوصف فقولنا بالضرورة كل كاتب متحرك الاصابع مادام كاتبا نقيضه ليس بعض الكاتب بمتحرك
الاصابع حين هو كاتب بالامكان ونسبة الحينية المطلقة وهي قضية حكم فيها بالفعلية لنسبتها حين اتصاف ذات
الموضوع بالوصف العنواني الى العرفية كنسبة المطلقة العامة الى الدائمة وذلك لان الحاكم في العرفية العامة
بدوام النسبة مادام ذات الموضوع متصفة بالوصف العنواني فنقيضها الصريح هو سلب ذلك الدوام ويلزمه وقوع الطرف
المقابل في بعض اوقات الوصف العنواني وهذا معنى الحينية المطلقة التي نقيض للعرفية العامة
في الكيف فنقيض قولنا بالدوام كل كاتب متحرك الاصابع مادام كاتبا قولنا ليس بعض الكاتب بمتحرك الاصابع حين هو
كاتب بالفعل والمصنف لم يتعرض لبيان نقيض الوقتية والمنتشرة المطلقتين من البسائط اذ لا يتعلق بذلك غرض

## التركيب للصفحة المهندسة

١٠٣ = ١٠٣

بهندسة

[illegible]

ليس بعض الكاتب آه حينية ممكنة سالبة جزئية ذهنية محمول بحمل مواطات وشايع متعارف و قضية حملية موجبة

[illegible]

صـ ١٠ قوله ح فيصدق النقيض وقتيه مطلقه وبانضياد قيد لادائماً وقتيه ونقيض وعكس قريب گذشت

التركيب
للصفحة المهندسة
١٠٤+١٠٣
بيهنا است

ولِلمُركَّبة المفهوم المردّد بين نقيضي الجزئين ولكن في الجزئية بالنسبة الى كل فرد فرد فصل العكس المستوي تبديل طرفي القضية

فيما سيأتي من مباحث العكوس الآتية بخلاف باقي البسائط فتأمل قوله والمركبة قد علمت ان نقيض كل شيء رفعه فاعلم ان رفع المركب انما يكون برفع احد جزئيه لا على التعيين بل على سبيل منع الخلو اذ يجوز ان يكون برفع كلا الجزئين فنقيض القضية المركبة نقيض احد جزئيه على سبيل منع الخلو فنقيض قولنا كل كاتب متحرك الاصابع بالضرورة مادام كاتبا لا دائما اي لا شيء من الكاتب بمتحرك الاصابع بالفعل قضية منفصلة مانعة الخلو هي قولنا اما بعض الكاتب ليس متحرك الاصابع بالامكان حين هو كاتب واما بعض الكاتب متحرك الاصابع دائما وانت بعد اطلاعك على حقائق المركبات ونقائض البسائط تتمكن من استخراج تفاصيل نقائض المركبات قوله ولكن في الجزئية بالنسبة الى كل فرد فرد يعني لا يكفي في اخذ نقيض القضية المركبة الجزئية الترديد بين نقيضي جزئيها وهما الكليتان اذ قد تكذب المركبة الجزئية كقولنا بعض الحيوان انسان بالفعل لا دائما ويكذب كلا نقيضي جزئيها ايضا وهما لا شيء من الحيوان بانسان دائما وقولنا كل حيوان انسان دائما فطريق اخذ نقيض المركبة الجزئية ان يلاحظ افراد الموضوع كلها ضرورة ان نقيض الجزئية هي الكلية ثم يردد بين نقيضي الجزئين بالنسبة الى كل واحد من تلك الافراد فيقال في المثال المذكور كل حيوان اما انسان دائما او ليس بانسان دائما فيصدق النقيض لانه قضية حملية مرددة المحمول فقوله بالنسبة الى كل فرد فرد اي افراد الموضوع قوله تبديل طرفي القضية

التصديقات
العكس المستوي
وتعريفه

التصديقات العكس المستوي واحكامه

مع بقاء الصدق والكيف والموجبة انما تنعكس جزئية لجواز عموم المحمول او التالي والسالبة الكلية تنعكس سالبة كلية والا لزم سلب الشيء عن نفسه

سواء كان الطرفان هما الموضوع والمحمول او المقدم والتالي واعلم ان العكس كما يطلق على المعنى المصدري المذكور كذلك يطلق على القضية الحاصلة من التبديل وذلك الاطلاق مجازي من قبيل اطلاق اللفظ على الملفوظ والخلق على المخلوق **قوله** مع بقاء الصدق يعني ان الاصل لو فرض صدقه لزم من صدقه صدق العكس لا انه يجب صدقهما في الواقع **قوله** والكيف يعني ان كان الاصل موجبة كان العكس موجبة وان كان سالبة كان العكس سالبة **قوله** انما تنعكس جزئية يعني ان الموجبة سواء كانت كلية نحو كل انسان حيوان او جزئية نحو بعض الحيوان انسان انما تنعكس الى الموجبة الجزئية لا الى الموجبة الكلية اما صدق الموجبة الجزئية فلما قررنا انه اذا صدق المحمول على ما صدق عليه الموضوع كلا او بعضا يصدق المحمول والموضوع في هذا الفرد المحمول على فرد الموضوع في الجملة واما عدم صدق الكلية فلان المحمول في القضية الموجبة قد يكون اعم من الموضوع فلو عكست القضية صار الموضوع اعم ويستحيل صدق الاخص كليا على الاعم فان العكس اللازم الصادق في جميع المواد هو الموجبة الجزئية هذا هو البيان في الحمليات وقس عليه الحال في الشرطيات **قوله** لجواز عموم المحمول بيان للجزء السلبي من الحصر المذكور واما الايجابي فبديهي كما مر **قوله** والا لزم سلب الشيء عن نفسه تقريره انه لو لم يصدق كما صدق قولنا لا شيء من الانسان بحجر صدق لا شيء من الحجر بانسان لصدق نقيضه وهو بعض الحجر انسان فنضمه مع الاصل

التركيب
الصفحة المهندسة
١٠٧ + ١٠٨
يهندسة

گاهی شکل اول قیاس اقترانی حملی مرکب از نقیض مطلوب و مقدمۀ مفروض الصدق بود و باین طریق که نقیض مدعا را اگر موجبه بود

التركيب
للصفحة المهندسة
١٠٨+١١١+١١٢
بهندسه

التصديقات
العكس المستوي
واحكامه

والجزئية لا تنعكس اصلاً لجواز عموم الموضوع او المقدم واما
بحسب الجهة فمن الموجبات تنعكس الدائمتان والعامتان حينية مطلقة

فنقول بعض الحجر انسان او لا شيء من الانسان بحجر ينتج بعض الحجر ليس بحجر وهو سلب الشيء عن نفسه
فهذا محال او منشؤه هو نقيض العكس لان الاصل صادق والهيأة منتجة فيكون نقيض العكس باطلاً فيكون
العكس حقاً وهو المطلوب قوله لجواز عموم الموضوع او فيصح سلب الاخص عن بعض الاعم لكن لا يصح سلب الاعم
عن بعض الاخص مثلاً يصدق بعض الحيوان ليس بانسان ولا يصدق بعض الانسان ليس بحيوان قوله
او المقدم مثلاً يصدق قد لا يكون اذا كان الشيء حيواناً كان انساناً ولا يصدق قد لا يكون اذا كان الشيء
انساناً كان حيواناً قوله واما بحسب الجهة يعني ان ما ذكرناه هو بيان انعكاس القضايا بحسب الكم والكيف واما بحسب الجهة الخ
قوله الدائمتان اي الضرورية والدائمة مثلاً كلما صدق قولنا بالضرورة او دائماً كل انسان
حيوان صدق قولنا بعض الحيوان انسان بالفعل حين هو حيوان والا فيصدق نقيضه وهو دائماً لا شيء
من الحيوان بانسان ما دام حيواناً وهو مع الاصل ينتج لا شيء من الانسان بانسان بالضرورة او دائماً هذا خلف
قوله والعامتان اي المشروطة العامة والعرفية العامة مثلاً اذا صدق بالضرورة او بالدوام كل كاتب
متحرك الاصابع ما دام كاتباً صدق بعض متحرك الاصابع كاتب بالفعل حين هو متحرك الاصابع
والا فيصدق نقيضه وهو دائماً لا شيء من متحرك الاصابع بكاتب ما دام متحرك الاصابع وهو مع
الاصل ينتج قولنا بالضرورة او بالدوام لا شيء من الكاتب بكاتب ما دام كاتباً هذا خلف

التصديقات
العكس المستوي واحكامه

والخاصتان حينية مطلقة لا دائمة والوقتيتان والوجوديتان والمطلقة العامة مطلقة عامة

قوله والخاصتان اي المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة تنعكسان الى حينية مطلقة مقيدة باللادوام اما انعكاسهما الى حينية مطلقة فلانه كلما صدقت الخاصتان صدقت العامتان وقد مر ان كلما صدقت العامتان صدقت عكسها الحينية المطلقة واما اللادوام فبيان صدقه انه لو لم يصدق لصدق نقيضه ونضم هذا النقيض الى الجزء الاول من الاصل فينتج نتيجة ونضم الى الجزء الثاني من الاصل فينتج ما تنافي النتيجة مثلا كلما صدق بالضرورة او بالدوام كل كاتب متحرك الاصابع ما دام كاتبا لا دائما صدق في العكس بعض متحرك الاصابع كاتب بالفعل حين هو متحرك الاصابع لا دائما اما صدق الجزء الاول فلما مر سابق واما صدق الجزء الثاني اي اللادوام ومعناه ليس بعض متحرك الاصابع كاتبا بالفعل فلانه لو لم يصدق لصدق نقيضه وهو قولنا كل متحرك الاصابع كاتب دائما فنضمه مع الجزء الاول من الاصل ونقول كل متحرك الاصابع كاتب دائما وكل كاتب متحرك الاصابع ما دام كاتبا ينتج كل متحرك الاصابع متحرك الاصابع دائما ثم نضمه الى الجزء الثاني من الاصل فنقول كل متحرك الاصابع كاتب دائما ولا شيء من الكاتب بمتحرك الاصابع بالفعل ينتج لا شيء من متحرك الاصابع بمتحرك الاصابع بالفعل وهذا ينافي النتيجة السابقة فيلزم من صدق نقيض لادوام العكس اجتماع المتنافيين فيكون باطلا فيكون اللادوام حقا وهو المطلوب

قوله والمطلقة العامة مطلقة عامة اي هذه القضايا الخمس ينعكس كل واحدة منها الى مطلقة عامة فيقال لو صدق كل ج ب باحدى الجهات الخمس يصدق بعض ب ج بالفعل والا فيصدق نقيضه هو لا شيء من ب ج دائما وهو مع الاصل ينتج لا شيء من ج ج هذا خلف

التركيب
للصفحة المهندسة
١١٢ + ١١٥
بهندسة

وهي السؤال مركبة ناقص غير تقييدي متعلق متقدم محمول منعكس محمول الدائمتان مع معطوفات موضوع

# التركيب للصفحة المهندسة ۱۱۵+۱۱۶ بهندسة

مركب از منفصلة مانعة الخلو مركب از سه جزو استثنائے رفع جزو اول و ثالث نتيجه جزو ثاني

ولا عكس للممكنتين ومن السوالب تنعكس الدائمتان مطلقة دائمة والعامتان عرفية عامة

قوله ولا عكس للممكنتين اعلم ان صدق وصف الموضوع على ذاته في القضايا المعتبرة في العلوم بالامكان عند الفارابي وبالفعل عند الشيخ فمعنى كل ج ب بالامكان على راي الفارابي هو ان كل ما صدق عليه ج بالامكان صدق عليه ب بالامكان ويلزمه العكس ح ج وهو ان بعض ما صدق عليه ب بالامكان صدق عليه ج بالامكان وعلى راي الشيخ معنى كل ج ب بالامكان هو ان كل ما صدق عليه ج بالفعل صدق عليه ب بالامكان ويكون عكسه على اسلوب الشيخ هو ان بعض ما صدق عليه ب بالفعل صدق عليه ج بالامكان ولا شك انه لا يلزم من صدق الاصل ح ج صدق العكس مثلا اذا فرض ان مركوب زيد بالفعل منحصر في الفرس صدق كل حمار بالفعل مركوب زيد بالامكان ولم يصدق عكسه وهو ان بعض مركوب زيد بالفعل حمار بالامكان فالمصنف لما اختار مذهب الشيخ اذ هو المتبادر في العرف واللغة حكم بانه لا عكس للممكنتين قوله تنعكس الدائمتان دائمة مطلقة اي الضرورية المطلقة والدائمة المطلقة تنعكسان دائمة مطلقة مثلا اذا صدق قولنا لا شئ من الانسان بحجر بالضرورة او بالدوام صدق لا شئ من الحجر بانسان دائما والا لصدق نقيضه وهو بعض الحجر انسان بالفعل وهو مع الاصل ينتج بعض الحجر ليس بحجر دائما هذا خلف قوله والعامتان عرفية عامة اي المشروطة العامة والعرفية العامة تنعكسان عرفية عامة مثلا اذا صدق بالضرورة او بالدوام لا شئ من الكاتب بساكن الاصابع ما دام كاتبا لصدق بالدوام لا شئ من ساكن الاصابع بكاتب ما دام ساكن الاصابع والا فيصدق نقيضه وهو قولنا بعض ساكن الاصابع كاتب حين هو ساكن الاصابع بالفعل وهو مع الاصل ينتج بعض ساكن الاصابع ليس بساكن الاصابع حين هو ساكن الاصابع هذا خلف

التصديقات العكس المستوي واحكامه

التصديقات

العكس المستوي واحكامه

والخاصتان عرفية لادائمة في البعض والبيان في الكل

ان نقيض العكس مع الاصل ينتج المحال

قوله والخاصتان اي المشروطة الخاصة والعرفية الخاصة تنعكسان الى عرفية عامة سالبة كلية مقيدة باللادوام في البعض وهو اشارة الى مطلقة عامة موجبة جزئية فنقول اذا صدق لا شيء من الكاتب بساكن الاصابع ما دام كاتبا لا دائما صدق لا شيء من الساكن بكاتب ما دام ساكنا لا دائما في البعض اي بعض الساكن كاتب بالفعل اما الجزء الاول فقد مر بيانه من انه لازم للعامتين وهما لازمتان للخاصتين ولازم اللازم لازم واما الجزء الثاني فانه لو لم يصدق العكس لصدق نقيضه وهو لا شيء من الساكن بكاتب دائما وهو مع لادوام الاصل وهو ان كل كاتب ساكن بالفعل ينتج لا شيء من الكاتب بكاتب دائما هف وانما لزم اللادوام في الكل لانه يكذب في مثالنا اذ كل ساكن كاتب لصدق قولنا بعض الساكن ليس بكاتب دائما كالارض قال المصنف في شرحه اعلم ان اللادوام السالبة موجبة فيما عكس الا جزئية ولهذا ليس انعكاس المجموع الى المجموع مشروطا بانعكاس الاجزاء الى الاجزاء كما في الشمسية لكن بالاخرة انعكاس الموجبات الوجودية فان الخاصتين الموجبتين تنعكسان الى الحينية اللادائمة صح ان الجزء الثاني منهما وهو المطلقة العامة السالبة لا تنعكس لما ينتج المحال فهذا المحال اما ان يكون ناشيا عن الاصل او عن نقيض العكس او عن هيئة التاليف والاول مفروض الصدق والثالث هو الشكل الاول المعلوم صحته وانما هو فتعين الثاني فيكون النقيض باطلا فيكون العكس حقا

التصديقات
العكس المستوي
واحكامه

ولا عكس للسوالب الا بالنقض فصل عكس النقيض تبديل نقيضي الطرفين مع بقاء الصدق والكيف وجعل نقيض الثاني اولا مع مخالفة الكيف

قوله ولا عكس للسوالب اي السوالب الباقية وهي تسع الوقتية المطلقة والمنتشرة المطلقة والمطلقة العامة والممكنة العامة من البسائط والوقتيتان والوجوديتان والممكنة الخاصة من المركبات قوله الا بالنقض اي بدليل التخلف في مادة بمعنى انه يصدق الاصل في مادة بدون العكس فيعلم بذلك ان العكس غير لازم لهذا الاصل وبيان التخلف في تلك القضايا ان اخصها وهي الوقتية قد تصدق بدون العكس فانه يصدق لا شيء من القمر بمنخسف وقت التربيع لا دائما مع كذب بعض المنخسف ليس بقمر بالامكان العام لصدق نقيضه وهو كل منخسف قمر بالضرورة واذا تحقق التخلف في عدم الانعكاس في الاخص تحقق في الاعم اذ لو كان العكس لازما للقضية فلو انعكس الاعم كان العكس لازما للاعم والاعم لازم للاخص ولازم اللازم لازم فيكون العكس لازما للاخص ايضا وقد بينا عدم انعكاسه هذا خلف وانما اخترنا في العكس الجزئية لانها اعم من الكلية والممكنة العامة لانها اعم من سائر الموجهات واذا لم يصدق الاعم لم يصدق الاخص بالطريق الاولى بخلاف العكس قوله تبديل نقيضي الطرفين اي جعل نقيض الجزء الاول من الاصل جزءا ثانيا من العكس ونقيض الثاني جزءا اولا قوله مع بقاء الصدق اي ان كان الاصل صادقا كان العكس صادقا قوله والكيف اي ان كان الاصل موجبا كان العكس موجبا وان كان سالبا كان سالبا مثلا لنا كل حيوان جسم كان عكس النقيض لا قولنا كل لا جسم لا حيوان وهذا طريق القدماء واما المتاخرون فقالوا عكس النقيض هو جعل نقيض الجزء الثاني اولا وعين الاول ثانيا مع مخالفة الكيفية اي ان كان الاصل موجبا كان العكس سالبا وبالعكس مع بقاء الصدق فعكس قولنا

عكس النقيض و احكامه
التصديقات

## وحكم الموجبات ههنا حكم السوالب في المستوى وبالعكس

ينعكس الى قولنا لا شيء مما ليس ب ج و المصنف لم يصرح بقولهم عين الاول ثانيا العلم بهنا
ولا باعتبار بقاء الصدق في التعريف الثاني الذي ذكره سابقا فبحث لم يخالفه في هذا التعريف
علم اعتباره ههنا ايضا ثم انه قدس سره بين احكام عكس النقيض على طريقة القدماء اذ فيه
غنية لطالب الكمال وترك ما اورده المتاخرون اذ تفصيل القول فيه وفيما فيه لا يسعه
المجال قوله ههنا اي في عكس النقيض قوله في المستوى يعني كما ان السالبة الكلية تنعكس في العكس
المستوى كنفسها والجزئية لا تنعكس اصلا كذلك الموجبة الكلية في عكس النقيض تنعكس كنفسها والجزئية لا تنعكس
اصلا لصدق قولنا بعض الحيوان لا انسان وكذب بعض الانسان لا حيوان كذلك التسع من الموجبات
اعني الوقتيتين والمطلقتين والوقتيتين والوجوديتين والممكنتين والمطلقة العامة لا تنعكس السوالب تنعكس على ما سبق
تفصيله في السوالب في العكس المستوى قوله وبالعكس اي حكم السوالب ههنا حكم الموجبات في المستوى فكما
ان الموجبة في المستوى لا تنعكس الا جزئية كذلك السالبة ههنا لا تنعكس الا جزئية لجواز ان يكون نقيض
المحمول في السالبة اعم من الموضوع ولا يجوز سلب نقيض الاخص عن عين الاعم كليا فلا يصح لا شيء
من اللا انسان بلا حيوان ولا يصح لا شيء من الحيوان بلا انسان لصدق بعض الحيوان لا انسان كالفرس
وكذلك بحسب الجهة الدائمتان والعامتان تنعكس حينية مطلقة والخاصتان حينية مطلقة
لا دائمة والوقتيتان والوجوديتان والمطلقة العامة مطلقة عامة

[illegible]

التركيب
الصفحة المهندسة
[illegible]
بهندسة

قوله المحرادان يكون مركبا

صفحة ١١ قوله [illegible]

[illegible]

الترکیب
للصفحة الهندسة
۱۱۸+۱۲۱
بهندسة

کو زیب تالی و تصنیه متصله لزومیه صغری است بدیهی قیاس خلف و قول بحث که عنقریب سے آید

عكسها جزئية فافهم ١٢ قوله لان الوصفين الخ يعني ان الوصفين اذا اجتمعا في ذات واحدة فيجب ان يثبت كل واحد منهما في زمان الآخر في الجملة

والبيان البيان والنقض النقض وقد بين انعكاس الخاصتين من الموجبة الجزئية هٰهنا ومن السالبة الجزئية ثمه

ولا عكس للمكنتين على قياس الموجبات في المستوي قوله والبيان البيان يعني كما ان المطالب المذكورة في العكس المستوي كانت تثبت بالخلف فكذا ههنا قوله والنقض النقض اي مادة التخلف ههنا هي مادة التخلف ثمه قوله وقد بين انعكاس الخاصتين الخ اما بيان انعكاس الخاصتين من السالبة الجزئية في العكس المستوي الى العرفية الخاصة فهو ان يقال متى صدق بالضرورة او بالدوام لبعض ج ليس ب ما دام ج لا دائما اي لبعض ج ب بالفعل صدق لبعض ب ليس ج ما دام ب لا دائما اي لبعض ب ج بالفعل وذلك بدليل الافتراض وهو ان نفرض ذات الموضوع اعني لبعض ج د فد ب بحكم لا دوام الاصل ود ج بالفعل لصدق الوصف العنواني على ذات الموضوع بالفعل على ما هو التحقيق فصدق لبعض ب ج بالفعل وهو لا دوام العكس ثم نقول ولبس ج ما دام ب والا لكان د ج في بعض اوقات كونه ب فيكون د ب في بعض اوقات كونه ج لان الوصفين اذا تقارنا في ذات واحدة يثبت كل واحد منهما في زمان الآخر في الجملة وقد كان بحكم الاصل انه ليس ب ما دام ج هذا خلف فصدق ان لبعض ب اعني د ليس ج ما دام ب وهو الجزء الاول من العكس فثبت العكس بكلا جزئيه فافهم واما بيان انعكاس الخاصتين من الموجبة الجزئية في عكس النقيض الى العرفية الخاصة فهو ان يقال اذا صدق لبعض ج ب ما دام ج لا دائما اي لبعض ج ليس ب بالفعل صدق

صدق بعض ساكن الاصابع في بعض اوقات كونه كاتبا لانه يقتضي تقارن الوصفان وهو الكتابة والسكون لزيد ثبت كل واحد

التصديقات

بيان عكس النقيض واحكامه

مقدر تقديره ان المركب والمؤلف مترادفان فيلزم التكرار وحاصل الجواب منع الترادف …

## التصديقات
## القياس وتعريفه وفوائد قيوده

الى العرفية الخاصة بالافتراض فتامل فصل القياس

قول مؤلف من قضايا يلزم لذاته قول اخر

بعض ما ليس ب ليس ج مادام ليس ب لا دائما اي ليس بعض ما ليس ب ليس ج بالفعل و
ذلك لان الافتراض هو ان يفرض ذات الموضوع اعني بعض ج د فد ج بالفعل على مذهب
الشيخ وهو التحقيق ود ليس ب بالفعل بحكم لادوام الاصل فصدق بعض ما ليس ب ج بالفعل
وهو مفهوم لادوام العكس لان الاثبات يلزمه نفي النفي ثم نقول ود ليس ج مادام ليس ب
والا لكان ج في بعض اوقات كونه ليس ب فيكون ليس ب في بعض اوقات كونه ج كما مر وقد كان
حكم الاصل انه ب دائما مادام ج هذا خلف فصدق ان بعض ما ليس ب هو د ليس ج مادام ليس ب
وهو الجزء الاول من العكس فثبت العكس بكلا جزئيه فتامل قوله القياس قول اي مركب وهو اعم من
المؤلف اذ قد اعتبر في المؤلف المناسبة بين اجزائه لانه ماخوذ من الالفة صرح بذلك السيد
المحقق في حاشية الكشاف وح فذكر المؤلف بعد القول من قبيل ذكر الخاص بعد العام و
هو متعارف في التعريفات وفي اعتبار التاليف بعد التركيب اشارة الى اعتبار الجزء
الصوري في الحجة فالقول يشمل المركبات التامة وغيرها كلها وبقوله مؤلف من قضايا خرج
ما ليس كذلك كالمركبات الغير التامة والقضية الواحدة المستلزمة لعكسها او عكس نقيضها

كالنسبق للانسان فلابد منها ولا ذكر التركيب مطلقا لا يكفي في القياس بل لابد من الالفة والمناسبة بينها وسبب المناسبة هو الحد الاوسط الذي هو جزء القياس …

التركيب
للصفحة المهندسة
١٢١ + ١٢٢
بهندسة

صفحه ١٢٢ قوله وإذا المؤلف آه ير فرض ذكر جهت في فتية سطالة وبينه تيه تقدير عبارت ذكر المؤلف لعد

التركيب
للصفحة المهندسة
١٢٢-١٢٥-١٣١
بهندسة

## فان كان مذكورا فيه بمادته وهيأته فاستثنائي

اما البسيطة فظاهر واما المركبة فلان المتبادر من القضايا القضايا الصريحة والجزء الثاني من المركبة ليس كذلك ولان المتبادر من القضايا ما يعد في عرفهم قضايا متعددة وبقوله يلزم خرج الاستقراء والتمثيل اذ لا يلزم منهما العلم بشيء نعم يحصل منهما الظن بشيء آخر وبقوله لذاته خرج ما يلزم منه قول آخر بواسطة مقدمة خارجية كقياس المساواة نحو ا مساو لب وب مساو لج فانه يلزم منه ان ا مساو لج لكن لا لذاته بل بواسطة مقدمة خارجية وهي ان مساوي المساوي مساو وقياس المساواة مع هذه المقدمة الخارجية يرجع الى قياسين وبدونها ليس من اقسام الموصل بالذات فاعرف ذلك والقول الآخر اللازم من القياس يسمى نتيجة ومطلوبا قوله فان كان اي القول الآخر الذي هو النتيجة والمراد بمادته طرفاه المحكوم عليه وبه والمراد بهيأته الترتيب الواقع بين طرفيه سواء تحقق في ضمن الايجاب او السلب فانه قد يكون المذكور في الاستثنائي نقيض النتيجة كقولنا ان كان هذا انسانا كان حيوانا لكنه ليس بحيوان ينتج انه ليس بانسان المذكور في القياس هو الانسان وقد يكون المذكور فيه عين النتيجة كقولك في المثال المذكور لكنه انسان ينتج انه حيوان قوله فاستثنائي لاشتماله على كلمة الاستثناء اعني لكن قوله والا اي وان لم يكن القول الآخر مذكورا في القياس بمادته وهيأته

الاستثنائي من الحيوان نتيجة وبما ذكرنا اندفع ما قيل ان ما سمي الشكل الاول يخرج عن القياس بقوله لذاته فان انتاجه ليس لذاته كما يخفى فتامل

التصديقات

القياس وتقسيمه الى اقسامه

## التصديقات
## القياس الاقترانى وتقسيمه

والاقترانى حملى او شرطى وموضوع المطلوب من الحملى يسمى اصغر ومحموله اكبر والمتكرر اوسط وما فيه الاصغر صغرى والاكبر كبرى والاوسط اما محمول الصغرى وموضوع الكبرى

وذلك بان يكون مذكورا بمادته لا بهيأته اذ لا يعقل وجود الهيأة بدون المادة وكذا لا يعقل قياس لا يشتمل على شئ من اجزاء النتيجة المادية والصورية ومن ههنا اعلم انه لو حذف قولاً مادته لكان قوله فاقترانى لاقتران حدود المطلوب فيه وهى الاصغر والاكبر والاوسط قوله حملى اى القياس الاقترانى ينقسم الى حملى وشرطى لانه ان كان مركبا من الحمليات الصرفة فحملى نحو العالم متغير وكل متغير حادث فالعالم حادث والاقترانى الشرطى سواء تركب من الشرطيات الصرفة نحو كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود وكلما كان النهار موجودا فالعالم مضئ فكلما كانت الشمس طالعة فالعالم مضئ او تركب من الحملية والشرطية نحو كلما كان هذا الشئ انسانا كان حيوانا وكل حيوان جسم فكلما كان هذا الشئ انسانا كان جسما والمصنف رح قدم البحث عن الاقترانى الحملى لكونه ابسط من الشرطى قوله من الحملى اى من الاقترانى الحملى قوله اصغر لكون الموضوع فى الاغلب اخص من المحمول واقل افرادا منه فيكون المحمول اكبر واكثر افرادا قوله والمتكرر اوسط لتوسطه بين الطرفين قوله وما فيه الاصغر اى المقدمة التى فيها الاصغر وتذكير الضمير نظرا الى لفظ الموصول قوله صغرى لاشتمالها على الاصغر قوله كبرى اى ما فيه الاكبر كبرى لاشتمالها على الاكبر

التركيب

للصفحة الهندسة

١٢٦+١٢٩

بهندسة

[illegible]

# التركيب

## الصفحة المهندسة ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱

حملیه است که محمولش متصله لزومیه است و معنی مرکب تقییدی که باشد کامل التقدیر عبارت ظاهر می شود ۱۲ منه

[illegible]

**التصديقات**
**الشكل الاول وشرائطه**

فهو الشكل الاول او محمولهما فالثاني او موضوعهما فالثالث او عكس الاول فالرابع ويشترط في الاول ايجاب الصغرى وفعليتها مع كلية الكبرى لينتج الموجبتان مع الموجبة الكلية

قوله الشكل الاول انما سمي اولا لان انتاجه بديهي وانتاج البواقي نظري يرجع اليه فيكون اسبق واقدم في العلم قوله فالثاني لانه اشترك مع الاول في اشرف المقدمتين اعني الصغرى قوله فالثالث لاشتراكه مع الاول في اخس المقدمتين اعني الكبرى قوله فالرابع لكونه في غاية البعد عن الاول قوله وفعليتها ليتعدى الحكم من الاوسط الى الاصغر وذلك لان الحكم في الكبرى ايجابا كان او سلبا انما هو على ما ثبت له الاوسط بالفعل بناء على مذهب الشيخ فلو لم يحكم في الصغرى بان الاصغر ثبت له الاوسط بالفعل لم يلزم تعدي الحكم من الاوسط الى الاصغر قوله مع كلية الكبرى ليلزم اندراج الاصغر في الاوسط فيلزم من الحكم على الاوسط الحكم على الاصغر وذلك لان الاوسط يكون محمولا على الاصغر ويجوز ان يكون المحمول اعم من الموضوع فلو حكم في الكبرى على بعض الاوسط لاحتمل ان يكون الاصغر غير مندرج في ذلك البعض فلا يلزم من الحكم على ذلك البعض الحكم على الاصغر كما يشاهد في قولنا كل انسان حيوان وبعض الحيوان فرس قوله لينتج الموجبتان اي الكلية والجزئية واللام فيه للغاية اي اثر هذه الشرط ان ينتج الصغرى الموجبة الكلية والموجبة الجزئية مع الكبرى الموجبة الكلية الموجبتين

هو غير بعض الحيوان الذي حكم به على الاصغر فالحكم على بعض الحيوان بالفرسية لا يتعدى الى الاصغر لعدم كونه مندرجا تحت

الموجبتين ومع السالبة السالبتين بالضرورة وفي الثاني اختلافهما في الكيف وكلية الكبرى

ففي الاول تكون النتيجة موجبة كلية وفي الثاني موجبة جزئية وان ينتج الصغريان الموجبتان مع السالبة الكلية الكبرى السالبتين الكلية والجزئية على ما سبق تفصيله وامثلة الكل واضحة قوله الموجبتين اي ينتج الكلية والجزئية قوله والسالبتين اي ينتج الكلية والجزئية قوله بالضرورة متعلق بقوله ينتج والمقصود الاشارة الى ان انتاج هذا الشكل للمحصورات الاربع بديهي بخلاف انتاج سائر الاشكال لنتائجها المحتاجة الى التفصيل قوله في الثاني اختلافهما اي يشترط في هذا الشكل بحسب الكيفية اختلاف المقدمتين في السلب والايجاب لانه لو تالف هذا الشكل من الموجبتين يحصل الاختلاف وهو ان يكون الصادق في نتيجة القياس الايجاب تارة والسلب اخرى فانه لو قلنا كل انسان حيوان وكل ناطق حيوان كان الحق الايجاب ولو بدلنا الكبرى بقولنا كل فرس حيوان كان الحق السلب وكذا الحال لو تالف من السالبتين كقولنا لا شيء من الانسان بحجر ولا شيء من الناطق بحجر كان الحق الايجاب ولو بدلنا الكبرى بقولنا لا شيء من الفرس بحجر كان الحق السلب والاختلاف دليل عدم الانتاج فان النتيجة هي القول الآخر الذي يلزم من المقدمتين فلو كان اللازم من المقدمتين الموجبة لما كان الحق في بعض المواد هو السالبة ولو كان اللازم منهما السالبة لما صدق في بعض المواد الموجبة قوله وكلية الكبرى اي يشترط في الشكل الثاني بحسب الكم كلية الكبرى اذ عند جزئيتها يحصل الاختلاف كقولنا كل انسان ناطق وبعض الحيوان ليس بناطق كان الحق الايجاب ولو قلنا بعض الصاهل ليس بناطق كان الحق السلب

## التصديقات الشكل الثاني وشرائطه

| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
|---|---|---|---|---|
| الموجبة الكلية | ب م | س | ب ٢ نر | س |
| الموجبة الجزئية | ب ٣ نو | س | ب ٤ نل | س |
| السالبة الكلية | س | س | س | س |
| السالبة الجزئية | س | س | س | س |

التصديقات
الشكل الثاني و
شرائطه

مع دوام الصغرى او انعكاس سالبة الكبرى وكون الممكنة

مع الضرورية او الكبرى المشروطة ينتج الكليتان سالبة

كلية والمختلفتان في الكم ايضا سالبة جزئية

قوله مع دوام الصغرى اي يشترط في هذا الشكل بحسب الجهة امران الاول اجمالا بحسب ... ان يصدق الدوام على الصغرى بان يكون دائمة او ضرورية واما ان يكون الكبرى من القضايا التي تنعكس سوالبها من الست التي لا تنعكس سوالبها والثاني ... ان الممكنة لا تستعمل في هذا الشكل الا مع الضرورية سواء كانت الضرورية صغرى او كبرى ... ان كانت صغرى كانت الكبرى ضرورية او مشروطة ... وان كانت كبرى ... فضرورية لا غير

ودليل الشرطين انه لولاهما لزم اختلاف النتيجة والتفصيل لا يناسب المختصر قوله ينتج الكليتان

المنتجة في هذا الشكل اربعة حاصلة من ضرب الكبرى الكلية الموجبة ... الكلية

وضرب الكبرى الكلية السالبة في الصغريين الموجبتين ... الضرب الاول ... موجبة

كلية ... سالبة كلية نحو ...

سالبة كلية نحو ... المنتج الكليتان ...

من صغرى موجبة جزئية وكبرى سالبة كلية نحو بعض ج ب ولا شيء من ا ب ... سالبة

جزئية وكبرى موجبة كلية نحو بعض ج ليس ب وكل ا ب النتيجة فيهما سالبة جزئية نحو بعض ج ليس ا

| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | ج | ج | ج | ج |
| [illegible] | ج | ج | ج | ج |
| [illegible] | ج | ج | ج | ج |
| [illegible] | ج | ج | ج | ج |

التصديقات القياس الاقتراني الشكل الثالث

بالخلف او عكس الكبرى او الصغرى ثم الترتيب ثم النتيجة وفي الثالث ايجاب الصغرى وفعليتها

واليهما اشار المتن بقوله والمختلفتان في الكم ايضا اي كما انهما مختلفتان في الكيف بناء على ما سبق في الشرط
ينتج سالبة جزئية قوله بالخلف يعني دليل انتاج هذه الضروب لهاتين النتيجتين امور الاول الخلف وهو
ان يجعل نقيض النتيجة لايجابه صغرى وكبرى القياس لكليتها كبرى لينتج من الشكل الاول ما ينافي الصغرى
وهذا جار في الضروب الاربعة كلها والثاني عكس الكبرى ليرتد الى الشكل الاول لينتج النتيجة المطلوبة و
ذلك انما يجري في الضرب الاول والثالث لان كبراهما سالبة كلية تنعكس كنفسها واما الآخران
فكبراهما موجبة كلية لا تنعكس الا موجبة جزئية لا تصلح لكبروية الشكل الاول مع ان صغراهما ايضا سالبة
لا تصلح لصغروية الشكل الاول والثالث ان يعكس الصغرى فيصير شكلا رابعا ثم يعكس الترتيب يعني يجعل
عكس الصغرى كبرى والكبرى صغرى فيصير شكلا اولا لينتج نتيجة تنعكس الى النتيجة المطلوبة وذلك
انما يتصور فيما يكون عكس الصغرى كلية لتصلح لكبروية الشكل الاول وهذا انما هو في الضرب الثاني فان
صغراه سالبة كلية تنعكس كنفسها واما الاول والثالث فصغراهما موجبة لا تنعكس الا جزئية واما الرابع
فصغراه سالبة جزئية لا تنعكس ولو فرض انعكاسها لا تكون الا جزئية ايضا فتدبر قوله ايجاب الصغرى وفعليتها
لان الحكم في كبراه سواء كان ايجابا او سلبا على ما هو الاوسط بالفعل كما مر فلو لم يتحد الاصغر مع الاوسط
بالفعل بان لا يتحد اصلا وتكون الصغرى سالبة او يتحد لكن لا بالفعل وتكون الصغرى موجبة ممكنة

التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة

غير البعض المحكوم عليه بالاكبر صغرى وكلما جاز ان يكون الخ فلا يلزم تعدية الحكم من الاكبر الى الاصغر كبرى منتجة الخ

التركيب
للصفحة المهندسة
١٣٢٢ ١٣٥
بهندسة

١٢ صفحه ١٣٢ قوله اما على الاول فلان الحق تا ههنا الايجاب لشرع ند كور كرئه حمليه صورته متصلا اصلا او لاشئ من الحجر آه ولاشئ

17956

التصديقات

القياس الاقتراني الشكل الثالث

معَ كلية احدهما لينتج الموجبتان مَعَ الموجبة الكلية او بالعكس موجبة جزئية ومَعَ السالبة الكلية او الكليةُ مع الجزئية سالبة جزئية

لم يتعد الحكم من الاوسط بالفعل الى الاصغر قوله مع كلية احدهما لانه لو كانت المقدمتان

فوجب ان يكون صغرى الشكل الثالث فعلية موجبة ١٢

جزئيتين لجاز ان يكون البعض من الاوسط المحكوم عليه بالاصغر غير البعض المحكوم عليه بالاكبر فلا يلزم تعدية الحكم من الاكبر الى الاصغر مثلا يصدق بعض الحيوان انسان وبعض الحيوان فرس ولا يصدق بعض الانسان فرس قوله لينتج الموجبتان الضروب المنتجة في هذا الشكل بحسب الشرائط المذكورة ستة حاصلة من ضم الصغرى الموجبة الكلية الى الكبريات الاربع وضم صغرى الموجبة الجزئية الى الكبريين الكليتين الموجبة والسالبة وهذه الضروب كلها مشتركة في انها لا تنتج الا جزئية لكن ثلثة منها تنتج الايجاب وثلثة منها تنتج السلب اما المنتجة للايجاب فاولها المركب من موجبتين كليتين نحو كل ج ب وكل ج ا فبعض ب ا وثانيها المركب من موجبة جزئية صغرى وموجبة كلية كبرى والى هذين اشار المصنف رح بقوله لينتج الموجبتان اى الصغرى مع الموجبة الكلية اى الكبرى والثالث عكس الثاني اعني المركب من موجبة كلية صغرى وموجبة جزئية كبرى واليه اشار بقوله او بالعكس فليس المراد من العكس عكس الضربين المذكورين اذ ليس عكس الاول الا الاول فتأمل واما المنتجة للسلب فاولها المركب من موجبة كلية وسالبة كلية والثاني من موجبة جزئية وسالبة

نحو كل انسان حيوان ولا شيء من الانسان بفرس ١٢

كلية واليهما اشار بقوله ومع السالبة الكلية اى لينتج الموجبتان مع السالبة الكلية والثالث

نحو بعض الحيوان انسان ولا شيء من الحيوان بحمار ١٢

من موجبة كلية وسالبة جزئية كما قال او الكلية مع الجزئية اى الموجبة الكلية مع السالبة الجزئية

نحو كل انسان حيوان وبعض الانسان ليس بفرس ١٢

| الصغريات / الكبريات | الموجبة الكلية | الموجبة الجزئية | السالبة الكلية | السالبة الجزئية |
|---|---|---|---|---|
| الموجبة الكلية | ١ ب جز | ٥ ب جز | ٢ ب جز | ٤ ب جز |
| الموجبة الجزئية | ٣ ب جز | س | ٦ ب جز | س |
| السالبة الكلية | س | س | س | س |
| السالبة الجزئية | س | س | س | س |

بالخلف او عكس الصغرى او الكبرى ثم الترتيب ثم النتيجة وفي

الرابع ايجابهما مع كلية الصغرى واختلافهما مع كلية احدهما

قوله بالخلف يعني بيان انتاج هذه الضروب لهذه النتائج اما بالخلف وهو ههنا ان يؤخذ نقيض النتيجة ويجعل لكليته كبرى وصغرى القياس لايجابها صغرى لينتج من الشكل الاول ما ينافي الكبرى وهذا يجري في الضروب كلها واما بعكس الصغرى ليرجع الى الشكل الاول وذلك حيث تكون الكبرى كلية كما في الضرب الاول والثاني والرابع والخامس واما بعكس الكبرى ليصير شكلا ثالثا ثم عكس الترتيب ليرتد شكلا اولا وينتج نتيجة ثم تعكس هذه النتيجة فانه المطلوب وذلك حيث تكون الكبرى موجبة ليصلح عكسها صغرى للشكل الاول وتكون الصغرى كلية لتصلح كبرى له كما في الضرب الاول والثالث لا غير قوله وفي الرابع اي يشترط في انتاج الشكل الرابع بحسب الكم والكيف احد الامرين اما ايجاب المقدمتين مع كلية الصغرى واما اختلاف المقدمتين في الكيف مع كلية احدهما وذلك لانه لولا احدهما لزم اما كون المقدمتين سالبتين او موجبتين مع كون الصغرى جزئية او جزئيتين مختلفتين في الكيف وعلى التقادير الثلثة يحصل الاختلاف وهو دليل العقم اما على الاول فلان الحق في قولنا لا شيء من الحجر بانسان ولا شيء من الناطق بحجر هو الايجاب ولو قلنا لا شيء من الفرس بحجر كان الحق السلب واما على الثاني فلانا اذا قلنا بعض الحيوان انسان وكل ناطق حيوان كان الحق الايجاب ولو قلنا كل فرس حيوان كان الحق السلب واما على الثالث فلان الحق في قولنا بعض الحيوان انسان وبعض الجسم ليس بحيوان هو الايجاب ولو قلنا بعض الحجر ليس بحيوان كان الحق السلب

القياس الاقتراني الشكل الرابع

التصديقات

التصديقات
القياس الاقتراني الشكل الرابع

لينتج الموجبة الكلية مع الاربع والجزئية مع السالبة الكلية والسالبتان مع الموجبة الكلية وكليتهما مع الموجبة الجزئية جزئية موجبة ان لم يكن سلب والا فسالبة

ثم ان المصنف لم يتعرض لبيان شرائط الرابع بحسب الجهة لقلة الاعتداد بهذا الشكل لكمال بعده عن الطبع ولم يتعرض ايضا لنتائج الاختلاطات الحاصلة من الموجهات في شيء من الاشكال الاربعة لطول الكلام فيها وتفصيلها موكول الى مطولات الفن **قوله** لينتج الموجبة الكلية آه الضروب المنتجة في هذا الشكل بحسب احد الشرطين السابقين ثمانية حاصلة من ضم الصغرى الموجبة الكلية مع الكبريات الاربع والصغرى الموجبة الجزئية مع الكبرى السالبة الكلية وضم الصغريين السالبتين الكلية والجزئية مع الكبرى الموجبة الكلية وضم كليتهما اي الصغرى السالبة الكلية مع الكبرى الموجبة الجزئية فالاولان من هذه الضروب وهما المؤلف من الموجبتين الكليتين والمؤلف من موجبة كلية صغرى وموجبة جزئية كبرى ينتجان موجبة جزئية والبواقي المشتملة على السلب تنتج سالبة جزئية في جميعها الا في ضرب واحد وهو المركب من صغرى سالبة كلية وكبرى موجبة كلية فانه ينتج سالبة كلية وفي عبارة المصنف تسامح حيث توهم ان ما سوى الاولين من هذه الضروب ينتج السلب الجزئي وليس كذلك كما عرفت ولو قدم لفظ موجبة على جزئية لكان اولى والتفصيل ههنا ان ضروب هذا الشكل ثمانية الاول من موجبتين كليتين والثاني من موجبة كلية صغرى وموجبة جزئية كبرى ينتجان موجبة جزئية والثالث من صغرى سالبة كلية وكبرى موجبة كلية

وايضا الاطلاق بل ان كانت النتيجة من الخاصتين تنعكس منها السالبة الجزئية كنفسها كما مر ١٢ تحفة شاهجهانی

بالخلف او بعكس الترتيب ثم النتيجة او بعكس المقدمتين

ينتج سالبة كلية والرابع عكس ذلك والخامس من صغرى موجبة جزئية وكبرى سالبة كلية والسادس
اى موجبة كلية صغرى وسالبة كلية كبرى نحو كل انسان ناطق ولا شيء من الحجر بانسان ١٢

من سالبة جزئية صغرى وموجبة كلية كبرى والسابع من موجبة كلية صغرى وسالبة جزئية

كبرى والثامن من سالبة كلية صغرى وموجبة جزئية كبرى وهذه الضروب الخمسة الباقية
نحو كل انسان حيوان وبعض الجنس ليس بانسان ١٢ — نحو لا شيء من الفرس بانسان وبعض الصاهل فرس ١٢

ينتج سالبة جزئية فاحفظ هذا التفصيل فانه نافع فيما سيجيء قوله بالخلف وهو في هذا الشكل

ان يؤخذ نقيض النتيجة ويضم الى احدى المقدمتين لينتج ما ينعكس الى ما ينافي المقدمة

الاخرى وذلك يجري في الضرب الاول والثاني والثالث والرابع والخامس دون البواقي

وقال المص في شرح الشمسية بجريانه في السادس وهو سهو قوله او بعكس الترتيب وذلك
المشهور بالسعدية ١٢

انما يجري حيث تكون الكبرى موجبة والصغرى كلية والنتيجة مع ذلك قابلة للانعكاس

كما في الاول والثاني والثالث والثامن ايضا ان تنعكس السالبة الجزئية كما اذا كانت من احدى

الخاصتين دون البواقي قوله او بعكس المقدمتين فيرجع الى الشكل الاول ولا يجري الا حيث تكون

الصغرى موجبة والكبرى سالبة كلية لتنعكس الى الكلية كما في الرابع والخامس لا غير
فيكون عكسهما ايهما صالحا لصغروية الشكل الاول ١٢

القياس الاقتراني الشكل الرابع

ع يصل الشكل الاول ولهذا لا يجري هذا الا اذا كانت الكبرى موجبة لتصلح لصغروية الشكل الاول واذا كانت الصغرى كلية لتصلح لكبروية الشكل الاول ١٢ تحفة شاهجهانی

التركيب
للصفحة المهندسة
١٣٦+١٣٧+١٣٨
بهندسة

عنوان الضرب الرابع والخامس صغراهما موجبة وكبراهما سالبة كلية منعكس الى الكلية صغرى وما يكون صغراه الجزئية جج

الترکیب
للصفحة المهندسة
١٣٢+١٤١٠
بهندسة

وعكس النقيض ان مطلقة عامه بود سالبه يعنى موافق اصل الكيف نزد قدما مثل الاتى محالبين موجود فى انتاجه من شرط ثالث

قال المص

٥١٤ قوله ففي الكلام دفع لما قال ميرزاجان من ان لفظ بالفعل زائد لان الايجاب بالفعل لا يشترط في الشكل الرابع بل الايجاب فقط شرط فيه وحاصل الدفع ان الفعلية ايضا شرط في هذه الضروب

اوبالرد الى الثاني بعكس الصغرى او الثالث بعكس الكبرى

وضابطة شرائط الاربعة انه لابد لها اما من عموم

موضوعية الاوسط مع ملاقاته للاصغر بالفعل

قوله اوبالرد ولايجري الاحيث تكون المقدمتان مختلفتين في الكيف والكبرى كلية والصغرى قابلة للانعكاس كما في الثالث والرابع والخامس والسادس ايضا ان انعكست السالبة الجزئية لا غير كما اذا كانت من الخاصتين

قوله بعكس الكبرى ولايجري الاحيث تكون الصغرى موجبة والكبرى قابلة للانعكاس وتكون الصغرى او عكس الكبرى كلية وهذا الاخير لازم للاولين في هذا الشكل فتدبر وذلك كما في الاول والثاني والرابع والخامس والسابع ايضا ان انعكس السلب الجزئي دون البواقي قوله وضابطة شرائط الاربعة

اي الامر الذي اذا رعاية في كل قياس اقتراني حملي كان منتجا ومشتملا على الشرائط السابقة جزما

قوله انه لابد اي لابد في انتاج القياس من احد الامرين على سبيل منع الخلو قوله اما من عموم موضوعية الاوسط اي كلية قضية موضوعها الاوسط كالكبرى في الشكل الاول وكاحدى المقدمتين في الشكل الثالث وكالصغرى في الضرب الاول والثاني والثالث والرابع والسابع والثامن من الشكل الرابع

قوله مع ملاقاته اي اما بان يحمل الاوسط ايجابا على الاصغر بالفعل كما في صغرى الشكل الاول او بان يحمل الاصغر على الاوسط ايجابا بالفعل كما في صغرى الشكل الثالث وكما في صغرى الضرب الاول والثاني والرابع والسابع من الشكل الرابع ففي الكلام اشارة استطرادية الى اشتراط فعلية الصغرى في هذه الضروب ايضا

وان كانت موجبة تحققت الملاقاة لكن لا يتحقق فيه ما انضم الى هذه الملاقاة وهو عموم موضوعية الاوسط لكونها جزئية ١٢ ٥١٤ قوله

التصديقات
ضابطة شرائط الاشكال الاربعة

قوله والرابع وقد علمت شرائط الضروب الستة من الشكل الرابع سابقا فيظهر من قوله عموم موضوعية الاكبر مع الاختلاف في الكيف

او حمله على الاكبر واما من عموم موضوعية الاكبر مع الاختلاف في الكيف

قوله او حمله على الاكبر اي او مع حمل الاوسط على الاكبر ايجابا فان السلب سلب الحمل وانما الحمل هو الايجاب وذلك كما في كبرى الضرب الاول والثاني والثالث والثامن من الشكل الرابع فالضربان الاولان قد اندرجا تحت كلا شقي الترديد الثاني فهو ايضا على سبيل منع الخلو كالاول وههنا تمت الاشارة الى شرائط انتاج جميع ضروب الشكل الاول والثالث وستة ضروب من الشكل الرابع فاحفظه واعلم انه لم يقل او للاكبر اي او مع ملاقاته للاكبر مع كونه اخصر لان الملاقاة تشمل الوضع والحمل كما تقدم فيلزم كون القياس المرتب على هيئة الشكل الاول من كبرى موجبة كلية مع صغرى سالبة منتجا ويلزم ايضا كون القياس المرتب على هيئة الشكل الثاني من صغرى سالبة وكبرى موجبة مع كلية احدى مقدمتيه منتجا وقد اشتبه ذلك على بعض الفحول فاعرفه

قوله واما من عموم موضوعية الاكبر هذا هو الامر الثاني من الامرين اللذين ذكرنا انه لا بد في انتاج القياس من احدهما وحاصله كلية كبرى بكون الاكبر موضوعا فيها مع اختلاف المقدمتين في الكيف وذلك كما في جميع ضروب الشكل الثاني وكما في الضرب الثالث والرابع والخامس والسادس من الشكل الرابع فقد اشتمل الضرب الثالث والرابع منه على كلا الامرين ولذا حملنا الترديد الاول على منع الخلو فقد اشير الى جميع شرائط الشكل الاول والثالث كما وكيفا وجهة والى شرائط الشكل الثاني والرابع كما وكيفا وبقيت شرائط الشكل الثاني بحسب الجهة فاشار اليها بقوله مع منافاة الخ

ضابطة شرائط الاشكال الاربعة في التصديقات

مع منافاة نسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر لنسبته الى ذات الاصغر

قوله مع منافاة الخ يعني ان القياس المنتج المشتمل على الامر الثاني اعني عموم موضوعية الاكبر مع الاختلاف في الكيف اذا كان الاوسط منسوبا ومحمولا في كلتا مقدمتيه كما في الشكل الثاني فلا بد في انتاجه من شرط ثالث وهو منافاة نسبة وصف الاوسط المحمول الى وصف الاكبر الموضوع في الكبرى لنسبة وصف الاوسط المحمول كذلك الى ذات الاصغر الموضوع في الصغرى يعني لا بد ان تكون النسبتان المذكورتان بكيفيتين بحيث يمتنع اجتماع اثنين النسبتين في الصدق لو اتحد طرفاهما فرضا وهذه المنافاة دائرة وجودا وعدما مع امرين شرطي الشكل الثاني بحسب الجهة فبتحققهما تحقق الانتاج وبانتفائهما تنتفي اما انها دائرة مع الشرطين وجودا اعني كلما وجد الشرطان المذكوران تحققت المنافاة المذكورة فلانه اذا كانت الصغرى مما يصدق عليه الدوام والكبرى اية قضية كانت من الموجهات ماعدا الممكنتين فان لهما حكما على حدة كما سيجيء فلا شك انه تكون نسبة وصف الاوسط الى ذات الاصغر بدوام الايجاب مثلا ولا اقل من ان تكون نسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر بفعلية السلب ضرورة ان المطلقة العامة اعم من جميع الكبريات والمطلقة العامة تدل على سلب الاوسط عن ذات الاكبر بالفعل واذا كان مسلوبا عن ذاته بالفعل كان مسلوبا عن وصفه بالفعل قطعا ولا اخفاء في المنافاة بين دوام الايجاب وفعلية السلب واذ تحققت المنافاة بين شيء وبين الاعم لزمت المنافاة بينه وبين الاخص بالضرورة

التصديقات

ضابطة شرائط الاشكال الاربعة

وكذا اذا كانت الكبرى مما تنعكس سالبتها والصغرى اية قضية كانت سوى الممكنتين كما امر اذ ح تكون نسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر بضرورة الايجاب مثلا او دوامه ولا اختفاء في منافاتها مع نسبة وصف الاوسط الى ذات الاصغر بفعلية السلب واخص منها وكذا اذا كانت الصغرى ممكنة والكبرى ضرورية او مشروطة اذ ح تكون نسبة وصف الاوسط الى ذات الاصغر بامكان الايجاب مثلا ونسبة وصف الاوسط الى وصف الاكبر بضرورة السلب اما في الكبرى المشروطة فظاهرة واما في الضرورية فلان المحمول اذا كان ضروريا للذات ما دامت وجودة كان ضروريا لوصفها العنواني لان الذات لازم للوصف والمحمول لازم للذات ولازم اللازم لازم وكذا اذا كانت الكبرى ممكنة والصغرى ضرورية مثلا للمشروطة وامانها دائرة مع الشرطين عدما اي كلما انتفى احد الشرطين المذكورين لم تتحقق المنافاة المذكورة فلانه اذا لم تكن الصغرى مما يصدق عليه الدوام ولا الكبرى مما تنعكس سالبتها لم تكن في الصغريات اخص من المشروطة الخاصة ولا في الكبريات اخص من الوقتية ولا منافاة بين ضرورة الايجاب مثلا بحسب الوصف لا دائما وبين ضرورة السلب في وقت معين لا دائما اذ لعل ذلك الوقت غير اوقات الوصف العنواني واذا ارتفعت المنافاة بين الاخصين ارتفعت بين ما هو اعم منهما ضرورة وكذا اذا لم تكن الكبرى ضرورية ولا مشروطة حين كون الصغرى ممكنة كان اخص الكبريات الدائمة والعرفية الخاصة والوقتية ولا منافاة بين امكان الايجاب ودوام السلب ما دام الذات ولا بينه وبين دوام السلب بحسب الوصف

الترکیب

الصفحة المهندسة

١٤٣+١٤٤

بهندسة

اي قضية كانت من الموجهات

على الدوام وذا الكبرى

نسبة وصف الاوسط الى ذات الاصغر

بدوام الايجاب مثلا

## التركيب للصفحة المهندسة

١٢٨+١٢٦+١٢١

بهندسة

## فصل الشرطي من الاقتراني اما ان يتركب من متصلتين او منفصلتين او حملية ومتصلة او حملية ومنفصلة او متصلة ومنفصلة وينعقد فيه الاشكال الاربعة وفي تفصيلها طول

لا دائما ولا بينه وبين ضرورة السلب في وقت معين الا دائما وكذا اذا لم تكن الصغرى ضرورية على تقدير كون الكبرى ممكنة كان اخص الصغريات المشروطة الخاصة او الدائمة ولا منافاة بين امكان الايجاب وبين ضرورة السلب بحسب الوصف لا دائما ولا بينه وبين دوام السلب ما دام الذات قطعا وتحقيق هذا البحث على هذا الوجه مما تفردت به بعون الله الجليل عبد الله ميدي بمن يشاء الى سواء السبيل وهو حسبي ونعم الوكيل قوله من متصلتين كقولنا كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود وكلما كان النهار موجودا فالعالم مضيء ينتج كلما كانت الشمس طالعة فالعالم مضيء قوله او منفصلتين كقولنا دائما اما ان يكون العدد زوجا واما ان يكون فردا ودائما اما ان يكون الزوج زوج الزوج او يكون زوج الفرد ينتج دائما اما ان يكون العدد زوج الزوج او يكون زوج الفرد او يكون فردا قوله او حملية ومتصلة نحو هذا الشيء انسان وكلما كان هذا الشيء انسانا كان حيوانا ينتج هذا حيوان ونحو كلما كان هذا الشيء انسانا فهو حيوان وكل حيوان جسم ينتج كلما كان هذا الشيء انسانا كان جسما قوله او حملية ومنفصلة نحو هذا عدد ودائما اما ان يكون العدد زوجا او فردا ينتج فهذا اما ان يكون زوجا او فردا قوله او متصلة ومنفصلة نحو كلما كان هذا ثلثة فهو عدد ودائما اما ان يكون العدد زوجا او يكون فردا ينتج كلما كان هذا ثلثة فاما ان يكون زوجا او فردا قوله وينعقد يعني لا بد في تلك الاقسام من اشتراك المقدمتين في جزء يكون هو الحد الاوسط فاما ان يكون محكوما عليه في كلتا المقدمتين او محكوما به فيهما او محكوما به في الصغرى ومحكوما عليه في الكبرى او بالعكس فالاول هو الشكل الثالث والثاني هو الثاني والثالث هو الاول والرابع هو الرابع قوله وفي تفصيلها اي في تفصيل الاشكال الاربعة في تلك الاقسام الخمسة بحسب الشرائط والضروب والنتائج طول لا يليق

او محكوما به فيهما نحو كلما كانت الشمس طالعة فالعالم مضيء وليس البتة اذا كان الليل موجودا فالعالم مضيء فليس البتة كلما كانت الشمس طالعة

التصديقات
القياس الاقتراني الشرطي
واقسامه

قوله النتائج الاربع وضع كل من المقدم والتالی رفع الآخر ورفع كل منهما وضع الآخر كما فی المثال المذكور فی الشرح

## فصل الاستثنائی ينتج من المتصلة وضع المقدم ورفع التالی ومن الحقيقية

بالمختصرات فليطلب من مطولات المتاخرين قوله الاستثنائی القياس الاستثنائی وهو الذی تكون النتيجة مذكورة فيه بمادتها وهيأتها ابدا تركب من مقدمة شرطية ومن مقدمة حملية يستثنی فيها عين احد جزئی الشرطية او نقيضه لينتج عين الآخر او نقيضه فالاحتمالات المتصورة فی انتاج كل استثنائی اربعة وضع كل ورفع كل لكن المنتج منها فی كل قسم شیء وتفصيله ما افاده المصنف من ان الشرطية ان كانت متصلة ينتج منها احتمالان وضع المقدم ينتج وضع التالی لاستلزام تحقق الملزوم تحقق اللازم ورفع التالی ينتج رفع المقدم لاستلزام انتفاء اللازم انتفاء الملزوم واما وضع التالی فلا ينتج وضع المقدم ولا رفع المقدم ينتج رفع التالی لجواز كون اللازم اعم فلا يلزم من تحققه تحقق الملزوم ولا من انتفاء الملزوم انتفاء اللازم وقد علمت من هذا ان المراد بالمتصلة فی هذا الباب اللزومية واعلم ايضا ان المراد بالمنفصلة ههنا العنادية وان كانت الشرطية منفصلة مانعة الجمع ينتج من وضع كل جزء رفع الآخر لامتناع اجتماعهما ولا ينتج من رفع كل وضع الآخر لعدم امتناع الخلو عنهما ومانعة الخلو بالعكس واما الحقيقية فلما اشتملت علی منع الجمع والخلو معا ينتج فی الصور الاربع النتائج الاربع قوله وضع المقدم ورفع التالی كما ان كان هذا انسانا كان حيوانا لكنه انسان فهو حيوان ولكنه ليس بحيوان فليس بانسان قوله ومن الحقيقية كقولنا اما ان يكون هذا العدد زوجا او فردا لكنه زوج فليس بفرد لكنه فرد فليس بزوج لكنه ليس بفرد فهو زوج لكنه ليس بزوج

التركيب

المصفحة المهندسة

١٥١+١٤٨

بهندسة

التركيب
للصفحة المهندسة
١٥١+١٥٢
بمناسبة

## التصديقات قياس الخلف والاستقراء وتعريفهما

كمانعة الجمع ودفعه كمانعة الخلو وقد يختص باسم قياس الخلف وهو ما يقصد به اثبات المطلوب بابطال نقيضه وهو يرجع الى استثنائي واقترانى فصل الاستقراء تصفح الجزئيات

فهو فرد قوله كمانعة الجمع نحو هذا اما شجر او حجر لكنه شجر فليس بحجر لكنه حجر فليس بشجر قوله كمانعة الخلو نحو هذا اما لا شجر او لا حجر لكنه ليس بلا شجر فهو لا حجر لكنه ليس بلا حجر فهو لا شجر قوله وقد يختص الخ اعلم انه قد يستدل على اثبات المدعى بانه لولاه لصدق نقيضه لاستحالة ارتفاع النقيضين لكن نقيضه غير واقع فيكون هو واقعا كما مر غير مرة في مباحث العكوس القياسية وهذا القسم من الاستدلال يسمى بالخلف اما لانه ينجر الى الخلف اى المحال على تقدير صدق نقيض المطلوب او لانه ينتقل منه الى المطلوب من خلفه اى من ورائه الذي هو نقيضه وهذا ليس قياسا واحدا بل ينحل الى قياسين احدهما اقترانى شرطي والآخر استثنائي متصل يستثنى فيه نقيض التالي هكذا لو لم يثبت المطلوب لثبت نقيضه وكلما ثبت نقيضه ثبت المحال ينتج لو لم يثبت المطلوب لثبت المحال لكن المحال ليس بثابت فيلزم ثبوت المطلوب لكونه نقيض المقدم ثم قد يفتقر بيان الشرطية يعني قولنا كلما ثبت نقيضه ثبت المحال الى دليل فتكثر القياسات كذا قال المص في شرح الاصول فقوله مرجعه الى استثنائي واقترانى معناه ان هذا القدر لازم منه في كل قياس خلف وقد يزيد عليه فافهم قوله الاستقراء تصفح الجزئيات اعلم ان الحجة على ثلثة اقسام لان الاستدلال اما من حال الكلي على حال الجزئيات واما من حال الجزئيات على حال كليها واما من حال احد الجزئين المندرجين تحت كلي على حال الجزئي الآخر

على الحكم الجزئي فانها ايضا قياس حقيقة لكونه مفيد اليقين ١٢ س قوله فلا شك ان تتبع البعض يفيد اليقين بهذا الحكم الجزئي

## لاثبات حكم كلي

فالاول هو القياس وقد سبق مفصلا والثاني هو الاستقراء والثالث هو التمثيل فالاستقراء هو الحجة

التي يستدل فيها من حكم الجزئيات على حكم كليها هذا التعريف الصحيح الذي لا غبار عليه واما ما استنبطه المصنف

من كلام الفخار وفخر الاسلام واختاره اعني تصفح الجزئيات وتتبعها لاثبات حكم كلي ففيه تسامح

ظاهر فان هذا التتبع ليس معلوما تصديقيا موصلا الى مجهول تصديقي فلا يندرج تحت الحجة وكان

الباعث على هذه المسامحة هو الاشارة الى ان تسمية هذا القسم من الحجة بالاستقراء ليس على سبيل الاتحاد

بل على سبيل النقل وههنا وجه آخر يجي ان شاء الله تعالى في تحقيق التمثيل قوله لاثبات حكم كلي

اما بطريق التوصيف فيكون اشارة الى ان المطلوب في الاستقراء لا يكون حكما جزئيا كما ستحققه واما

بطريق الاضافة والتنوين في كلي عوض عن المضاف اليه اي لاثبات حكم كليها اعني كلي تلك

الجزئيات وهذا وان اشتمل الحكم الجزئي والكلي كليهما بحسب الظاهر الا انه في الواقع لا يكون المطلوب بالاستقراء

الا الكلي وتحقيق ذلك انهم قالوا ان الاستقراء اما تام يتصفح فيه حال الجزئيات باسرها وهو يرجع الى

القياس المقسم كقولنا كل حيوان اما ناطق او غير ناطق وكل ناطق حساس وكل غير ناطق من الحيوان

حساس ينتج كل حيوان حساس وهذا القسم يفيد اليقين واما ناقص يكتفى فيه بتتبع اكثر الجزئيات كقولنا كل حيوان

يحرك فكه الاسفل عند المضغ لان الانسان كذلك والفرس والبقر كذلك الى غير ذلك مما صادفناه من افراد الحيوان

لا يفيد الا الظن لجواز ان يكون من الحيوان ما لم نصادفه يحرك فكه الاعلى عند المضغ كما يسمع في التمساح

ان الحكم الثاني لا يفيد الا الظن لا يصح اذا كان المطلوب هو الحكم الكلي واما اذا اكتفى بالجزئي فلا شك ان تتبع البعض يفيد اليقين

به كما يقال بعض الحيوان فرس وبعضه انسان وكل فرس يحرك فكه الاسفل عند المضغ وكل انسان ايضا كذلك

الاستقراء وتعريفه وحكمه التصديقات

الترکیب
للصفحة المهندسة
١٥٢ + ١٥٥
بهندسة

الترکیب للصفحة المهندسة

صفحة ١٥٦

# والتمثيل بيان مشاركة جزئي لآخر في علة الحكم ليثبت فيه والعمدة في طريق الدوران والترديد

قلنا ان بعض الحيوان كذلك ومثل هذا على ان حمل عبارة المتن على التوصيف كما هو الرواية احسن من حيث الدراية ايضا اذ ليس فيه شبهة صحة التعريف بالاعم قوله التمثيل بيان مشاركة جزئي لآخر في علة الحكم المثبت فيه اي ليثبت الحكم في الجزئي الاول وبعبارة اخرى هي تشبيه جزئي بجزئي في معنى مشترك بينهما ليثبت في المشبه الحكم الثابت في المشبه به المعلل بذلك المعنى كما يقال النبيذ حرام لان الخمر حرام وعلة حرمته الاسكار وهو موجود في النبيذ وفي العبارتين تسامح فان التمثيل هو الحجة التي يقع فيها ذلك البيان والتشبيه وقد عرفت النكتة في التسامح في تعريف الاستقراء ونقول ههنا كما ان العكس يطلق على المعنى المصدري اعني التبديل وعلى القضية الحاصلة بالتبديل كذلك التمثيل يطلق على المعنى المصدري وهو التشبيه والبيان المذكوران وعلى الحجة التي يقع فيها ذلك التشبيه والبيان فما ذكره تعريف للتمثيل بالمعنى الاول ويعلم المعنى الثاني بالمقايسة وهذا كما عرف المص العكس بالتبديل وقس عليه الحال فيما سبق في الاستقراء هذا ولكن لا يخفى ان المص عدل في تعريفي الاستقراء والتمثيل عن المشهور المذكور دفعا لتوهم هذا التسامح بل هو الاكثر فتامل فيه قوله والعمدة في طريقه الدوران والترديد اعلم انه لا بد في التمثيل من مقدمات ثلث الاولى ان الحكم ثابت في الاصل اعني المشبه به الثانية ان علة الحكم في الاصل الوصف الكذائي الثالثة ان ذلك الوصف موجود في الفرع اعني المشبه فانه اذا تحقق العلم بهذه المقدمات الثلث ينتقل الذهن الى كون الحكم ثابتا في الفرع ايضا وهو المطلوب من التمثيل ثم ان المقدمة الاولى والثالثة ظاهرتان في كل

التصديقات التمثيل وتعريفه واحكامه

# فصل القياس اما برهاني

كل تمثيل و انما الاشكال فى الثانية وبيانها الطرق متعددة فصلوها فى كتب اصول الفقه والمص ذكر ما هو العمدة منها وهو طريقان الاول الدوران وهو ترتب الحكم على الوصف الذى له صلوح العلية وجودا او عدما كترتب حكم الحرمة فى الخمر على الاسكار فانه ما دام مسكرا حرام

يعنى اذا وجد الوصف وجد الحكم واذا عدم عدم ١٢

واذا زال عنه الاسكار زالت حرمته قالوا والدوران علامة كون المدار اعنى الوصف علة للدائر اى الحكم الثانى الترديد ويسمى بالسبر والتقسيم ايضا وهو ان يتفحص اولا اوصاف الاصل ويردد ان علة الحكم هل هو هذه الصفة او تلك ثم يبطل ثانيا علية كل صفة حتى يستقر على وصف واحد فيستفاد من ذلك كون هذا الوصف علة كما يقال علة حرمة الخمر اما الاتخاذ من العنب او الميعان او الكون المخصوص

اى من تفحص اوصاف الاصل و ترديد العلية للحكم اولا و ابطال كل ثانيا ١٢ ابو الفتح

او الطعم المخصوص او الرائحة المخصوصة او الاسكار لكن الاول ليس بعلة لوجوده فى الدبس بدون الحرمة وكذلك البواقى ما سوى الاسكار بمثل ما ذكر فتعين الاسكار للعلية قوله القياس الخ

القياس كما ينقسم باعتبار الهيأة والصورة الى الاستثنائى والاقترانى باقسامهما فكذلك ينقسم باعتبار المادة الى الصناعات الخمس اعنى البرهان والجدل والخطابة والشعر والمغالطة وقد يسمى سفسطة ايضا لان مقدماته اما ان تفيد تصديقا او تاثيرا آخر غير التصديق اعنى التخييل والثانى الشعر والاول اما ان يفيد ظنا او جزما فالاول الخطابة والثانى ان اعتبر فيه الحق فهو البرهان والا فان اعتبر فيه عموم الاعتراف من العامة او التسليم من الخصم فهو الجدل والا فهو المغالطة واعلم ان المغالطة ان استعملت فى مقابلة الحكيم سميت سفسطة وان استعملت فى مقابلة غير الحكيم فهو مشاغبة

التصديقيات
تقسيم القياس باعتبار المادة

قوله واعلم ایضا انه الخ از بیانات سابقه معلوم ۱۲ صفحه ۱۵۴ قوله کلمه محمول فی کون



القیاس اما برهانی

واما جدلی واما خطابی واما شعری واما سفسطی

ومنفصلة حملية ... اما اقترانی حملی او شرطی ... ومنفصلات القیاس

حقیقیه ... الاستثنائی ... النتائج الحقیقیه

والتیقن بفعل ... مرکب من ... بیانات ... اول ... ثانی ... ثالث ... رابع ... خامس

الترکیب

الصفحة المضلعة

۱۵۹×۱۵۰

مهندسة

ضروری الصغری ولا صغری فان اعتبر فیه عموم آه فهو المشاغبة ان لم یعتبر فهو الجدل وان لم یفد جزما یقینیا

## التركيب

### الصفحة المضمنة

بعض منها ١٥٩، ١٦٠

صفحه ١٥٩ قوله

الفقرات كبرى نتيجة الاربعة

صفحه ١٥٩ قوله فالاول

صفحه ١٥٩ قوله ذو

القياس البرهاني واجزاؤه

## يتألف من اليقينيات

واعلم ايضا انه يعتبر في البرهان ان يكون مقدماته باسرها يقينية بخلاف غيره من الاقسام مثلا يكفي في كون القياس مغالطة ان تكون احدى مقدمتيه وهمية وان كانت الاخرى يقينية نعم يجب ان لا يكون فيها ما هو ادون منها كالشعريات في الملحق بالادون فالمؤلف من مقدمة مشهورة واخرى مخيلة لا يسمى جدليا بل شعريا فاعرفه قوله من اليقينيات الخ اليقين هو التصديق الجازم المطابق للواقع الثابت فباعتبار التصديق لم يشمل الشك والوهم والتخييل وسائر التصورات وبقيد الجزم اخرج الظن وبالمطابقة الجهل المركب وبالثابت التقليد ثم المقدمات اليقينية اما بديهيات او نظريات منتهية الى البديهيات لاستحالة الدور والتسلسل فاصول اليقينيات هي البديهيات والنظريات متفرعة عليها والبديهيات ستة اقسام بحكم الاستقراء ووجه الضبط ان القضايا البديهية اما ان يكون تصور طرفيها مع النسبة كافيا في الحكم والجزم او لا يكون فالاول هو الاوليات والثاني اما ان يتوقف على واسطة غير الحس الظاهر والباطن او لا الثاني المشاهدات وينقسم الى مشاهدات بالحس الظاهر وتسمى حسيات والى مشاهدات بالحس الباطن وتسمى وجدانيات والاول اما ان يكون تلك الواسطة بحيث لا تغيب عن الذهن عند حضور الاطراف او لا يكون كذلك الاول هي الفطريات وتسمى قضايا قياساتها معها والثاني اما ان يستعمل فيه الحدس وهو الانتقال الدفعي من المبادي الى المطالب او لا يستعمل فالاول الحدسيات والثاني ان كان الحكم فيه حاصلا باخبار جماعة يمتنع عند العقل تواطؤهم على الكذب فهي المتواترات وان لم يكن كذلك بل يكون حاصلا من كثرة التجارب فهي التجربيات وقد علم بذلك حد كل واحد منها

الى حد يحصل به اليقين وهو يختلف باختلاف الحوادث واحوال المخبرين + مرآة الشروح

## البرهان اللمي والانى

التصديقات

واصولها الاوليات والمشاهدات والتجربيات والحدسيات والمتواترات والفطريات ثم ان كان الاوسط مع عليته للنسبة فى الذهن علة لها فى الواقع فلمى والا فانى

قوله الاوليات كقولنا الكل اعظم من الجزء قوله المشاهدات اما المشاهدات الظاهرة فكقولنا الشمس مشرقة والنار محرقة واما الباطنة فكقولنا ان لنا جوعا وعطشا قوله والتجربيات كقولنا السقمونيا مسهل للصفراء قوله والحدسيات كقولنا نور القمر مستفاد من نور الشمس قوله والمتواترات كقولنا المكة موجودة قوله والفطريات كقولنا الاربعة زوج فان الحكم فيه بواسطة لا تغيب عن الذهن عند ملاحظة اطراف هذا الحكم وهو الانقسام بمتساويين قوله ثم ان كان الخ اعلم ان الحد الاوسط فى البرهان بل فى كل قياس لابد ان يكون علة لحصول العلم بالنسبة الايجابية او السلبية المطلوبة فى النتيجة ولهذا يقال له الواسطة فى الاثبات والواسطة فى التصديق فان كان مع ذلك واسطة فى الثبوت ايضا اى علة لتلك النسبة الايجابية او السلبية فى الواقع وفى نفس الامر كتعفن الاخلاط فى قولك هذا متعفن الاخلاط وكل متعفن الاخلاط فهو محموم فهذا محموم فالبرهان ح يسمى برهان اللم لدلالته على ما هو لم الحكم وعلته فى الواقع وان لم يكن واسطة فى الثبوت يعنى لم يكن علة للنسبة فى نفس الامر فالبرهان ح يسمى برهان الان حيث لم يدل الا على انية الحكم وتحققه فى الذهن دون عليته فى الواقع سواء كانت الواسطة ح معلولا للحكم كالحمى فى قولنا زيد محموم وكل محموم متعفن الاخلاط فزيد متعفن الاخلاط وقد يخص هذا باسم الدليل او لم يكن معلولا للحكم كما انه ليس علة له بل يكونان معلولى ثالث وهذا لم يختص باسم كما يقال هذا الحمى تشتد غبا وكل حمى تشتد غبا محرقة فهذه الحمى محرقة فان اشتدادها

التركيب

للصفحة المهندسة

۱۴۰+۱۶۳+۱۶۴+

نهندسه

[illegible]

والمركب من الاثنين الخ ايا سيفرمايد فتدكر ١٢٠ تمت المنهيات بعون واهب العطيات

## المنهيات المعمولة على التحفة الشاهجهانية

منهيات تحفه شاهجهانی

قوله فان فیها اشفاء العلیل ونجاة الغلیل الاول بالعین المهملة والثانی بالغین المعجمة فلا یخفی لطف العبارة

واما جدلی یتالف من المشهورات والمسلمات واما خطابی یتالف من المقبولات والمظنونات واما شعری یتالف من المخیلات و۳ اما سفسطی یتالف من الوهمیات والمشبهات

غبا لیس معلولا للاحراق ولا العکس بل کلاهما معلولان للصفراء المتعفنة الخارجة عن العروق
قوله من المشهورات هی القضایا التی تطابق فیها آراء الکل کحسن الاحسان وقبح العدوان او آراء
طائفة کقبح ذبح الحیوانات عند اهل الهند قوله والمسلمات هی القضایا التی سلمت من الخصم فی المناظرة
او برهن علیها فی علم واخذت فی الآخر علی سبیل التسلیم قوله من المقبولات هی قضایا تؤخذ ممن یعتقد فیه
کالاولیاء والحکماء قوله والمظنونات هی قضایا یحکم بها العقل حکما راجحا غیر جازم ومقابلته بالمقبولات
من قبیل مقابلة العام بالخاص فالمراد بها سوی الخاص قوله من المخیلات هی القضایا التی لا تذعن بها النفس
ولکن تتأثر منها ترغیبا وترهیبا واذا اقترن بها سجع او وزن کما هو المتعارف الآن ازداد تاثیرا قوله اما سفسطی
منسوب الی السفسطة وهی مشتقة من سوفسطا معرب سوفسطا لغة یونانیة یعنی الحکمة المموهة المدلسة قوله
ومن الوهمیات هی القضایا التی یحکم بها الوهم فی غیر المحسوس قیاسا علی المحسوس کما یقال کل موجود فهو متحیز
قوله والمشبهات هی القضایا الکاذبة الشبیهة بالصادقة الاولیة او المشهورة لاشتباه لفظی او معنوی
واعلم ان ما ذکره المتاخرون فی الصناعات الخمس اقتصار مخل فقد اجملوه واهملوه مع کونه من المهمات وطوّلوا فی الاقترانیات
الشرطیة ولوازم الشرطیات مع قلة الجدوی فعلیک بمطالعة کتب القدماء فان فیها اشفاء العلیل ونجاة الغلیل

التصدیقات القیاس اما جدلی او خطابی او شعری او سفسطی

خاتمة اجزاء العلوم ثلثة

**خاتمة اجزاء العلوم ثلثة الموضوعات وهی التی یطلب فی العلم عن اعراضها الذاتیة والمبادی وهی حدود الموضوعات**

قوله اجزاء العلوم کل علم من العلوم المدونة لابد فیه من امور ثلثة احدها ما یبحث فیه عن خصاصه وآثاره المطلوبة منه ای یرجع جمیع ابحاث العلم الیه وهو الموضوع وتلک الآثار هی الاعراض الذاتیة الثانی القضایا التی یقع فیها هذا البحث وهی المسائل وهی تکون نظریة فی الاغلب وقد تکون بدیهیات محتاجة الی تنبیه کما صرحوا به وقوله یطلب فی العلم یعم القبیلتین واما ما یوجد فی بعض النسخ من التخصیص لقوله بالبرهان فمن زیادات الناسخ علی انه یمکن توجیهه بانه بناء علی الغالب او بان المراد بالبرهان ما یشمل التنبیه الثالث ما یبتنی علیه المسائل مما یفید تصورات اطرافها والتصدیق بالقضایا الماخوذة فی دلائلها فالاول هی المبادی التصوریة والثانی هی المبادی التصدیقیة

کان المراد بالبرهان کل القیاس وتوجه لعدالالزام التسلیلیة ۱۲

قوله الموضوعات ههنا اشکال مشهور وهو ان من عد الموضوع من اجزاء العلوم اما ان یرید به نفس الموضوع او تعریفه او التصدیق بوجوده او التصدیق بموضوعیته والاول مندرج فی موضوعات المسائل التی هی اجزاء للمسائل فلا یکون جزءا علی حدة والثانی من المبادی التصوریة والثالث من المبادی التصدیقیة فلا یکونان جزءا علی حدة ایضا والرابع من مقدمات الشروع فلا یکون جزءا ویمکن الجواب باختیار کل من الشقوق الاربعة اما علی الاول فیقال ان نفس الموضوع وان اندرج فی المسائل لکن لشدة الاعتناء به من حیث ان المقصود من العلم معرفة احواله والبحث عنها جعل جزءا علی حدة او یقال ان المسائل لیست هی مجموع الموضوعات والمحمولات والنسب بل المحمولات المنسوبة الی الموضوعات قال المحقق الدوانی فی حاشیة شرح المطالع المسائل هی المحمولات المثبتة بالدلیل وفیه نظر فانه لا یلائم ظاهر قول

## خاتمة اجزاء العلوم وهو ثلثة

**وأجزائها واعراضها ومقدمات بينة اوماخوذة تبتنى عليها قياسات العلم و المسائل هى قضايا تطلب فى العلم وموضوعاتها موضوع العلم او نوع منه او عرض ذاتى له**

المصنف المسائل هى قضايا كذا وموضوعاتها كذا ومحمولاتها كذا وايضا فلو كانت المسائل نفس المحمولات المنتسبة لو عد سائر موضوعات المسائل التى هى ورا موضوع العلم جزء على حدة فتدبر واما على الثانى فيقال ان تعريف الموضوع وان كان عند بعض من المبادى التصورية لكن عد جزء على حدة لمزيد الاعتبار به كما سبق واما على الثالث فيقال لتشبل مرا ويقال بان التصديق بوجود الموضوع من المبادى التصديقية كما نقل عن الشيخ تسامح فان المبادى التصديقية هى القضايا التى يتالف منها قياسات العلم نص على ذلك العلامة فى شرح الكليات وايده بكلام الشيخ الوضوح فقول المص تبتنى عليها قياسات العلم تعريف او تفسير بالاعم واما على الرابع فيقال ان التصديق بالموضوعية لما توقف عليه الشروع على بصيرة وكان له مزيد مدخلية فى معرفة مباحث العلم وتميزها عما ليس عنه عد جزء من العلم مساهمة وبهذا البعد المحمولات قوله اجزائها اى حدود واجزائها اذا كانت الموضوعات مركبة قوله واعراضها اى حدود العوارض المثبتة لتلك الموضوعات قوله مقدمات بينة المبادى التصديقية اما مقدمات بينة بنفسها اى بديهية او مقدمات ماخوذة اى نظرية فالاولى تسمى علوما متعارفة والثانية ان اذعن بها المتعلم بحسن ظنه بالمعلم سميت اصولا موضوعة وان اخذها مع استنكار سميت مصادرة ومن ههنا يعلم ان مقدمة واحدة يجوز ان تكون اصلا موضوعا بالنسبة الى شخص ومصادرة بالقياس الى آخر قوله موضوع العلم كقولهم فى الطبيعى كل جسم فله شكل طبيعى قوله او عرض ذاتى كقولهم كل متحرك فله ميل

هو الحركة التى هى عرض ذاتى لموضوع العلم الطبيعى وهو الجسم الطبيعى كما مر والميل بفتح الميم وسكون اليا والتحتانية متقتضى الكيفية

او مركب ومحمولاتها امور خارجة عنها لاحقة لها لذواتها

قوله او مركب من الموضوع مع العرض الذاتي كقول المهندس كل مقدار وسط في النسبة فهو ضلع ما يحيط به الطرفان او من نوعه مع العرض الذاتي كقوله كل خط قام على خط فان الزاويتين الحادثتين على جنبيه اما قائمتان او متساويتان لهما قوله ومحمولاتها اي محمولات المسائل امور خارجة عنها اي عن موضوعات المسائل لاحقة لها اي عارضة لتلك الموضوعات والمراد ههنا محمولة عليها فان العارض هو الخارج المحمول فاذا جرد عن قيد الخروج للتصريح به فيما قبل بقي الحمل ولو اكتفى المصنف باللحوق لكفى ويوجد في بعض النسخ قوله لذواتها وهو بحسب الظاهر لا ينطبق الا على العرض الاولي اي اللاحق للشيء اولا بالذات اي بدون واسطة في العروض ولا يشمل العارض بواسطة المساوي مع انه من العرض الذاتي اتفاقا ولذا اوّله بعض الشارحين وقال لاستعداد مخصوص بذواتها سواء كان لحوقها اياها لذواتها اولا مر بينها وبينها فان اللاحق للشيء لما هو هو يتناول الاعراض الذاتية جميعا على ما قال المصنف في شرح الرسالة الشمسية ثم ان هذا القيد يدل على ان المص اختار مذهب الشيخ في لزوم كون محمولات المسائل اعراضا ذاتية لموضوعاتها ولهذا ينظر كلام شارح المطالع لكن الاستاذ المحقق اورد عليه انه كثيرا ما يكون محمول المسألة بالنسبة الى موضوعها من الاعراض العامة الغريبة كقول الفقهاء كل مسكر حرام وقول النحاة كل فاعل مرفوع وقول الطبيعيين كل فلك متحرك على الاستدارة نعم يعتبر ان لا يكون اعم من موضوع العلم

## خاتمة
## اجزاء العلوم وهو ثلثة

وقد يقال المبادي لما يبدأ به قبل المقصود والمقدمات لما يتوقف عليه الشروع بوجه البصيرة وفرط الرغبة كتعريف العلم وبيان غايته وموضوعه وكان القدماء يذكرون في صدر الكتاب ما يسمونه رؤس الثمانية الاول الغرض لئلا يكون النظر في طلبه عبثا والثاني المنفعة اي ما يتشوقه الكل طبعا لينشط في الطلب ويتحمل المشقة

صرح بذلك المحقق الطوسي ايضا في نقد التنزيل انتهى كلامه اقول في لزوم هذا الاعتبار ايضا نظر ارجاع المحمولات العامة الى العرض الذاتي بالقيود المخصصة كما يرجع المحمولات الخاصة الى المفهوم المردد فالاستاذ صرح باعتبار الثاني فعدم اعتبار الاول تحكم وههنا زيادة كلام لا يسعها المقام قوله وقد يقال المبادي اشارة الى اصطلاح آخر في المبادي سوى ما تقدم وضعه ابن الحاجب في مختصر الاصول حيث اطلق المبادي على ما يبدأ به قبل الشروع في مقاصد العلم سواء كان داخلا في العلم فيكون من المبادي المصطلحة السابقة كتصور الموضوع والاعراض الذاتية والتصديقات التي تتألف منها قياسات العلم او خارجا يتوقف عليه الشروع ولو على وجه الخبرة وتسمى مقدمات كمعرفة الحد والغاية والموضوع والفرق بين المقدمات والمبادي بهذا المعنى مما لا ينبغي ان يشتبه فان المقدمات خارجة عن العلم لا محالة بخلاف المبادي فتبصر قوله يذكرون اي في صدر كتبهم على انها من المقدمات او من المبادي بالمعنى الاعم قوله الغرض اعلم ان ما يترتب على الفعل ان كان باعثا للفاعل على صدور ذلك الفعل منه يسمى غرضا وعلة غائية والا يسمى فائدة ومنفعة وغاية قالوا افعال الله تعالى لا تعلل بالاغراض وان اشتملت على غايات ومنافع لا تحصى وكان مقصود المصنف ان القدماء كانوا يذكرون في صدر كتبهم ما كان سببا حاملا على تدوين المدون الاول لهذا العلم ثم يعقبونه بما يشتمل عليه من منفعة ومصلحة يميل اليها عموم الطبائع ان كانت لهذا العلم منفعة ومصلحة سوى الغرض الباعث للواضع الاول وقد عرفت في صدر الكتاب ان الغرض والغاية من علم المنطق هو العصمة فتذكره

ما يكون ما يبدأ به قبل الشروع في مقاصد العلم داخلا في العلم ١٢ قوله اي اجزاء الرؤس الثمانية من المقدمات او من

خاتمة في اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

والثالث السمة وهي عنوان العلم ليكون عنده اجمال ما يفصله والرابع المؤلف ليسكن قلب المتعلم والخامس انه من اي علم هو ليطلب فيه ما يليق به

قوله والثالث السمة السمة العلامة وكان المقصود ههنا الاشارة الى وجه تسمية العلم كما يقال انما سمي المنطق منطقا لان المنطق يطلق على النطق الظاهري وهو التكلم وعلى الباطني وهو ادراك الكليات وهذا العلم يقوي الاول ويسلك بالثاني مسلك السداد فاشتق له اسم من النطق فالمنطق اما مصدر ميمي بمعنى النطق اطلق على العلم المذكور مبالغة في مدخليته في تكميل النطق حتى كانه هو واما اسم مكان كان هذا العلم محل النطق ومظهره ففي ذكر وجه التسمية اشارة اجمالية الى ما فصله العلم من المقاصد قوله والرابع المؤلف اي معرفة حاله اجمالا ليسكن قلب المتعلم على ما هو الشان في مبادي الحال من معرفة حال الاقوال بمراتب الرجال واما المحققون فيعرفون الرجال بالحق لا الحق بالرجال كما نعم ما قال ولي ذي الجلال عليه سلام الله الملك المتعال لا تنظر الى من قال وانظر الى ما قال هذا ومتقن قوانين المنطق والفلسفة هو الحكيم العظيم ارسطو دونها بامر اسكندر ولهذا لقب بالمعلم الاول وقيل المنطق انه ميراث ذي القرنين ثم بعد نقل المترجمين تلك الفلسفيات من لغة يونان الى لغة العرب هذبها ورتبها واحكمها واتقنها ثانيا المعلم الثاني الحكيم ابو نصر الفارابي وقد فصلها وحررها بعد اضاعة كتب ابي نصر الشيخ الرئيس ابو علي بن سينا شكر الله مساعيهم الجميلة قوله من اي علم هو اي من اي جنس من اجناس العلوم العقلية او النقلية الفرعية او الاصلية كما يبحث عن حال المنطق انه من جنس العلوم الحكمية ام لا فان فسرت الحكمة بالعلم باحوال اعيان الموجودات على ما هي عليه في نفس الامر بقدر الطاقة البشرية لم يكن منها اذ ليس بحثه الا عن المفهومات والموجودات الذهنية الموصلة الى التصور او التصديق

خاتمة

اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

والسادس انه من اى مرتبة هو ليقدم على ما يجب او يؤخر عما يجب والسابع القسمة والتبويب ليطلب فى كل باب ما يليق به والثامن الانحاء التعليمية وهى التقسيم

وان حذف الاعيان من التفسير المذكور فهو من الحكمة ثم على التقدير الثانى فهو من اقسام الحكمة النظرية الباحثة عن الكيس وجودها بقدرتنا واختيارنا ثم هل هو اصل من اصول الحكمة النظرية او من فروع الا والمقام لا يسع لبسط ذلك الكلام قوله من اى مرتبة هو كما يقال ان مرتبة المنطق ان يشتغل به بعد تهذيب الاخلاق وتقويم الفكر ببعض الهندسيات وذكر الاستاذ فى بعض رسائله انه ينبغى تاخيره فى زماننا هذا عن تعلم قدر صالح من العلوم الادبية لما شاع من كون التدوين باللغة العربية قوله القسمة اى قسمة العلم والتبويب الى ابوابها فالاول كما يقال ابواب المنطق تسعة الاول ايساغوجى اى الكليات الخمس الثانى التعريفات الثالث القضايا الرابع القياس واخواته الخامس البرهان السادس الجدل السابع الخطابة الثامن المغالطة التاسع الشعر وبعضهم عد مباحث الالفاظ بابا آخر فصار ابواب المنطق عشرة كاملة والثانى كما يقال ان كتابنا هذا مرتب على قسمين القسم الاول فى المنطق وهو مرتب على مقدمة ومقصدين وخاتمة المقدمة فى بيان الماهية والغاية والموضوع والمقصد الاول فى مباحث التصورات والمقصد الثانى فى مباحث التصديقات والخاتمة فى اجزاء العلوم القسم الثانى فى علم الكلام وهو مرتب على كذا ابواب الاول فى كذا كما قال فى الشمسية ورتبته على مقدمة وثلث مقالات وخاتمة وهذا النحو شائع كثير قلما يخلو عنه كتاب قوله الانحاء التعليمية اى الطرق المذكورة فى التعاليم لعموم نفعها فى العلوم وقد اضطربت كلمة الشراح ههنا وما ذكرته هو الموافق لتتبع كتب القوم والماخوذ من شرح المطالع قوله وهى التقسيم كان المراد به ما يسمى تركيب القياس ايضا وذلك انك اذا اردت تحصيل مطلب من المطالب التصديقية فتضع طرفى المطلوب

الصرف والنحو اللذين هما للعلوم آلتان ويؤخر الهندسة عن تعليم المسائل الفقهية على قدر الضرورة وصحيح من صحاح الا

## خاتمة اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

خاتمة اجزاء العلوم والرؤس الثمانية

اعنى التكثير من فوق والتحليل عكسه

جميع موضوعات يحكم احدهما وجميع محمولات كل واحد منهما سواء كان حمل الطرفين عليها او حملها على الطرفين بواسطة او بغير واسطة وكذا اطلب جميع ما سلب عنه احد الطرفين او سلب هو عن احدهما ثم انظر الى نسبة الطرفين الى الموضوعات والمحمولات فان وجدت من محمولات موضوع المطلوب ما هو موضوع لمحموله فقد حصلت المطلوب من الشكل الاول او ما هو محمول على محموله فمن الشكل الثاني او من موضوعات موضوعه ما هو موضوع لمحموله فمن الشكل الثالث او محمول لمحموله فمن الشكل الرابع محل في ذلك بعد اعتبار الشرائط بحسب الكمية والكيفية كذا في شرح المطالع وقد عبر المص عن هذا المعنى بقوله اعني التكثير اي تكثير المقدمات آخذا من فوق اي من النتيجة لانها المقصد الاقصى بالنسبة الى الدليل قوله والتحليل في شرح المطالع كثيرا ما يورد في العلوم قياسات منتجة للمطالب على الهيات المنطقية لتساهل المركب اعتمادا على الفطن العالم بالقواعد فان اردت ان تعرف انه على اي شكل من الاشكال فعليك بالتحليل وهو عكس الترتيب حتى حصل المطلوب فانظر الى القياس المنتج له فان كان فيه مقدمة تشارك المطلوب بكلا جزئيه فالقياس استثنائي وان كانت مشاركة للمطلوب بجزئيه فالقياس اقتراني ثم انظر الى طرفي المطلوب ليتميز عندك الصغرى عن الكبرى فذلك المشارك لما الجزء الذي يكون محكوما عليه في المطلوب فهي الصغرى او محكوما به فهي الكبرى ثم ضم الجزء الآخر من المطلوب الى الجزء الآخر من تلك المقدمة فان تالفا على احد التاليفات الاربعة فما انضم الى جزء المطلوب هو الحد الاوسط وتميز الشكل المنتج وان لم يتالفا كان القياس مركبا فاعمل بكل واحد منهما العمل المذكور اي ضع الجزء الآخر من المطلوب والجزء الآخر من المقدمة كما وضعت طرفي المطلوب في التقسيم فلا بد ان يكون لكل منهما نسبة الى شيء ما في القياس والا لم يكن القياس منتجا للمطلوب فان وجدت حدا مشتركا بينهما فقد تم القياس وعرفت تلك المقدمات والاشكال والنتيجة فقوله وهو عكسه اي تكثير المقدمات الى فوق وهو النتيجة كما مر

**خاتمة**
**اجزاء العلوم والرؤس الثمانية**

والتحديد اي فعل الحد والبرهان اي الطريق الى الوقوف على الحق والعمل به وهذا بالمقاصد اشبه

**قوله** والتحديد اي فعل الحد يعني ان المراد بالتحديد بيان اخذ الحدود وكان المراد المعرف مطلقا والذاتيات للاشياء وذلك بان يقال اذا اردت تعريف شيء فلا بد ان تضع ذلك الشيء وتطلب جميع ما هو اعم منه وتحمل عليه بواسطة او بغيرها وتميز الذاتيات عن العرضيات بان تعد ما هو بين الثبوت له او ما يلزم من مجرد ارتفاعه ارتفاع نفس الماهية ذهنيا وما ليس كذلك عرضيا واذا طلبت جميع ما هو في ذاته تميز جميع ما هو مساو له تميز عنده الجنس من العرض العام والفصل من الخاصة ثم تركب اي تقسيم شئت من اقسام المعرف بعد اعتبار الشرائط المذكورة في باب المعرف **قوله** اي الطريق الى الوقوف على الحق اي اليقين ان كان المطلوب عليا نظريا والى الوقوف عليه والعمل به ان كان عمليا كان يقال اذا اردت الوصول الى اليقين فلا بد ان تستعمل في الدليل بعد محافظة شرائط صحة الصورة اما الضروريات الستة او ما يحصل منها بصورة صحيحة وسياق نتيجة وتبالغ في التفحص عنه حتى لا تشتبه بالمشهورات او المسلمات او المشبهات ولا تذعن بشيء بمجرد حسن الظن به او بمن تسمع منه حتى لا تقع في مضيق الخطابة ولا تسقط في ربقة التقليد **قوله** وهذا بالمقاصد اشبه اي الامر الثامن اشبه بمقاصد الفن منه بمقدماته ولذا ترى المتأخرين كصاحب المطالع يوردون ما سوى التحديد في مباحث الحجة ويلحقون القياس واما التحديد فشانهم ان يذكر في مباحث المعرف وقيل هذا اشارة الى العمل وكونه اشبه بالمقصود ظاهر لان المقصود من العلم العمل وصلنا الله واياكم من الراسخين في الامرين ورزقنا الفضل وجوه سعادة في الدارين بحق نبيه محمد خير البرية وآله وعترته الطاهرين انه خير موفق ومعين

**تمت**

## قطعهٔ تاریخ تصنیف و طبع تحفهٔ شاهجهانی از نتائج طبع نقاد جوهر سخندانی مولوی محمد عبد العلی صاحب مصحح مطبع نظامی

الا یا ایها الخلان طیبوا — فبشری لا تخافی و الادانی
و تعدیل اقتباس النتائج — و تقویم المیزان البیانی
نهنگ خامهٔ من از دمی گرم — کند در بحر شعر آتش فشانی
ایا دلدادگان شاهد علم — الا ای نکته سنجان معانی
نجوست را سعادت پنجه بر تافت — شکسته بازوی حرمان امانی
بحمد الله سر در آمد الم رفت — بدل با سرخوشی شد سرگرانی
شگفته غنچهٔ امید گل گل — بشادی بلبلان در نغمه خوانی
ببر در علم می نازم که پیشش — جهالت داد تن در ناتوانی
بعالم پنج کلی پنج نوبت — نوازد نوبت شیوا زبانی
مهیا شد همه اسباب توفیق — بتایید فیوض آسمانی
بهم دست و بغل گردیده امروز — چو اجماع حواس پنجگانی
اشارت کن بارباب اشارات — که منطق را کنند از بر زبانی
کسی تا این زمان ترکیب منطق — نکرد ایجاد با حل معانی
بود آن شیخ الهی بخش کامل — سراپا عقل اول شیخ ثانی
نوشتم سال تصنیفش همان دم — کتاب تحفهٔ شاه جهانی ۱۲۹۱
جزاه الله فی الدارین خیرا — الهی بخش او را کامرانی
عجب ترکیب نو ایجاد فرمود — سزد او را اگر افلاطون بدانی
همانا کرد کار دست بسته — کشوده عقده از راز نهانی
گر او شد موجد این فن عجب نیست — که مختص نیست فیض آسمانی
ز حل نو شد این تهذیب کهنه — نشاط افزا چو عهد نوجوانی
قوانینش همه محفوظ گردد — مضامینش بود یاد زبانی
تصور نی فقط تصدیق هست این — بیا بنشین بخوان تا آنکه دانی
ولی صد آفرین بر موجد آن — که از زان داشته با این گرانی
صلهٔ خوش داده صدر آرای بهوپال — به نذر تحفهٔ شاه جهانی
بچشم غور بنگر بار دیگر — شماری گیر از آن گرمی ترانی

الا یا ایها الاخوان خوب — بتجدید المطالب و المبانی
بفیض مبدأ فیاض عالم — ستم امروز خلاق معانی
ملی جادو دمی بین سحر حلال است — حلال است ار کنم جادو بیانی
بیان است نقد آرزوها — بدست افتاد گنج شایگانی
جهان بر خویش می نازد بصد ناز — که آمد وقت عیش و کامرانی
پریشانی بجمعیت ره آورد — ز دلها رخت بست آشفته جانی
زگلبانگ حدیث درس تدریس — چها گل کرد هر سو شادمانی
هم از خاصیت جان دار و علم — خرد را تازه شد عهد جوانی
معقولات عشر ده عقل هم اوج — قرین شد چون قیاس اقترانی
فصاحت ها بلاغت در عبارت — متانت هم سلاست هم معانی
بطور دعوی ایجاد هر کس — تجلی کرده از روشن بیانی
بدانش هر یکی بنیاد کرده — بنای تازه در دار فانی
سبق بر اهل یونان برد امروز — درین صنعت زهی هندوستانی
به شرح و بسط خوش بر شرح بیش — نوشته حل ترکیب معانی
دگر تاریخش از هاتف شنیدم — شد احسن تحفهٔ شاه جهانی ۱۲۹۱
باین تعلیم و این ایجاد تازه — شود فائز بعمر جاودانی
باین جادو بیانیها که کرد او — رسد سحر حلالش گر بخوانی
که تا اینم کشید از زور بازو — کمان اختراع این معانی
ز ایجاد جدید و صنع تازه — بطرز نو نوشته این مبانی
شوی فائز باستعداد صد سال — اگر یک روز این ترکیب خوانی
نزاعاتش کنی در هر عبارت — بهر علم و زبان عاجز نمانی
ز اسرار خفیه بود این فن — چو اکسیر از همه عالم نهانی
بدین تصنیف باید ملک بخشی — برین ایجاد شاید در فشانی
نوشتم نکته تعداد در صدر — بدان این نکته را گر نکته دانی
اشاره آمد از توضیح افصح — کنایه ابلغ از تصریح دانی

اگر این راز سربسته کشائے
عدیل مریم و خاتون دوران
توئی جوهر شناس اهل جوهر
توئی شاه جهان فیض بخشے
برد در چشم انجم ماه کامل
توئی فرمانروای تخت دولت
الٰهی در جهان شاه جهان را
چنان شیرین زبان باذله را
درش محرابهٔ اهل تمنا
گلستان رعیت را همیشه
چنان بر خلق عدلش پاسبان ست
عدیلش در جهانبانی عدیم ست
بهار گلشن رنگین اداسے
صدیق الحسن صدیق حسن خان
امام و پیشوای اهل اسلام
ز فیضش در جهان جاری شد امروز
زهی جوهر شناس گوهر علم
کتب تصنیف کرد اکثر عموما
اگر فهرست اسمائیش نگارم
فروغ از مهر این مهر و مه افزون
بود این هر دو سعدین سعیدین
الٰهی شاد باش آنهم که زد چاپ
لباس طبع پوشانیدش اما
بسان شاهد طناز آمد
مداد او ز بس روشن سواد است
حروفش رو کش صد نقش بهزاد
لطیف و دلکش آمد سال طبعش

بدانم کاشف راز نهانے
سلیمان شوکت بلقیس ثانی
که قدر افزائی و هم قدر دانے
تو هستی خسرو شیرین بیانی
بخوبر حال مردم مهربانے
توئی اورنگ زیب مرزبانی
بکف باد اعنان حکمرانے
که دیده در چنین احکام رانے
جنابش جای آمال و امانے
کند لطف عمیمش باغبانی
نماید شیر نر پاسبانی
مثیلش نیست در گیتی ستانی
وزیر خسرو شیرین بیانے
برین احمدی صدیق ثانے
که شرع مصطفی را گشت بانی
نماز و روزه و تفسیر خوانی
سر سر آرای اقلیم معانے
نوشته خاصه تفسیر مثانی
شود دفتر شتر بار از گرانے
دعا کن تا کجا این مدح خوانی
قرین صد طرب از همقرانے
کتاب تحفهٔ شاه جهانے
۱۲۹۱ هجری
نپوشید است چشم از زر فشانے
برون از پرده بهر دلستانی
سواد چشم حوران جنانے
سطورش غیرت ارژنگ مانے
شد الطف تحفهٔ شاه جهانی
۱۲۹۲

ز مقدار عطا مقدار معطی
الا ای خسرو شیرین شمائل
جهان گیری جهان سلطان جهان شاه
شکر پاش و شکر بیز و شکر ریز
ز دین و دولت و سپین دست نوابت
به بخت و جاه صاحب تخت باشی
جهان فرمان بر شاه جهان کن
وزد هر جا نسیم باغ فیضش
کریم الخلق را سعی رعایا
بعهد عدل او از یاد رفته
سپر انداخت پیش صولت او
مگر نواب والا جاه شوهرش
عروس سلطنت را زیور زرین
بنام ایزد که آمد سید القوم
رخش آئینهٔ نور الٰهی
سهی سرو ریاض عقل و دانش
ز اهل علم برده گوی سبقت
تصانیفش فزون از حد حصر ست
سخن بسیار و باشد وقت اندک
وجود هر دو این یکجان دو قالب
دعایم با اجابت با دهمدوش
که هستان عبد رحمن خان کرم شاه
چو شد مطبوع مطبوع طبائع
ز الفاظش معانی جلوه فرما
سیاهی و بیاضش زلف و عارض
خطوط جدولش با آب و تابے
همین این مبارک نام یارب

بود صد چند حصرش کی توانی
که کرد ای وقف گنج شایگانی
سکندر شانی و شاه جهانی
که شیرین کاری و شکر دهانی
و هر سر پایه ای چارکانے
به تخت و تاج صاحب بخت مانی
خدایا تو که سلطان جهانے
کند هر بوته خاری گلستانے
سزاوارش بود رعنی و شتابانی
نظام و نصفت نوشیروانے
شکوه و شوکت چنگیز خانے
امیر الملک ملک حکمرانے
جهان پیر را عهد جوانے
ز آل صاحب حرز یمانے
دل او مطلع ماه یمانے
چمن پیرای باغ نکته دانے
به تفسیر و حدیث و فقه دانی
مگر گوئی جلال الدین ثانے
زبان کوته شد از طول بیانی
مصون باد از آفات زمانی
بحق حرمت سبع المثانے
بود مشکور سعیش جاودانے
پسند طبع ارباب معانے
چو در مینا شراب ارغوانے
و یا ظلمات و آب زندگانے
چو انهار بهشتی در روانے
شود مقبول هر قاصی و دانی

# از کاتب سطور محمد نور الله نور

ازین محفل افروز مبانی — الا ای صدر ارباب معانی
نوای بلبل من گر کند گوش — بنالد قدسی قدس آشیانی
باوج نظم هستم طائر قدس — بود بالم پر شیوا بیانی
درین بازار نظمم یوسفی هست — زلیخا کو که سازد قدردانی
بهار تازه گل کرد از بیانم — صبا بنگر که دارد گلفشانی
بخند ای صبح امیدم که گلشن — ببر دارد لباس زعفرانی
درین فصل بهاران پیر فرتوت — کند شوخی ایام جوانی
من و سرچشمهٔ طبع روانم — تو و ای خضر آب زندگانی
الا ای ساقی گلفام کایندم — زند مطرب نوای شادمانی
بیک جلوه جهان را محو کرده — چه طراری بطرز دلستانی
چه بزم از رنگ معنیهای رنگین — چه معنی معنی رنگین جوانی
نه معنی بلکه فیض مبدأ فیض — نه معنی بلکه جود آسمانی
محیط علم و بحر فضل گردی — گهر خیزد بوقت نکته رانی
نه پندارم چو او کس را درین دهر — بعلم و فضل و عقل و نکته دانی
برای طالبان ترکیب منطق — رقم فرمود خوش از مهربانی
بفرش کی رسد ذهن ارسطو — روا باشد که افلاطونش خوانی
بود سرمایه ام زان ابر فیض — که آب گوهرم دارد روانی
بعلم فلسفه هم حکمت او را — تو گوئی عقل اول شیخ ثانی
چو محصورات اربع شد گهر سنج — درین شش سو چو عالم چار کانی
کند ذهنش اگر تفریق تا حشر — بهم ناید قیاس اقترانی
بنزد شیخ دانا طفل نادان — به پیشش پور سینا پیر فانی
مرکب شد چو این ترکیب منطق — بعلم و عقل و فضل و خوش بیانی

ز شور انگیزی نظمم عجب نیست — فغان گر خیزد از خاک فغانی
بجنب شان نظم من نیابی — نشان شان و شوکتهای ثانی
منم حلال مشکلهای مضمون — منم کشاف اسرار معانی
ببین یکره بزاد لطف سویم — که دارم از تو چشم مهربانی
مکن ایما بسوی باغم ای دل — که مهر دوستان خود بوستانی
بشادیهای هر گل در خنده افزون — بمستی بلبل اندر نغمه خوانی
سپر انداز د از تیغ زبانم — اگر هندی بود ور اصفهانی
ز جوش خون معنی خاطر من — بود مست شراب ارغوانی
ببرده جامی باینها نیز مرده خاطر — که بهتر هست ز آب زندگانی
ببزمم معنی و جوش می در سبا — سبک بنشین نه از سر گرانی
چه معنی زینت از رنگ بهار — چه معنی مرکز پرگار مانی
چه معنی کان لبان بحر خار — ز طبع پاک او دارد روانی
مقولات عشر بر آسمان کرد — نثار او نجوم آسمانی
فصیحا نزا با وباشد چه نسبت — کرا بجز خواست پیشش خوش بیانی
بصحرا گر فتد بادی ز لطفش — کند شاخ غزالان گلفشانی
کجا تاب و توانائی بسحبان — شود هر جا صفت آرای معانی
بود آئینه دار پرتو جسم — صفای چهره یاقوت کانی
چو جان ذهنش بکلیات جسم — چو حس اندر حواس پنجگانی
همین گوی و همین میدان به بازو — زنی ای آنکه لاف پهلوانی
بایجاز نقود تازه ایجاد — نیرزد هیچ گنج شایگانی
عبارات سلیس و پر معانیش — بگوشم همسر آید در روانی
طلب فرمود نواب فلک قدر — نصیبش باد دائم حکمرانی

روا باشد اگر گویم او را بارین صدق و صفا صدیق ثانی
شود هر گه سرآرای تصنیف کند چتر شامین سایه بانی
بکلک او که روشن شد نسب زان توان گفتن که شمع دودمانی
امیر الملک صدیق الحسن خان سریر آرای ملک قدردانی
بخود بالید امیراے ملک از تو تراچون یافت میر خاندانی
چو آن ترکیب منطق عرض فرمود نبند حضرت بلقیس ثانے
هزار از باغ آمد قمری از راغ کند تا کوک سیاز مدح خوانی
چو خیری میر سدزان صاحب خیر دعای خیر کن تا میتوانے
گلستان رعایا را سراسر کند احسان و لطفش باغبانی
ز بیم عدل او آری عجب نیست که باشد گور گرم پاسبانے
برش حکم نوای چنگ دارد سرود صولت چنگیز خانی
سرایم مطلع دیگر بمدحت بده داد سخن از قدردانی
سزد گر میرسی شاها بدادم که خلقی را بمقصد میرسانے
خجل گشتم ازین ناگفته گفتن معاذ الله که حشو ست این معانی
بموج طبع گوهر خیز نازم که دارد جوش عمان مبانی
بملک سروری مالک رقابی باقلیم سیاست مرزبانے
بمیدان وغا بهرام زوری باقلیم سخا صاحبقرانے
ز ذات پاک تو برخویش بالد نگین و تاج و تخت و حکمرانی
نیاری گفت نور از صدیکی هم اگر اوصاف تا صد سال خوانی
چه خوش مصرع نوشتم بهر تاریخ

ز آثار کمالش آیتی هست که خوش بنوشت تفسیر مثانی
شوی آگه دلا گر از کمالش بلا شکش جلال الدین بخوانی
چو هست از آل پاک مصطفی او منم حسان که کارم مدح خوانی
خبر اک الله به تصنیفات دینی تو دین مصطفی را پشتبانی
ترا بر هر بد عالم برگزیدند بگو بنگر بیت چون این و آنی
چو شمّه آن تحفه را بس یافت نافع کرم آمد بجوشش از مهربانی
هزاران آفرین بر همتش باد که چون نیسان نموده درفشانی
بمهمان خانهٔ عالم بهر کس نماید بذل وجودش میهمانی
بحکم شحنهٔ عدلش بنازم که فرمودست شیران را شبانی
دل خصمش سپند آساست مضطر که دارد در گره سوز نهانی
ضعیفان را بود نیرو بعهدش توانائی بود بانا توانے
بلی شاه جهان و جان جانی جهانبانی و هم جان جهانی
ترا تخت حکومت تخت و بخت ست توئی نوشابه و بلقیس ثانی
بود این منزلت نوشابه را کی که در سلک کنیزانش بخوانی
چو می بیند مدام این بذل و جودت بحسرت خون خورد لعل یمانی
اگر خود رستم زال ست پیشت اگر دد در مصاف از راه جبانی
بجود و بذل همچون حاتم طے بداد و عدل چون نوشیروانی
بصبح و شام بالشد این دعایم مصون باشی ز آفات زمانی
چو بهر تحفهٔ شاه جهان شد ز هر ترتیب تحفهٔ شاه جهانے
چه خوش بنموده این حل معانی ۱۲۹۱

**وله**

| | |
|---|---|
| تحفهٔ شاه جهانے چون درین جا طبع شد | بهر سر بازار طبعش گرم سودا طبع شد |
| کلک گوهر سلک من ای نور تاریخش نوشت | تحفهٔ شاه جهانے وه چه زیبا طبع شد ۱۲۹۲ |

## خاتمة الطبع از نتائج طبع بلند و فکر آسمان پیوند صدر نشین ایوان سخن شناسی مولانا عبد العلی صاحب مدراسی

حسن تهذیب منطق و کلام توحید شاه جهان واجب الاختصام ست + و تصور امکان نجات تام در تصدیق رسالت شفیع یوم القیام علیه الصلوٰة والسلام + و علی آله واصحابه العظام

بعد ازین بر دانایان رموز مکتوم و صیرفیان نقود علوم + مخفی مباد که راقم تا ایندم گمان میداشتم + بلکه بیقین می پنداشتم + که حکمای متقدمین و علمای متاخرین که بانی مبانی علوم جدیده + و موجد غرائب فنون مفیده بودند + بجهت تحصیل ملکه و ازدیاد قوت استعداد طالبین انواع کتبها تصنیف فرمودند + خاصة ارباب حجت که بایجاد صنائع علمیه و اختراع بدائع حکمیه ذهن خلاق و فکر دقاق داشتند دقیقه برای تعلیم علم معقول فرو نگذاشتند لیکن ع خود غلط بود آنچه من پنداشتم + چه بر ناظرین بدیهی ست چنانکه از محیط بسیط فکر ایشان برای سهولت استحضار قواعد زبان و مراعات استعمال آن در هر مکان جوهر جنس گرانبهای حل ترکیب نحوی بعرض بازار تعلیم و تعلم در رسید + کاش همچنان نقد سکه حل ترکیب منطقی بنقش ایجاد احدی از ماهرین این فن بر بچار سوی درس و تدریس برواج می انجامید + تا طلبه از ان در اندک زمان مهارت تامه بمراعات قوانین منطق و قدرت کامله در استخراج امثال جدیده و نظائر قدیمه بهم رسانیده از فروغ اعجاز قوت در اکه ید بیضا می نمودندی + و در هر زبان از امثال و اقران بدلیل و برهان گوی سبقت ربودندی + پس بدریافت نیکو پیوسته + که نقش بدیعش تا الآن در لوح مخیله کسی صورت نه بسته + و عروس مضمون نمکینش همچنان در حجله عدم محجوب بود + و آلایش دست تصور بیگانگان در امان عصمتش نیالود + این دولت خداداد + بچنگ کسی نیفتاد + گر آن صناع هنر پرور + و طباع بالغ نظر که مثیل خود ندارد + البته بکتار ذکر بلند و آغوش طبع دانشور پیشه خود درآرد + شعر ای مدعی مزن پس ازین لاف اختراع + کین نقش نو بسلک نام دگر زدند + یعنی حلال عقده ما لا ینحل + ثانی معلم اول + مسلم کار خ علوم + شارح مطالع فهوم + قطب التهذیب + شمس الترتیب + مولائی و استاذی + جناب شیخ الٰهی بخش فیض آبادی + لازال بهار خزانة العلوم قاطعا و دلیل ایجاده الفنون ساطعا + محض بفتوای جودت طبعی + و صفوت فطری + جواهر زواهر تمرین منطق یعنی حل ترکیب شرح تهذیب عبد الله یزدی مع حواشی جامعه حل معانی + موسوم بتحفه شاهجهانی در سمط تصنیف کشیده و بوساطت احسن وسائل + جامع فضائل و فواضل امیر الامراء رئیس الکبراء نواب الا جاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن خان بهادر زاد اقباله کل یوم بالتوالی والتواتر بحضور خادمان بارگاه دولت و اجلال + جناب نواب عالیه شاهجهان بیگم اورنگ آرای دولتکده بهوپال + ادام الله اقبالها کما طلع الشمس مع لمع الهلال نذر گذرانید + آنانکه بریاض علم و هنر ترشحات قدردانی شان تازه است + و فضای جهان پر زمزمه علو همتش پر آوازه و سمت شرف قبول بهار برکشید + و بتاز و حسن اجابت بر روی آلید + در جلدوی دونائی این شاهد رعنا مبلغ یکهزار روپیه عطا نموده فرمان عالی طبعش دادند + و ازین کار نمایان هزاران ابواب شکر و احسان بر روی طالبان گشادند + همچنین اگر عالی همتی تا الانتهی براه فیض رسانی قدردانی فرماید + بمشاطگی قلم انشراحش نو عروس حل ترکیب شرح هدایة الحکمة ملا حسین میبذی هم بمنصه حسن نام آوری جلوه گری نماید + حق اینکه از بدو کلگونه کشی ما شطه قلم چنین نو طلوعه زیبا جمال مبانی + بآرایش خط و خال حسن معانی + در جلوه گاه وجود نیامده تا آغاز غوطه زنی غواص فکر چنین گوهر شاهوار قلزم معقول آویزه گوش تعلیم و تعلم نگردید + بعد ازین اگر کسی براه و روش این حل ترکیب نو ایجاد منطق گام تصنیف فرساید هر آئینه از پیروان مخترع این فن شمار کرده آید دعوی ایجاد نشاید + الحمد لله که اکنون باهتمام نامی انام + حامی اسلام + جوهر عرض قابلیت + فصل جنس آدمیت + کریم الاخلاق عمیم الاحسان هر چه نویسم بهتر از آن یعنی جناب محمد عبد الرحمن خان ادامه الله المنان که باوجود این رفعت و علو شان پا همت عالی در حضیض فروتنی نهاده است در رشته جمله کار و بار خود بدست کارکن تقدیر داده بار ثانی در سنه ۱۳ هجری در مطبع نظامی واقع کانپور بزینت انطباع مزینت شده بزم آرای عرصه شهود گردید + و در چشم مشتاقان جلوه ظهور بخشید فقط

### وجه مهر و دستخط برخاتمه

برای سند اینمعنی که کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی کانپور ست مهر و دستخط مهتمم مطبع برخاتمه آن ثبت گردید تا کسے در شتباهی نیفتد فقط

[مهر:] محمد حسن خان حنفی ... محمد عبد الرحمن خان